

دنیای



۱
۱۳۵۸

نشریهٔ سیاسی و تئوریک
کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

دنیایا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی
حزب توده ایران

بنیانگذار: دکتر تقی ارانی
شماره اول، سال اول، دوره چهارم
مرداد ۱۳۵۸



انتشارات حزب توده ایران

کتابخانه

کتابخانه مرکزی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران، خیابان شازده آذر، شماره ۶۸

کتاب: ...
نویسنده: ...
تاریخ: ...

بنیانگذار: دکتر تقی ارانی
تأسیس ۱۳۱۳

زیر نظر شورای نویسندگان
نشریه ماهانه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره اول. سال اول، دوره چهارم
آدرس: تهران، خیابان شانزده آذر، شماره ۶۸

در این شماره می‌خوانید:

۵	دنیا دوره چهارم خود را آغاز می‌کند	
۷	سخنی در باره انقلاب ایران	احسان طبری
۵۰	بحران اقتصادی و اجتماعی علل آن و راه برون رفت از آن	دکتر حمید صفری
۴۹	زندگی و پیکار علی	احسان طبری
۵۲	تحلیلی از نظام بانکی در ایران	دکتر ب. کیا
۶۱	حل مسئله کشاورزی در پیوند باحل مسئله دهقانی است	دکتر ملکه محمدی
۷۵	رفیق محمدرضا قدوه، مبارز پرشوری که همزمان خود را ترك گفت	
۷۸	سیری از مشروطه سلطنتی تا جمهوری اسلامی	احسان طبری
۸۰	نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع	ر. نامور
۹۷	پرمشها و پاسخها	
۹۸	پروازی در هوای مرغ آمین	سیاوش کسرای
۱۰۶	دو ترانه خوابگونه	احسان طبری
۱۱۵	پایان حیات ننگین يك رژیم دیکتاتوری دست نشانده دیگر	ح. قائم پناه
۱۲۰	وصیت خزانی،	پابلو نرودا
۱۲۴	درون تالار رودکی	امیر نیک آئین
۱۲۷	رویدادهای هنری	
۱۳۴	نقد و معرفی کتاب	
۱۳۷	رویدادهای ایران	
۱۴۳	رویدادهای دنیا	

«دنيا» دوره چهارم خود را آغاز می کند

مجله «دنيا» دوران چهارم خود را بار دیگر در تهران آغاز می کند، در شهری که در آن ۴۶ سال پیش بوجود آمد و با همت دکتر تقی ارانی و یارانش غرضی در فضای خواب آلود رضاشاهی برآه انداخت.

عمر دوره اول «دنيا» بیش از یکسال نبود. برای تعطیل کردنش رژیم رضاشاه مقرر داشت که کارمندان دولت صالح نیستند نشریه ای داشته باشند و این در سال ۱۳۱۳ بود و سپس در سال ۱۳۱۸ «دنيا» در «دادگاه جنائی» محاکمه شد: سردبیرش، نویسنده گانش، خواننده گانش. زیرا «دنيا» محور دادرسی ۵۳ نفر بود.

«دنيا» را توده ایهای مهاجر در سال ۱۳۳۹ بار دیگر، به قصد گرامیداشت خاطره رهبر شهید خود دکتر تقی ارانی؛ این بار بعنوان «ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران» احیاء کردند: این دوره دوم «دنيا» بود. سالها دنيا بعنوان فصلنامه هر سه ماه یکبار نشریافت و گنجینه ای از مقالات سیاسی و اجتماعی و فلسفی و اقتصادی و علمی و هنری بوجود آورد که جا دارد بار دیگر در شرایط کنونی تکثیر شود تا خوانندگان وسیعی از آن بهره گیرند. در سال ۱۳۵۳، پس از چهارده سال که از عمر فصلنامه «دنيا» گذشت، این نشریه بصورت ماهنامه در آمد و دوره سوم «دنيا» آغاز شد. ماهنامه «دنيا» در نخستین مقاله افتتاحی خویش سرنگون ساختن رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیک شاه را بعنوان وظیفه مبرم مطرح ساخت. سپس «دنيا» این وظیفه را با جوشش و پی گیری کوبنده ای دنبال کرد و به پذیره انقلاب بزرگ ایران رفت و آنرا با تمام نیرو، از جهت عقلی و احساسی، مدد رساند. در تمام ادوار دوم و سوم «دنيا»، این مجله علیرغم منع خشن ساواک و پلیس، در ایران رخنه می یافت و اثرات خود را باقی می گذاشت. در سالهای اخیر مجله «بسوی حزب» که رفیق شهید هوشنگ تیزابی آنرا بنیاد هشته بود، می کوشید تا در صفحات اندک خود، برخی از مقالات دوره سوم «دنيا» را منعکس کند و بدین سان «دنيا» را بیشتر در دسترس خوانندگان ایرانی قرار دهد.

سرانجام انقلاب ملی و دمکراتیک که «دنيا» آنهمه در راهش بجان کوشیده بود، پیروز

شد. رژیم استبداد سلطنتی دست نشانده امپریالیسم، که علیرغم هیمنه ظاهریش، «دنيا» حتی ثانیه‌ای در پوکی و پوچی و محکومیت تاریخی آن تردید نداشت، به همت مردم، در کارزاری خونین، از پای در آمد و «دنيا»ی ارانی امکان یافت که بار دیگر در ایران نشر یابد و نبرد را در شرایطی بس پیچیده، برای به انجام رساندن انقلاب آغاز شده ادامه دهد.

«دنيا» این پیروزی خود را به قهرمانی خلق، به رهبری قاطع امام خمینی مدیون است و سهم خود را نیز که از جهت آماده سازی فکری طی سالیان دراز کار بی خستگی و سرسخت کارکنانش، ادا شده است، در این پیروزی، بهیچ نمی‌گیرد. بدون شك «دنيا» در دوره دوم و سوم خود از جهت بدر افشانی انقلابی و پرورش معنوی انقلابیون نقش برجسته‌ای را ایفاء کرده است.

در این دوره چهارم نیز «دنيا» با همان نیمرخ سنتی نشر می‌یابد: ارگان سیاسی و تئوریک حزب خواهد کوشید تا خوانندگان خود را به اطلاعات و احتجاجات عمقی درباره حوادث جامعه ایران و جهان مجهز کند، تنها با قصد به پیش راندن انقلاب تا سرحد پیروزی نهائی آن و پیکار با بقایای ارتجاع از همه رنگ، پیکار با امپریالیسم. مجله میدانده که از این بابت وظایف سنگینی بر گردن او ست.

«دنيا» در خدمت دانش و هنر پیشرو خواهد بود و از این جهت نیز سنت سه دوره گذشته «دنيا» و مجله «مردم» را که ارگان تئوریک حزب در سال‌های فعالیت علنیش بود، دنبال خواهد کرد.

«دنيا» به یاری و پشتیبانی مادی و معنوی اعضاء، دوستان و هواداران حزب نیازمند است و نیز به نقد و نظارت هوشمندانه آنان. و امید است که زمانه باو فرصت دهد تا منشاء خدماتی باز هم چشم گیرتر به مردم قهرمان کشور ما و به حزب توده ایران شود و نسل نوی از انقلابیون مارکسیست برای پیکارهای آتی و ایجاد نظامی عادلانه در سرزمین کهن و پرفخر ما پرورش دهد.

اتحاد همه نیروها در جبهه متحد خلق

تنها ضامن پیروزی ما است

سخنی درباره انقلاب ایران

احسان طبری

(يك كوشش مقدماتی برای تحلیل علمی)

طرح مسئله- برای يك بررسی تحلیلی از انقلاب اخیر ایران، موافق اسلوب علمی، هنوز باید کار بزرگی انجام گیرد: ما هنوز در گرما گرم این روند شگرف و بغرنج قرارداریم و هنوز باید آبهای بسیاری از زیرپل و رویدادهای گوناگون دیگری بگذرد، تا چهره امور جلی تر شود و بتوان با اطمینان بیشتری در مسائل داوری کرد. مثلاً ضرور است تقویم دقیقی از حوادث روز بروز انقلاب تنظیم گردد و درباره رجال نامی و سازمانهای شریک در انقلاب تک نگاریها و بررسیهای مستقل انجام پذیرد. نیز ضرور است درباره آن رژیم که انقلاب بگذرد صورت گرفته، اکنون که تاریخ خوشبختانه نقطه ختامي بر کارنامه خونینش هشته، و چارچوب عملش را روشن تر ساخته است، قضاوت همه جانبه ای انجام پذیرد. ضرور است رابطه انقلاب ایران با روند واحد انقلاب جهانی روشن تر شود و بهتر درک گردد، زیرا انقلاب ایران بخشی است از این روند که در کار دگرگون سازی تاریخ بشری است. ولی هم اکنون که انقلاب دور یا فاز اول خود را گذرانده و توانسته است سد عظیم استبداد دست نشاندۀ محمدرضا پهلوی را از میان بردارد، جا دارد کار تحلیلی درباره انقلاب نیز، با اعتراف به نقصهای ناگزیرش و با تصریح ضرورت تکمیل بعدی آن، آغاز شود. بویژه آنکه کسانی حتی منکر آنند که در ایران «انقلابی» رخ داده باشد و بیم دارند که این انقلاب نه، بلکه جهشی به قهقرا باشد و یا کسانی آنرا نوعی «انقلاب فرهنگی» می شمارند که گویا ویژه جوامع آسیائی است و نه يك انقلاب بمعنای جدی این کلمه.

به شهادت مجلدات «دنیا»، طی بیست سال اخیر، ما از افشاء گران پی گیروبی امان رژیم برافکنندۀ پهلوی بوده ایم، و نیز ما از زمره آن مخالفان رژیم بشماریم که زوال حتمی آنرا، نه بانكاه نوعی «غیب دانی» و خشورانه، بلکه بانكاه پیش بینی علمی - اجتماعی، بعیان میدیدیم. به شهادت مجلدات «دنیا»، طی سالهای اخیر، ما شعار «سرنگون ساختن رژیم ضدملی و ضددمکراتیک محمدرضا شاه» را مقدم بر دیگر نیروهای سیاسی مطرح ساختیم و از همان آغاز و بی تزلزل مشی خمینی را در نبرد علیه آنچه که آنرا «طاغوت» نامیده اند، مورد تأیید پی گیر قرار دادیم.

اکنون در این بررسی مقدماتی می‌خواهیم باین سؤالات، ولو در حدیک تلاش ابتدائی پاسخ دهیم:

انقلاب ایران در کدام مرحله است؟ چگونه رژیم راس‌نگون ساخته؟ چه ادوار یا فازهایی را طی کرده و یا باید طی کند؟ مشخصات فاز اول چه بود؟ نقش ایده‌ئولوژی مذهبی در روند انقلاب کدام است؟ اکنون انقلاب وارد چه دوری شده و مشخصات آن چیست؟ بُرد تاریخی - جهانی انقلاب کدام است؟ چه نتایجی از این تحلیل میتوان گرفت؟ چه پیش‌بینی‌هایی میتوان کرد؟ پس از این یادآوریه‌های مقدماتی که امید است توقع خواننده‌را در حد لازم قرار دهد، وارد اصل موضوع شویم.

انقلاب ایران در کدام مرحله انجام گرفته؟

انقلابی که در اواخر سال ۱۳۵۷ در ایران رخ داده در واقع و نفس‌الامر يك «انقلاب» است لاغیر. هر انقلابی يك انتقال دفعی و تعمیلی قدرت از دست طبقه یا طبقات و قشرهایی، بدست طبقه و یا طبقات و قشرهایی است که مترقی‌ترند. در انقلاب اخیر ایران قدرت از دست قشر فوقانی سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم و بر رأس آن خاندان پهلوی، یا بعبارت دیگر از دست يك الیگارشی (فرمانروائی جمعی محدود و ممتاز) که بحداعلی‌روشهای ضدملی و ضددمکراتیک را در سیاست داخلی و خارجی خود دنبال می‌کرد، بنا به اراده و قدرت مردم، بیرون کشیده شد و بدست قشرهای ملی و دمکراتیک جامعه که طیف وسیعی، از بورژوازی ناوابسته (یا ملی) گرفته تا کارگران را، در برمی‌گیرد، افتاد. این انقلابی است بمعنای کامل کلمه و در این باب تشکیکی روانیست.

درست است که هنوز در ایران مسئله «حاکمیت انقلابی» شکل نگرفته و هنوز روشن نشده است که کدام بخش از نیروهایی که دست اندرکار انقلاب بوده‌اند، در شکل‌گیری دولتمداری نوین در ایران و در ایجاد و تثبیت نظام تازه در جامعه‌ما نقش قاطع و درجه اول را ایفا خواهند کرد، ولی در يك انتقال قدرت در جهت مثبت حرفی نیست، لذا در تحقق انقلاب حرفی نیست.

بزرگ‌کردن برخی پدیده‌های ارتجاعی که اتفاقاً مربوط به ضدانقلاب است و نه انقلاب، و نتیجه‌گیری از آن که گویا حوادث پس از انقلاب، جهش ایران به واپس و بازگشت به سده‌های میانه است، در قبال انتقاد و در برابر واقعیت‌ها تاب نمی‌آورد. این عمده‌کردن جهات غیر عمده حادثه و در پرده گذاشتن ماهیت آن به حساب نمودها و ظواهر است. دعوی آنکه در جامعه سنتی آسیائی‌ما، انقلابها، همیشه نوعی «انقلاب فرهنگی» بوده و این بار نیز انقلابی که رخ داده، چنین است نیز تعمیمی شتاب‌زده و نادرست است. جامعه سنتی در ایران مدتها است که جای خود را به جامعه سرمایه‌داری (آنهم شکل وابسته آن به اقتصاد امپریالیستی) داده بود. اینکه ایده‌ئولوژی نوین اسلامی در این تحول

انقلابی نقش حساسی بمثابه پرچم معنوی ایفا کرده، ابداً از اهمیت محتوی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی انقلاب نمی‌گاهد، ابداً نقش عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را به عنوان عوامل اصلی و بنیادی در ایجاد زمینه انقلاب از بین نمی‌برد. روشن است که هر انقلابی به یک ایدئولوژی انگیزنده، به یک عامل ذهنی انقلاب‌نیامند است و در انقلاب ما، به علمی که جداگانه بررسی خواهیم کرد، این نقش را ایده‌ئولوژی نوین اسلامی ایفاء کرده است و درست در این مقطع است که کوشیده و میکوشد تا خواستهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه معاصر ایران را منعکس کند. در تحلیل علمی مسائل ما نباید در سطح اشکال متوقف شویم، باید به محتوی و مضمون اجتماعی و تاریخی توجه درجه اول خود را معطوف داریم.

انقلاب ایران را ما در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک میدانیم و عملکرد تاریخی اش آنست که باید مکمل انقلاب بی‌سرانجام مشروطیت باشد و آن وظایفی را که انقلاب مشروطیت ایران در اثر خرابکاری استعمار و ارتجاع حل نشده باقی گذاشته، یعنی تأمین استقلال و تأمین دمکراسی را حل کند. آینده نشان خواهد داد که انقلاب کنونی تا چه حد این وظایف را بدرستی و تمامی حل خواهد کرد. این مطلبی است که هنوز برای پاسخگویی به آن باید چشم به راه بود و در جهت تکامل مثبت انقلاب از طرق لازم مبارزه کرد.

انقلاب مشروطیت ایران، با همه کارنامه افتخارآمیزش، بدلیلی که جای بحث آن در این مختصر نیست، به شکست و سازش اشرافیت با بورژوازی نوخیز بدل شد و نتوانست تشبیتی بادوام و نظامی در خورد اعتماد خلق پدید آورد. قهرمانان انقلاب را ضدانقلاب پیروزمند، بعدها غدارانه از میان برد و از انقلاب تنها یک دکوراسیون حقیر «حکومت مشروطه» در تهران باقی گذاشت که آنرا نیز بعدها از هر گونه محتوی پرداخت و تهی ساخت.

ولی فشاری که این انقلاب در جامعه ما پدید آورد، همراه با حوادث دوران جنگ اول جهانی و پس از این جنگ در سراسر کشور علیه قرارداد ۱۹۱۹ و علیه نقض بی‌طرفی ایران و خواست مؤکد اصلاحات عمیق اجتماعی در شکل‌گیری بعدی تاریخ کشور ما بی‌تأثیر نبود. بعلت سیطره جهانی امپریالیسم (بویژه امپریالیسم انگلیس در نیمکره شرقی) و عقب ماندگی نسج اجتماعی ما، این فشار نیز نتوانست به ایجاد یک حکومت خلقی منجر شود. امپریالیسم و بویژه امپریالیسم انگلیس معمار کودتای سید ضیاءالدین و سردار سپه (رضا پهلوی) در حوت ۱۲۹۹ بود و سپس وضع چنان شد که طی قریب شصت سال رضا پهلوی و فرزندش معتمد رضا پهلوی و متعلقان آنها با یاری مستقیم آمریکا و انگلیس بر کشور ما سیطره یافتند و تکامل جامعه را در مجرای خاصی سیر دادند که با تمایلات و شهوات آنها و نقشه‌های حامیان امپریالیستی آنها سازگار و با خواست‌های اکثریت خلق ناساز بود.

بدیگر سخن، این سلطه استبدادی و سلطنتی وظیفه داشت تکامل نیرومند و ناگزیر

جامعه ما را ترمز کند، جریان بلامانع نفت را به میزان روزافزون برای رفع نیاز انرژی کشورهای صنعتی امپریالیستی و افزایش سود کارتل جهانی نفت تأمین نماید، در پیمانهای نظامی ضد کمونیستی سعدآباد، بغداد، سنتو شرکت ورزد، ایران را به پایگاه نظامی برضد سوسیالیسم بدل کند، و در عین حال به شیوه خود، برخی «وصایای» انقلابهای سرکوفته را به منظور «راضی ساختن» مردم مجری دارد، ولی البته به شکلی مسخ شده.

در پاداش اجراء این خدمات کلان به امپریالیسم، امپریالیسم نیز دست خانواده پهلوی را بعنوان غارتگر شماره یک داخلی و دلال شماره یک بین امپریالیسم جهانی و منابع و بازار ایران گشاده کرد و کار بدانجا رسید که اکنون خانواده پهلوی در عداد یکی از ثروتمندترین خاندانهای سرمایه داری جهانی است. بررسی داستان این سلسله و نشان دادن ماهیت آن هنوز در آغاز آغازهاست. این یکی از تاریکترین، خونین ترین و در عین حال پرتب و تاب ترین فصول در تاریخ جهان است.

بدین ترتیب طی شصت سال گذشته، ایران در نهیب پرفوران عصر، ولی در قید مسخ کننده و ترمز کننده سلسله پهلوی، تحولات بسیاری را در جهت بسط مناسبات سرمایه داری وابسته در شهر و ده گذرانده و چهره قرون وسطائی خود را دگرگون ساخته و بیک کشور **بجداعلی مصرفی با حداقل پایه تولیدی بدل گردیده و بدون آنکه مشکلات مهم اولیه بنیادی را به شکل سالم حل کرده باشد، مشکلات مهم تازه ای پدید آورده است.**

رشد سرمایه داری در ایران نه تنها در وابستگی شدید و مطیعانه با سرمایه داری بزرگ امپریالیستی گذشت، بلکه پویه ای انگل وار و ناهنجار داشته است: بورس بازی زمین همراه سیاست کدائی «بساز و بفروش»، وام گیری و اعتبار گیری بی حساب از بانکها به بهانه های مختلف «سرمایه» را نه به طور عمده بر پایه سالم و مولد، بلکه بر پایه تلکه و کلاهبرداری غارتگرانه متورم و متورم تر ساخت. این مطلب همراه با دلالتی نفت - اسلحه و به غارت رها کردن منابع ثروت داخلی، الیگارشوی خانواده پهلوی و هاله مهم اطراف آنها به آلف و الوف رساند و آنچه آن سطح مصرف برای قشرهای فوقانی و متوسط - فوقانی در ایران ایجاد کرد که نظیر آن حتی در کشورهای رشد یافته صنعتی دیده نمی شود. این وضع انقلاب ایران را در گستره نو سازی اقتصادی و اجتماعی با پیچیده ترین دشواریها روبرو ساخته و آبستن حوادث متعددی است.

سیاست غارتگری مضاعف امپریالیسم و الیگارشوی نساچار داشتن دستگاه تضحیتی و حشمتناکی را می طلبد تا جامعه، بی پر خاش، این خیانتها را تحمل کند و بدینسان مخوف ترین دستگاه تضحیتی بنام «ساواک» بوجود آمد. نظامیگری و ایفاء نقش «ژاندارم منطقه» و «پاسدار آبراهه خلیج» نیز از نتایج قهری روش تبعیت از اراده امپریالیستی بود و بدینسان رژیم ناخجسته ای زائیده شد که زمانی حتی سازمان بورژوائی «عفو بین المللی» آنها «فرومایه ترین رژیم جهان» خواند.

بدین ترتیب مسئله **استقلال** (یعنی رها بودن از وابستگی امپریالیسم و امکان اداره

مختارانه سرنوشت خویش در رابطه با دیگر کشورها) و **دمکراسی** (یعنی رها بودن از قید استبداد و بردگی اجتماعی - اقتصادی طبقات ممتاز و اداره مختار سرنوشت خود در درون کشور از طرف مردم) کماکان مسائل حاد حل نشده‌ای بود که می‌بایست حل شود. اینها تضادهای حاد و عمده‌ای بود که حل آنها به تحقق یک انقلاب ملی و دمکراتیک بستگی داشت و تردیدی نبود که این انقلاب دیر یا زود باید رخ دهد. تردیدی نیست که دیر کرد این انقلاب و وقوع آن در شرایط بسط مناسبات سرمایه‌داری در شهر و ده ایران آن را از یک محتوی **ضد سرمایه‌داری** جدی نیز انباشته می‌کند.

تشدید جهات ضد ملی و ضد دمکراتیک رژیم شاه در سالهای اخیر همراه با بحران اقتصادی، از جهت داخلی؛ تغییر تناسب نیروها بزیان امپریالیسم در صحنه خارجی؛ منجر به پیدایش وضع انقلابی شد؛ یعنی زمانی که، بگفته‌ام لنین، **بالا**یها دیگر قادر نیستند به شیوه سابق حکومت کنند و پائینی‌ها دیگر نمی‌خواهند آن شیوه را تحمل کنند و برای ایجاد تغییر در وضع، آماده اقدام فداکارانه‌اند. زمانی که سرپای جامعه را تب و تاب یک **بحران عمومی** در سیاست و اقتصاد فرامی‌گیرد و جامعه ناگزیر بسوی دگرگونی انقلابی می‌رود.

آن **عامل ذهنی** که از این وضع عمینی استفاده کرد، در کنار یک سلسله احزاب و گروههای ملی و چپ دیگر، در درجه اول، نیروئی بود که در زیر پرچم اسلام نوین یا اسلام جوان علیه رژیم میرزمید و توانست در انقلاب ما نقش سرکردگی را بدست گیرد و به این انقلاب ویژگی خاصی بدهد. چرا درست این عامل توانست نقش سرکردگی را به عهده گیرد و محتوی اجتماعی آن کدام است، دیرتر به این مسئله خواهیم پرداخت. از آنچه که گفتیم روشن می‌شود که انقلاب ایران با وجود داشتن خصلت ضد سرمایه‌داری در مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست، و هنوز باید یک مرحله **تدارکی** را بگذراند که ما آنرا می‌توانیم از جهت سیاسی - اجتماعی مرحله **تکامل ملی و دمکراتیک** و از جهت اقتصادی مرحله **تکامل غیر سرمایه‌داری** جامعه بنامیم.

روشن است که اگر سرکردگی این انقلاب با پرولتاریا بود، این انقلاب گرچه حق نداشت دوران کمابیش طولانی تدارکی سوسیالیسم را نادیده گیرد، ولی می‌توانست اعتلاء، تکامل، تعمیق، فراروئی آنرا بسوی سوسیالیسم با سرعت بیشتری و بی‌برگشت تأمین کند. ولی اکنون که سرکردگی انقلاب با قشرهای متوسط خلق همراه با یک ایده‌ئولوژی مذهبی است، باید در عمل دید که سیرآتی آن چگونه خواهد بود. گفتن اینکه فراروئی و ژرفش این انقلاب بدین شکل حتماً ترمز خواهد شد، یک داوری عجولانه است. زیرا در اثر وجود تحول مثبت در تناسب نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در صحنه جهانی و شرایط مشخص جامعه ما، شانس اتحاد همه نیروها برای به‌ثمر رساندن نهائی انقلاب کم نیست و نباید جزمی اندیشید و ویژگی‌های زمان ما را ندید. و چون چنین شانس وجود

دارد، نیروهای انقلابی باید بر ضرورت همکاری با نیروهائی که در این انقلاب نقش درجه اول را ایفاء کرده‌اند، تکیه کنند و تفرقه افکنان را بر ملا سازند و بدون انکار و ندیدن مسیر خاصی که انقلاب ما طی کرده و می‌کند، در چارچوب خود این مسیر مشخص و با درک ویژگی‌ها و قانونمندی‌های این مسیر مشخص، بکوشند تا اثرات مثبت خود را باقی گذارند.

فازهای سه‌گانه انقلاب ایران و مشخصات هر يك

می‌توان سه فاز برای انقلاب کنونی ایران قائل شد:

(الف) فاز اول یا فاز براندازی رژیم استبدادی دست‌نشانده،

(ب) فاز دوم یا فازگذار (انتقال) از فاز براندازی به فاز نوسازی جامعه و تثبیت نظام تازه،

(ج) فاز سوم یا فاز نوسازی جامعه و ایجاد تثبیت نوین.

اکنون که ما این سطور را می‌نگاریم (تیر ماه ۱۳۵۸) فاز اول، فاز براندازی را با پیروزی پشت سر گذاشته‌ایم و فاز دوم را که دوران پیچیده، بخرنج و متناقضی است می‌گذرانیم و بر خلاف بیان برخی از سخنگویان سیاسی، هنوز زود است از نوسازی و تثبیت اجتماعی سخنی به میان آوریم. اگر انقلاب ایران این فاز دوم را نیز با پیروزی بگذراند، آنگاه میتواند به موفقیت انقلاب امیدی استوار پیدا کند.

اگر بخواهیم مشخصات فاز اول انقلاب را بیان داریم، باید بگوئیم که این مشخصات بقرار زیرین است:

۱) در این فاز انقلاب يك سير اعتلائی را طی کرد و از نامه‌های سرگشاده افشاءگر و انتقادی و پرخاش آمیز شروع شد، بمرحله راه‌پیمائی‌های چهل‌به‌چهله رسید و سپس مرحله اعتصاب سراسری کارمندان و کارگران آغاز گردید که طی آن اعتصاب کارگران نفت و زاه و کارمندان گمرک و رسانه‌های گروهی نقش حساسی داشتند. نقطه اوج انقلاب مرحله درگیری مسلحانه بین همافران و لشکر جاوید بفرماندهی بدره‌ای است. حمایت خلق از همافران و اعدام بدره‌ای از سوی سربازان آخرین مقاومت ارتجاع را در هم شکاند.

۲) ضدانقلاب در وجود دربار پهلوی تاکتیک‌های مختلفی برای حفظ خود بکاربرد: تعویض نخست وزیر اسبق هویدا، اعلام «فضای باز سیاسی»، مانورهای آموزگار، عوام‌فریبی‌های حکومت شریف امامی، اعلام حکومت نظامی در ۱۲ شهر، استقرار رژیم نظامی از طرف ازهارای، آمدن شاهپور بختیار با نقشه‌هائی بمنظور گنج کردن و گمراه‌سازی و حفظ فرصت و تداوم کار ارتش، تلاش آمریکا بدست‌هویزر برای جلوگیری از تلاشی ارتش و غیره و غیره، همه و همه با شکست

رسوا روبرو گردید.

۳) جهانیان با حیرت دیدند که خلقی فقیر، بی سلاح، به نیروی ایمان و کین مقدس خویش، با مجهزترین و مسلح‌ترین رژیم‌های استبدادی که دارای یکی از بزرگترین دستگاه‌های پلیسی جهان بود، در افتاد و آنرا گام بگام به عقب نشینی و سرانجام به سقوط ننگین واداشت. دامنه شرکت خلق و فعالیت آن از پیر تا کودک، از زن تا مرد، از روستایی و عشیرتی تا شهرنشین، از مستمندان تا قشرهای مرفه، بحداعلی وسیع و فعال بود. تنها این تکانهای نیرومند زلزله آسا بود که توانست دژ مستحکم قدرت رژیم پهلوی را درهم بکوبد. از این بابت این انقلابی بود که آنرا با انقلابهای نظیر در تاریخ میتوان مقایسه کرد.

۴) در این انقلاب بتدریج دوشمی از جانب مخالفان رژیم ارائه و از هم مشخص گردید. **مشی اول** مشی سازشکارانه که خواستار اجراء قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود که موافق آن شاه باید سلطنت کند نه حکومت. مردم ایران در اکثریت شکننده خود این مشی سازشکارانه بورژوازی لیبرال را رد کردند. در حالیکه شاه و شریف امامی و بختیار موافقت خود را با آن اعلام داشتند. درک این نکته دشوار نبود که نتیجه این مشی، صرف نظر از نیت طراحانش عقب نشینی ظاهری و موقت رژیم و هجوم مجدد آن برای اشغال همه مواضع از کف رفته بود. مردم در دام نیافتادند.

طرفداران این مشی استدلال میکردند که بعلت پشتیبانی کاملی که آمریکا و انگلیس از دست نشانده خود محمد رضا پهلوی می کنند و از آنجا که گویا این دو کشور امپریالیستی «قدرت‌رند» خواست برچیدن بساط سلطنت و اعلام جمهوری خواستی ما جراجویانه و بی سرانجام است. این طرفداران از آن غافل بودند که دوران «قدرت» بودن امپریالیسم آنگلوساکسون سپری شده و میشود و امکان خلقها برای بدست گرفتن سرنوشت خود فزونی بی سابقه ای یافته است. **۵) مشی دوم** خواستار طرد رژیم پهلوی و استقرار جمهوری بود و قدرت

انقلابی خلق و تغییر تناسب نیروها در صحنه جهانی بزبان امپریالیسم را ضامن اجراء کامیابانه این نظر میدانست. امام خمینی با دادن شعار «این باید برود» در مقابل شعار «اجراء قانون اساسی ۱۹۰۶» با سرسختی ویژه خود ایستاد و مردم به پشتیبانی از وی دست زدند و سازشکاران را منفرد و به تسلیم در قبال روش امام وادار کردند. حزب توده ایران طی چهار سال اخیر مسئله سرنوشت رژیم را بمثابه وظیفه مبرم مطرح ساخت و با شعار جمهوری اسلامی امام خمینی از همان آغاز موافقت نمود و در این راه بنوبه خود پیگیرانه کوشید. علیرغم تردید بی باوران این مشی ریشه گرا و انقلابی، پیروز شد.

۶) روشن است که سرکوب خونین حزب ما و مراقبت «چهار چشمی»

ساواک برای جلوگیری از فعالیت مارکسیست‌ها و خرابکاری‌های دشمن عملاً موجب غیبت طولانی حزب در صحنه مبارزهٔ علنی در ایران شد. با آنکه طی سالهای اخیر حزب توانست سازمانهای مخفی کوچکی ایجاد کند، روزنامهٔ «نوید» را نشر دهد و بکمک رادیو و مطبوعات خود در خارج و انواع فعالیت‌های سیاسی خود به اعتلاء انقلابی و رشد جنبش کسک رساند، ولی نتوانست در این انقلاب نقش رهبری سیاسی و سازمانی را بدست گیرد. حزب ما در این زمینه به ادعای بی‌پایه دست‌نمی‌زند و واقعیات را چنانکه هست در نظر می‌گیرد. دیگر نیروهای چپ نیز بسبب برخی اشتباهات بنیادی خود، علیرغم فداکاریها، موفق نشدند از حدود یک گروه محدود خارج شوند و نقش رهبری در جنبش را بدست گیرند. در این فاز چنانکه گفتیم روحانیت مترقی و در رأس آنها آیت‌الله‌خوین‌نقش برجسته‌ای را ایفاء کرد و بینش نوین و مترقی اسلامی به پرچم عمدهٔ ایده‌ئولوژیک مبارزه بدل شد. این یک واقعیتی است که علل آنرا هم در صحت شعارهای سیاسی و اجتماعی روحانیت مترقی و هم در ریشه‌دار بودن سنن مذهبی در جامعهٔ ایران باید جستجو کرد.

بقول مارکس «موش‌نقب زن» تکامل تاریخی از کار باز نمی‌ایستد و هر جا به مانعی برخورد کند، نقب خود را بناچار از جای دیگری میزند: ساواک راه را بر اپوزیسیون مارکسیستی بست. ولی صلاهی انقلاب از مسجد و منبر برخاست. رژیم خود به قصد مقابله با مارکسیسم، بدست‌زدن به وسیع‌ترین عوام‌فریبی‌های مذهبی، امکان داد که از احکام و سمبول‌ها و نمادها و وقایع تاریخی مذهب، افراد انقلابی و مترقی، برای تجهیز انقلابی مردم استفاده کنند. ایده‌ئولوژی نوین سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلامی تمایلات دمکراتیک کشورهای متوسط مردم‌شهر و ده را منعکس کرد و بوسیلهٔ آنها مورد قبول قرار گرفت. بدینسان سرکردگی انقلاب بدست بورژوازی لیبرال نیافتاد. بدست پرولتاریا نیز نیافتاد بلکه بدست دمکراسی انقلابی خلقی با پرچم نوین مذهبی افتاد. این یک واقعیت است و ندیدن آن کمکی نمی‌کند، بلکه ضرر میزند. ندیدن آن و انکار آن و اصرار در خلط آن با جریان ارتجاعی مذهب‌نما که ریشه‌اش را باید در امپریالیسم و عمالش جست، اگر خرابکاری عمدی نباشد، گمراهی بزرگی است.

اما اکنون ما وارد فاز دوم انقلاب هستیم، فاز گذار، فاز انتقال. مشخصات این فاز با فاز اول تفاوت‌های جدی دارد که باید آنها را شناخت و این شناخت دارای اهمیت حیاتی است:

۱) اگر در فاز اول نوعی وحدت‌عمل بین همه نیروها از پرولتاریا تا بورژوازی غیر وابسته به‌منظور براندازی رژیم تأمین شد، پس از برچیده شدن سد عمده و از میان رفتن دشمن اساسی یعنی رژیم‌شاه، آن وضع دگرگون‌شد و باید هم‌دگرگون

میشد. لایه بندی بین نیروها آغاز شد. این لایه بندی بطور عمده بین دو خط مشی است (چنانکه در فاز اول نیز این دو خط مشی بروز کرد ولی مشی رادیکال ضد سلطنتی بهر صورت چیره شد):

الف) مشی اول که شعار «آزادی» و «تجدد» را علم کرده است، روحانیت مترقی (و با «تصریحی پوشیده» مشخص خمینی را) متهم می کند که می خواهند ضمن تأمین انحصار ایده نولوژیک و قدرت سیاسی بسود روحانیت مسلمان، ایران را به قهقرا بکشانند. کار این مشی از رأی ندادن به «جمهوری اسلامی» آغاز شده و روز بروز قوت گرفته است. ضد انقلاب (عمال امپریالیسم و رژیم سرنگون شده) که برای احیاء خودشانس زیادی نمی بیند، با علاقه تمام، باین مشی بعنوان «حداقل مطلوب» میگرد و امیدوار است که هواداران این مشی (لیبرالها، سوسیال دمکراتها و عناصر ماوراء چپ) بتوانند مشی پی گیر خمینی را بشکست و افراد روبرو سازند. این مشی از نام و حیثیت بزرگ شادروان دکتر مصدق، نخست وزیر ملی ایران نیز علیه نام و حیثیت بزرگ خمینی استفاده می کند. این مشی با حزب ما بسبب رأی دادن به جمهوری اسلامی و هواداری از مشی ضد امپریالیستی خمینی بشدت خصومت می ورزد. این مشی با استفاده غلط از حق خود مختاری خلقهای ایران، حتی که مورد تأیید ما و دیگر نیروهای مترقی است، می کوشد واحدهای قومی و ملی را به مراکز انفجار ضد خمینی و شورای انقلاب بدل سازد و هم اکنون در کردستان وضع پیچیده ای بوجود آورده و در بروز تصادمات دیگر ملی بی تأثیر نبوده است.

باین مشی عملاً بخشی از روحانی نمایان قشری که نوعی ذخیره ضد انقلابند ولی خود را پوشیده نگاه میدارند، کمک میرسانند. آنها با تکیه بر روی برخی مسائل به لیبرالها، سوسیال دمکراتها و ماوراء چپها «بهانه» میدهند و سپس واکنش آنها را «بل می گیرند». آنها علاوه بر این بهانه دهی به ضد انقلاب مستور، گاه شور و تعصب مسلمانان پا کدل را نیز علیه نیروهای انقلابی برمی انگیزند.

ب) مشی دوم که شعار «مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم»، «پشتیبانی از جنبشهای رهایی بخش خلقها»، «دفاع از منافع مستضعفین» را بر پرچم خود نوشته، به عقیده ما، در کنار بیان قرآنی و اسلامی خود، یک مشی خلقی و انقلابی را منعکس می کند و مدافع قشرهای متوسط و مستمند (مستضعف) شهروده است. امام خمینی و یاران صدیقش منادی این مشی اند. حزب توده ایران و برخی سازمانهای دیگر از این مشی پشتیبانی می کنند.

برخلاف سوء تعبیرهای عمدی و سفسطه ها، پشتیبانی حزب ما از این مشی نه به معنای مخالفت با آزادی است و نه بمعنای بی وفائی به اصول تمدن. ما فکر نمی کنیم که امام خمینی و پیروان راستین او خواستار سیر ایران بسوی قهقرا قرون وسطائی باشند. وانگهی، برخلاف دعوی مصرانه مخالفان ما، ما خود را در مشی خمینی «مستحیل» و «ادغام» نکردیم و یا از «ترس» آنکه ما را «غیر قانونی» اعلام سازند ما بسوی این روش رونیاوردیم! سیاست ما در مورد متحدین ما، سیاست «مستحیل شدن» در آنها نیست،

بلکه سیاست «اتحاد و انتقاد» است. ما هر گاه ضرور شد و ضرور بدانیم نظر انتقادی خود را با نهایت صراحت به متحدين اجتماعى و انقلابى خود یادآور ميشويم. در اینجا وقتى مى گوئيم «متحدين»، منظور ما آن نیروهائى است که ما آنها را بطور عینى متحد خود در جاده مبارزه مى شناسيم، صرف نظر از آنکه طرف مقابل بچنين نتیجه اى رسیده باشد یا نه. چنانکه روشن است، پیروان راه امام خمينى با ما وارد هیچگونه مذاکره و اتحادى نشده اند، ولى ما بر پایه تحليل خود آنها را بطور عینى متحد خود ميشماريم. اين استدلال که گویا «ترس» از منحلّه و غير قانونى شدن دو پایه روش سياسى ماست، نیز نادرست است. وای بر حزبی که بخاطر منافع گذرا و پراگماتیک، به اصول و بخلق خیانت کند! ما در این راه ميرويم زیرا آنها صادقانه بحق ميدانيم. ما ميدانيم که اگر سير تحولات نا حقی آنها ثابت کند، متحمل چه عواقب جبران ناپذیری خواهيم شد. لذا ما با خط مشى انقلابى حزب «بازی دیپلماتیک» نمی كنيم.

همچنين اين تخليط موزيانه که گویا حزب توده ايران با مشى خود «منتزه فرصت است» تا «خنجر از پشت بزند»، جز يك مفسده جوئی چیز ديگرى نيست. فاکت های متعدد تاريخى برعکس نشان ميدهد که اين ضد کمونست های حرفه اى هستند که همیشه دشمن زهر آگين خود را عليه کمونست ها آماده نگاه داشته اند: شیلی، اندونزی، عراق، ايران و بسيارى نقاط ديگر نمونه های آنها ارائه مى کند.

۲) خصيصه ديگر فاز دوم انقلاب آنست که بايد سرانجام معلوم شود در ميان نیروهای مختلف موجود، سرانجام کدام نیرو فائق خواهد شد. «که بر که» يکى از قوانين عمده دوران انتقال است. امپرياليسم، نیروهای ضد انقلابى داخل کشور، قواى ذخيره غير مستقيم آنها در وجود مخالفان و متظاهران به هوادارى از روحانيت مترقى از يك سو؛ سوسياليسم و جنبشهای رهائى بخش ملى، نیروهای صديق پشتيبان مشى مترقى و انقلابى از سوى ديگر دو صف اين نبرد در مقياس جهان ويرانند.

ما ابدأ و اصلاً بر آن نيستيم که همه نیروهای ليبرال، سوسيال دمکرات و ماوراء چپ (که بنظر ما ضد انقلاب اکنون به آنها اميد بسته) گویا عالمأ عامداً مايلند نقش چنين افزارى را برای ضد انقلاب ايفاء کنند. آنها بر حسب موضع گيرى اجتماعى مورد قبول خویش، کار خود را مى کنند. ولى در تاريخ نيت ها نيست که نقش دارد، بلکه اصل آن عواقب عملى است که از موضع گيرى ها ناشى ميشود. بهمين جهت است که مى گویند: «دوزخ با حسن نيت مفروش است». ما مى دانيم که در ميان نیروهائى که بر شمرديم افراد شريف و ميهن پرست و انقلابى کم نيستند که واقعاً به تحليل خود باور دارند و واقعاً از نوعی «فلائنيسم» و «فائيسم مذهبی» هراسانند. ولى در اين نیز ترديد نداريم که در ميان آنها کسانى نیز وجود دارند که دارای پیوندهای مشکوک هستند و یا مى ترسند در اثر بسط انقلاب مزایای مختلف خود را از دست بدهند. بهمين ترتيب ما دچار اين پندار نیز نيستيم که

هر کس به هواداری مشی انقلابی امام خمینی تظاهر می کند، او دیگر انقلابی صادق است. عمال امپریالیسم و ساواک، عناصر مخرب و مفسده جو در این سوی خط نیز کم نیستند. اما بهر صورت دو خط اصلی وجود دارد و سرنوشت انقلاب را غلبه محتوی یکی از این دو خط حل خواهد کرد.

ما خواستار اتحاد همه نیروها از بورژوازی لیبرال - ناسیونال تا چپ ترین گروهها همراه با مبارزان مذهبی برهبری امام خمینی هستیم. اینرا دهها بار تأکید کردیم، زیرا تفرقه بسود ضد انقلاب است. شخص خمینی نیز دائماً به «وحدت کلمه» فرا می خواند. ولی اگر اتحاد وسیع نیروها روی ندهد، طبیعی است که حزب طبقه کارگر، مابین لیبرالیسم بورژوائی از سوئی و دمکراتیسم خلقی از سوی دیگر، ناگزیر است هوادار دومی باشد. زیرا در نبرد بین امپریالیسم و سوسیالیسم، بین اردوگاه خلقها و اردوگاه سرمایه داران، این مشی دومی است که در این سوی خط، در جانب خلقها قرار دارد و لو این مشی در جامه یک بینش مذهبی ارائه شود. اصل محتوی است نه شکل بروز:

«ما درون را بنگریم و حال را

ما برون را ننگریم و قال را»

توصیف ما از دوشی نارساست، اگر تصریح نکنیم که برخی از عناصر مؤثر دولت موقت بین این دوشی در نوسانند. تمایل آنها به تمرکز قدرت در دولت و تضعیف ارگانهای دیگر (مانند شورای انقلاب، کمیته ها، پاسداران انقلاب) آنها را بسوی مشی مخالفت با امام خمینی میراند ولی همکاری نزدیک آنها با امام و شورای انقلاب، آنها را بارها به قبول پیشنهاد های مترقی امام و شورای انقلاب و امیدارد. دولت خود را در این حالت مرکز گرائی (سانتریسم) و نوسان، سخت ناراحت و ناراضی احساس می کند.

ما آرزو مندیم که نخست وزیر و دولت موضع گیری قطعی و نهائی خود را در کنار امام بیابند و از دغدغه «چه کنم؟ چه کنم؟» برهند. این بدان معنی است که دولت به «نصایحی» که برخی بنام اسلام و برخی بنام آزادی، برخلاف واقعیت های موجود و امکانات واقعی، بوی می کنند گوش فرا ندهد و جهان امروز، جامعه امروز ایران را سرانجام از دیدگاه علمی و انقلابی و نه از دیدگاه «مدیریت» پراگماتیک و تنگ میدان بنگرد.

با آنکه فزادوم انقلاب هنوز پایان نیافته و «که برکه» عملی نشده، با این حال مقدراری از وظایف فزادوم یعنی فاز نوسازی اجتماعی از همان روز پیروزی انقلاب در کار تحقق است. خروج ایران از پیمان سنتو و ورودش در جرگه ملل غیر متعهد، برچیدن دستگاههای الکترونیک جاسوسی آمریکا از ایران، خارج کردن سپاه انبوه مستشاران امریکائی و انگلیسی، بازداشت و مجازات جمعی از عمال رژیم گذشته در دادگاههای انقلابی قطع، رابطه با اسرائیل، ایجاد رابطه رسمی با فلسطین، قطع ارسال نفت با اسرائیل و افریقای جنوبی، تهیه پیش نویس قانون اساسی، ملی کردن بانکهای خصوصی، ملی کردن بیمه های خصوصی، ملی کردن صنایع متعلق به سرمایه داران بزرگ و وابسته با امپریالیسم، مصادره اموال خاندان

راهزن پهلوی، نوسازی در نیروهای مسلح، تأمین آزادی احزاب و مطبوعات، پاکسازی دستگاه دولتی و غیره شمه‌ای از این اقدامات در عرصه‌های گوناگون است.

البته در اثر متناقض بودن وضع، و در اثر نوسان دولت‌غالب این اقدامات ناتمام یا مسخ شده اجرا میشود ولی با اطمینان میتوان گفت که این اقدامات، اقداماتی ملی و مترقی و دمکراتیک است.

جالب است که ضد انقلاب سعی دارد با ایجاد شبح مخوف فالانژیسم و «آخوندیسم» و رنگ آمیزی خطری که گویا مکنون است و انقلاب را تهدید می‌کند، واقعیت مسجود را در پرده گذارد و یا مثلاً این یا آن کلمه را بزرگ کند و تمام دستاوردهای انقلاب را نادیده بگیرد.

تحلیل فاز دوم بعین نشان می‌دهد که تنها پس از سرانجام یافتن روند درگیری نیروها در این فاز - که بهترین و واقعی‌ترین حالتش تجدید اتحاد قوا در زیر رهبری قاطع خمینی است - نوسازی می‌تواند دامنه گسترده‌ای بیاید و ما وارد فاز مهم سوم بشویم.

در این فاز است که باید نظام نو بر اساس قانون اساسی نو پدید آید. دولت، مجلس احزاب، سندیکاها، مطبوعات، سیاست خارجی و داخلی، سیاست اقتصادی و فرهنگی، سمت عمومی تکامل جامعه چهره نهائی خود را بیابد.

مشکل مهم این فاز دو چیز است: پلاتفرم درست عمل و کادر متناسب برای اقدام. در هر دو مورد نوعی ضعف و نارسائی احساس میشود. اگر شورای انقلاب نتواند پلاتفرم کارآ و ثمر بخش عمل در عرصه‌هایی که بر شمرده‌ایم بوجود آورد، اگر نتواند کارشناسان قابلی برای اجراء این پلاتفرم، این نقشه کار داشته باشد (از کادر موجود جدا کند، تربیت کند و غیره)، خطرات فاز سوم نیز ابداً از خطرات فاز اول کمتر نخواهد بود.

ضد انقلاب کمین کرده است که اگر در فاز دوم نتواند، از طریق تفرقه نیروها رخنه کند، در فاز سوم از طریق بهره‌گیری از خطاها و ناشی‌گریها و دور برداشتن‌ها، شاهد یأس مردم و زوال آرمان انقلابی باشد. الحذر!

انقلاب ایران نشان داده است که سه فاز براندازی، گذار و نوسازی، فازها حتمی هر انقلابی است. نشان داده است که انقلاب در هر فازی دارای قوانین معین است. در فاز اول به وحدت و جسارت نیروهای انقلابی نیازمند است، در فاز دوم به وحدت و هشیاری قوای انقلابی و در فاز سوم به وحدت و لیاقت قوای انقلابی. وحدت، جسارت، هشیاری، لیاقت شرایط ضرور پیروزی در نبرد مساو و باغرنجی است که انقلاب نسام دارد، بویژه زمانی که دشمن قوی و فعال است.

برخی نتیجه‌گیریها

دیگ حوادث در کشور ما سخت می‌جوشد و هنوز بسی چیزها در این دیگ، خام و ناپخته است و لذا هنوز حوادث بسیاری در پیش است. حزب ما، با وجود نگرانی‌های جدی

که از فعالیت ضد انقلاب در جامعه‌های «چپ» و راست دارد، و با آنکه به خطرات گوناگون از سمت راست و از سمت «چپ» به پیدایش اعوجاج‌ها، به پیش آمدن دورانهای غیرمترقب منفی، ابتدا کم بهانمی دهد، در مجموع باخوش بینی به آینده انقلاب ایران می نگرد. ضامن این خوش بینی ضعف نسبی امپریالیسم و قدرت نیروهای انقلابی جهانی، در جبهه رشد و آگاهی توده‌های مردم، وجود سازمانهای متشکل و روشن بین دمکراتیک و گوش بزنگی آنها، و رشکست معنوی رژیم گذشته است. این عوامل مساعد بما اجازه می دهد نتیجه بگیریم که علی رغم رخدادهای منفی گوناگون و رنگارنگ، روند انقلابی بطور عینی و تا حدود زیادی بطور ذهنی قادر باشد بر مشکلات غلبه کند و امر مقدس انقلاب را به پیش راند. لازمه این شرط غافل نبودن و با تمام نیرو مبارزه کردن است.

آیا بکدام سو میرسیم: بسوی يك نظام سرمایه داری پارلمانی؟ بسوی يك نظام خلقی ضد امپریالیستی با ایده نولوژی مترقی اسلامی؟ بسوی يك کودتای نظامی راست گرا؟ بسوی يك هرج و مرج تجزیه طلبانه که وحدت ملی ما را تهدید کند؟

بنظر میرسد محتمل ترین حالت يك نظام خلقی ضد امپریالیستی با ایده نولوژی مترقی اسلامی است که در عین حال آزادیهای دمکراتیک را محترم شمرد. این حالت در عین حال در درون امکانات داخلی موجود بهترین احتمال است و راه را برای تعمیق و اعتلاء و فراروئی انقلاب ایران گشوده نگاه میدارد.

بگذارید آرزو کنیم که انقلاب ایران از دام گستریهای مختلف امپریالیسم و ارتجاع ایران در امان ماند! از زمانیکه این سطور نوشته میشود تا زمانیکه ماهنامه بدست خواننده میرسد، چهره حوادث باز هم روشن تر و خواناتر خواهد شد و نویسنده آرزو مند است که این روشن شدن چهره در جبهتی باشد که بسود خلقهای کشور ما، بسود آرمانهای اصیل انقلابی توده‌های مردم، بسود سیاست خلقی و دمکراتیک حزب ماست. ما خواستار وحدت نیروهای شیفته استقلال و تمامیت ایران، شیدای آزادی و دمکراسی، عاشق ترقی همه جانبه جامعه کشوریم.

تهران - ۱۴ تیر ماه ۱۳۵۸

بحران اقتصادی و اجتماعی

دکتر حمید صفری

علل آن و راه برون رفت از آن

اکنون پس از پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران، همگان در این نظر متفق اند که بحرانی ریشه دار تار و پود اقتصادی و اجتماعی کشور را فرا گرفته است. اینکه رهبری انقلاب، مقامات دولتی و رسانه‌های گروهی توجه فزاینده‌ای به حل معضلات اقتصادی و اجتماعی دارند و طرق گوناگون برون رفت از بحران را ارائه میدارند، نشانگر اهمیت فوق‌العاده مسأله مورد بحث است. ولی عدم توجه دست اندرکاران امور اقتصادی به ریشه بحران، به عوامل و علل زاینده آن نگرانی آور است.

پی‌کاوی علل و عوامل بحران در دوران کمتر از یکسال اوج مبارزه مردم علیه رژیم پلیسی سلطنتی و تکیه بر اعتصابات زنجیره‌ای همگانی بعنوان عامل اصلی بروز و تشدید بحران، از آنجائیکه با واقعیت عینی مغایرت دارد، نمیتواند راه برون رفت از آنرا به درستی مشخص سازد. چنین برخورد ناصحیح به یکی از عمده‌ترین، مهمترین و به عقیده ما پرخطرترین مسائل کشور، یعنی بحران اقتصادی و اجتماعی، گمراه کننده بوده امکان پژوهش همه جانبه علمی و خونسردانه به قصد علاج قطعی این بیماری مزمن را از بین می‌برد.

در این زمینه اظهارات دکتر مولوی رئیس بانک مرکزی ایران جلب نظر می‌کند. وی می‌گوید: «... مشکل اقتصادی فعلی کشور فقط کمبود سرمایه گذاری، یعنی اعتبار لازم است، زیرا ماشین آلات موجود شاید فقط در حدود ۴۰ درصد ظرفیت خودکار میکنند و کارگران متخصص بیکار هم زیاد هستند. تنها کمبود اعتبار و عدم امنیت وثبات اقتصادی کشور را فلج کرده است. کافی است که با در اختیار گذاشتن اعتبار لازم برای رشته‌های مختلف اقتصادی آنها را بکار انداخت تا در نتیجه توزیع سود و مزد، قدرت خرید لازم بین افراد ایجاد شود و برای این منظور کافی است که دولت در حدود تخمینی که زده شده است، یعنی ۶۰ میلیارد تومان اعتبار در بودجه علاوه بر سایر اعتبارات پیش‌بینی نماید تا مؤسسات دولتی و بخش خصوصی بتوانند احتیاجات خود را برای برآورد ساختن ساختمانها و کارهای نیمه تمام دولتی و غیر دولتی، صنایع، کشاورزی، راههای قرعی روستایی و غیره تأمین نمایند!»

از اظهارات دکتر مولوی چنین برمی آید که ایشان به نظام ورشکست صنعتی و کشاورزی به ارث رسیده از رژیم سابق اعتراضی ندارند و معتقدند که با بکار انداختن چرخهای صنعتی و کشاورزی موجود از طریق اعطای اعتبار به روال سابق میتوان بحران را پایان بخشید. مثلاً، وی برای رفع بحران کشاورزی پیشنهاد «برنامه ضربتی» از طریق استفاده از نیروی یکصد هزار دیپلمه جوان در عرض سه سال را مطرح میسازد. بنظر دکتر مولوی کافیسست که ۱۰ الی ۲۰ هکتار زمین و آب مجانی به گروههای ۱۰ نفری از این جوانان دیپلمه واگذار شود تا بدینسان معضل رشد تولید زراعی تأمین گردد^۲.

آیا در واقع نیز با اجرای اینگونه تدابیر و یا ارائه طرق میتوان مسائل بنیادی صنعتی و کشاورزی و اجتماعی را حل کرد؟

آقای مولوی ریشه بحران را در اعتصاب دوران کوتاه اوج نهضت می بیند و میگوید که اعتصابات «همانطور که در به ثمر رساندن انقلاب نقش مؤثر و تعیین کننده ای داشت فعالیت های اقتصادی را نیز فلج کرد. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت انقلابی هنوز در بسیاری از واحدهای تولیدی بیکاری یا کم کاری وجود دارد که همراه بانا سائتها و کمبودهای موجود در بخش کشاورزی و سایر رشته ها، دولت موقت اسلامی را با مسایل و مشکلات عدیده ای مواجه ساخته است»^۳.

مجموعه این گفته ها بیانگر آنستکه آقای دکتر مولوی نه از ریشه و عمق بحران و نه از عوامل زاینده آن با خبر هستند. والا نمی گفتند، اگر آنانیکه سرمایه ها را بخارج انتقال داده اند پولها را به ایران برگردانند «من خودم ضمانت مالی وجانی آنها را مینمایم». تردیدی نیست که منظور وی مراجعت آن گروهی از سرمایه داران وابسته به انحصارهای چند ملیتی است که در ایجاد بحران کنونی دست اندرکار بودند. آقای مولوی از شدت ضرباتی که این سرمایه داران بر پیکر اقتصاد ملی وارد آورده اند یا بی خبرند و یا آنرا نادیده میگیرند. کسی که عمد آدیدگان خود را فرو نیندد، نمی تواند نیند که آنچه ما امروز بحران مینامیم و دارای خصلت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است، محصول روندی است که طی سالیان دراز پی ریزی شد و با رکود اقتصادی که سه سال پیش علایمش عیان بود، و در دو سال اخیر با شدت هر چه بیشتر تظاهر کرد، به نقطه انفجاری رسید. به بیان دیگر این بحران از سالها پیش در بطن جامعه تکوین مییافت. ولی رژیم سرنگون شده میکوشید که خصلت بحران را در پرده ای از ابهام نگهدارد. یکی از دست آوردهای بزرگ انقلاب پرتوان مردم دریدن این پرده است.

علل و عوامل زاینده بحران

بحران اقتصادی و اجتماعی که ما امروز رویاروی آنیم محصول مستقیم استراتژی اقتصادی رژیمی است که راه رشد سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم را به میهن ما تحمیل

کرد و هیچ ارتباطی با مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در دوران اوج نبرد انقلابی نداشته و ندارد.

بحران اقتصادی و اجتماعی وقتی آشکار شد که دوران باصطلاح جهش اقتصادی پایان پذیرفت. چنانکه میدانیم این «جهش اقتصادی» رابطه‌ای با دگرگونی ترکیب اقتصاد ملی و تنوع تولید و بالابردن کیفیت آن نداشت.

از ویژگی‌های دوران «جهش اقتصادی» پیدایش گرایش‌های انحصاری در ایران بود که در سیمای گروه‌های بزرگ صنعتی بشکل مسخ شده‌ای تجلی کرد. ما از آن لحاظ این پدیده را مسخ شده می‌نامیم که برخلاف رشد سرمایه‌داری در غرب، که انحصارها محصول پایان انقلاب صنعتی بودند، در ایران گرایش بسوی انحصار در شرایطی بچشم می‌خورد که کشور هنوز در آغاز تحول صنعتی قرار داشت و صنایع تولید و وسایل تولید مراحل اولیه رشد خود را می‌پیمود. لذا گروه‌های بزرگ صنعتی (محدود و مؤثر در حیات اقتصادی) بیشتر در رشته‌های صنایع (بطور عمده مونتاژ) مصرفی با دوام و پیدوام بوجود آمد. و این خود که یکی از ویژگی‌های تحول سرمایه‌داری در ایران بشمار میرفت، در عین حال نقش فوق العاده‌ای در تسریع بحران اقتصادی ایفاء نمود.

گرایش دیگری که با ارتباط در «جهش اقتصادی» در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایران بوجود آمد، سرمایه‌داری انحصاری دولتی «نارس» و یا «نابهنگام» بود. گسترش همکاری مستقیم نهاد نوظهور سرمایه‌داری انحصاری دولتی با انحصارهای جهان غرب، از آنجمله خرید سهام برخی از انحصارهای خارجی، اعطای وام به مؤسسات مالی بین‌المللی و مؤسسات خصوصی خارجی و درآمدی ارگانیک با آنها، بموازات صرف بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی برای تسلیحات و سیاست نظامی‌گری که منجر به تعمیق وابستگی کشور به امپریالیسم گردید، یکی دیگر از اهرم‌های مؤثر در بحران و تعمیق آن بود.

ناگفته نماند که این گرایش‌ها در شرایط وجود نهادهای گوناگون اقتصادی و شرکت نابرابر و ناموزون شاخه‌ها و رشته‌های جداگانه اقتصادی در تقسیم کار اجتماعی و همچنین در شرایط وجود اشکال مختلف مالکیت خصوصی در عرصه تولید و مبادله و از همه مهمتر سیادت سرمایه انحصاری خارجی در صنایع و سیستم بانکی و تا حدی در کشاورزی نضج مییافت.

مجموعه این عوامل روند تولید و تجدید تولید و انباشت و توزیع را به مجرای که منافع انحصارهای چند ملیتی خارجی و سرمایه‌داران بزرگ و گروه‌های صنعتی داخلی وابسته به غرب را تأمین میکرد، سوق داد. پیداست که این استراتژی رژیم مخلوع نمیتوانست تضادهای نوینی بر انواع تضادهای دیگر در جامعه که تضاد میان رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و روبنای سیاسی بشکل حکومت استبدادی قرون وسطائی یکی از آنهاست، نیافزاید.

بدینسان نظام سرمایه‌داری وابسته چنان تجدید تولید اجتماعی ناهنجاری بوجود

آورده بود که نمیتوانست دیر یا زود به بحران عمیق و ساختاری منجر نگردد. در پی کاوی عوامل زاینده بحران نمیتوان عامل مهمی چون مسئله برنامه‌ریزی را نادیده گرفت. میدانیم که تجدید تولید اجتماعی عبارتست از وحدت تمام مراحل آن، یعنی تولید نعم مادی، توزیع و مبادله و بالاخره مصرف (تولیدی و شخصی) آنها. برای اینکه روند تجدید تولید اجتماعی تحقق یابد، هر یک از اجزاء محصول اجتماعی باید از طرف مصرف‌کنندگان مورد استفاده قرار گیرد. بدیگر سخن مسئله ایجاد توازن بین تولید و مصرف نقش مهمی در روند تجدید تولید اجتماعی دارد. در ایجاد چنین توازنی برنامه‌ریزی علمی و دقیق تأثیر بسزائی دارد که این نیز در شرایط نظام سرمایه‌داری امری بود ناممکن. فقدان سیستم برنامه‌ریزی علمی و حساب‌شده منطبق با امکانات داخلی، حل معضلات اجتماعی و اقتصادی را بیش از پیش مشکل ساخت و بالاخره نیز به عدم توازن در تجدید تولید و بالمآل عدم توازن در انباشت عادی سرمایه و مصرف (شخصی) گردید که این هم نمیتوانست در روند اقتصادی تأثیر منفی نداشته باشد. از آنجائیکه روند تجدید تولید اجتماعی در شرایط رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک و پلیسی سابق با دخالت سرمایه‌های انحصاری خارجی عمیقاً مسخ شده بود و تحت تأثیر قوانین حاکم بر نظام سرمایه‌داری و بر مبنای «مکانیسم اقتصاد بازار آزاد» عمل می‌کرد، امکان برنامه‌ریزی متناسب تولید و مصرف با تکیه بر افزایش تولید به معنی واقعی کلمه، بقصد خنثی کردن تأثیر عوامل خود بخودی وجود نداشت. در نتیجه تضاد بین تولید و مصرف در جامعه ما بشکل بسیار ناهنجاری تظاهر نمود و به عمیقتر شدن بحران اقتصادی یاری کرد.

«جامعه مصرف» که سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در کشور ما بوجود آورد کاذب بود. اگر در جوامع سرمایه‌داری رشد یافته غرب «جامعه مصرف» بر مبنای تولید خودی تبلیغ میشود، در ایران خصلت وابسته نظام سرمایه‌داری چنان «جامعه مصرفی» را سازمان داد که در درجه اول وابسته به تولید کشورهای رشد یافته صنعتی غرب بود. پرواضح است که چنین روندی نه میتوانست و نه میتواند دیرزمانی ادامه یابد.

در این مقطع است که یکی از عوامل عمده زاینده بحران، یعنی ترکیب ناموزون صنعتی مطرح میشود. این امر که بازتاب مقام ایران در تقسیم کار بین المللی سرمایه‌داری بمثابه تولیدکننده فقط یک محصول و واردکننده مستمر ماشین آلات و تکنولوژی غرب بود، امکان استفاده ضرور از عوامل بالقوه داخلی رشد، یعنی شرایط طبیعی و جغرافیائی، منابع زیرزمینی و نیروی انسانی را به حداقل ممکن محدود ساخت.

بیش از هفتاد سال است که نفت خام مهمترین کالای صادراتی ایران را تشکیل میدهد. طی این مدت زمان طولانی، استعمار و سپس نو استعمار امکان آنرا نداده که کشور بتواند (حداقل با استفاده از نفت و گاز بعنوان ماده اولیه) در راه صنعتی شدن گام مهمی بردارد. اینکه در حال حاضر صادرات نفت خام (بطور کلی) و فرآورده‌های نفتی از حیث وزن حدود ۹۸ درصد و از حیث ارزش حدود ۹۷ درصد کل صادرات کشور را شامل است، معرف نارسائیهای

چشمگیر هم در ساختار مجموعه اقتصاد و هم در ترکیب صنعتی ایران میباشد. برای درک بهتر این نارسائیه‌ها ارقامی چند ارائه میکنیم. در مجموع کل هزینه‌های برنامه عمرانی سوم ۶۲ درصد، برنامه چهارم ۶۳ درصد و برنامه پنجم عمرانی ۸۰ درصد به در آمد نفت بستگی داشت. جدول زیر ژرفای این وابستگی را بیشتر عیان میسازد.

سه‌م دو رشته مهم اقتصاد ملی در کل تولید ناخالص داخلی (ارقام به درصد) ۴

	پایان برنامه پنجم	پایان برنامه چهارم	
نفت	۳۱/۸	۲۲/۲	
صنایع و معادن	۱۲/۳	۱۴/۴	

در پایان برنامه پنجم در حالیکه سهم نفت به ۳۱/۸ درصد کل تولید ناخالص داخلی افزایش یافته، سهم گروه صنایع و معادن از ۱۴/۴ درصد در پایان برنامه عمرانی چهارم به ۱۲/۳ درصد در پایان برنامه پنجم تنزل یافته است.

پیکره‌های مقایسه‌ای فوق مبین آنستکه «معجزه اقتصادی» که در گذشته نه چندان دور اینهمه درباره‌اش تبلیغ میشد، نتوانست تغییر محسوسی در خصلت تک محصولی اقتصاد کشور بوجود آورد. آنچه امروز در ایران صنعت نامیده میشود، بطور عمده حلقه‌های جداگانه رشته زنجیری است که هیچگونه رابطه‌ای تولیدی با همدیگر ندارند. اینست آن هسته مرکزی که میباید مدنظر گردانندگان اهرمهای صنعتی کشور باشد.

با در نظر گرفتن اهمیت موضوع که نقش تعیین کننده در تنظیم استراتژی صنعتی شدن کشور در آینده دارد، ما میکوشیم که وضع کنونی رشد صنعتی ایران را تا آنجا که امکان دارد بشکافیم.

طبق بر آوردی تعداد کل کارگاههای صنعتی بزرگ و کوچک در شهرهای ایران به ۳۰۳ هزار بالغ بود که در آنها ۱۳۳۵۰۰۰ نفر مشغول کار بودند. از این کارگاهها ۸۲۰۰ واحد در ردیف کارخانه‌های بزرگ محسوب میشدند که تعداد کارکنانش از ۴۷۰ هزار تجاوز نمیکرد. به بیان دیگر کارخانه‌های بزرگ از لحاظ تعداد فقط ۲/۳ درصد واحدهای صنعتی کل کشور را تشکیل میدادند و میانگین کارکنان هر واحد صنعتی از ۵۷ نفر تجاوز نمیکرد. بدیهی است که ارقام مربوط به کمیت واحدهای صنعتی به تنهایی نمیتواند معرف کیفیت آنها باشد. در این زمینه بررسی سهم ارزش تولیدات این ویا آن رشته و مقایسه آنها بایکدیگر و همچنین تعیین کیفیت تولید هر یک از آنها ضرورت دارد.

بررسی آخرین آمار مربوط به سهم ارزش تولید رشته‌های مختلف در کل تولید صنعتی در سال ۱۳۵۶ نشان میدهد که بیش از ۴۲/۵ درصد ارزش تولیدات صنعتی مربوط به مواد غذایی، محصولات نساجی و پوشاک است. سهم رشته‌هایی چون فلزات اسامی و

ماشین سازی در کل تولید صنعتی از ۱۶/۴ درصد تجاوز نمیکنند. مطالعه ترکیب محصولات صنایع با اصطلاح بنیادی موجود از قبیل صنایع فلزات اساسی، صنایع ماشین آلات برقی و یا صنایع ماشین سازی نیز وضع اسفناک صنعتی شدن کشور را آشکار میسازد.^۵

محصولات صنایع فلزی ایران عبارتند از ظروف آلومینیومی، انواع سماور، اشیاء حلبی، تانکر، میخ، انواع بخاری، چراغ خوراکی، در و پنجره فلزی، انواع ظروف مسی و دیگر ظروف فلزی، آبگرمکن، اجاق گاز، کارد و قاشق و چنگال، صندوق نسوز، قفل و کلید و غیره.

اما وقتی از صنایع ماشین آلات برقی سخن میرود منظور تعداد زیادی کارگاههای کوچک و متوسطی است که بطور عمده کولر، کلید و پرز و قطعات مشابه، یخچال، انواع یخچال و یتریبی و فریزر، انواع رادیو و رادیوگرام، لوستر، کباب پز و اجاق و بخاری برقی، تلویزیون، انواع ترانسفورماتور، لامپ، باطری، تلفن، آب سردکن و غیره را در داخل تولید و یا مونتاژ میکنند.

محصولات عمده صنایع ماشین سازی ایران عبارتست از ماشین پسته پوست کنی، همپاش، ماشین چایساز، برنج کوب، خرمن کوب، چان و باسکول، ماشین بافندگی، ماشین بخار جهت اطو کشی، ترازو، ماشین موزائیک سازی، ماشین چوب بری، پمپ آب، آسانسور، ایستگاه مرکز تلفن، لودر، رامبر، بلبرینگ و رولبرینگ، فیلتر و برخی از انواع ابزار ماشینی که بر پایه مواد اولیه، نیم ساخته و قطعات منفصله وارده از خارج در ایران تهیه میشود.

ترکیب محصولات صنایع اساسی ایران نشانگر آنستکه هدف برنامه ریزی صنعتی چیزی جز ایجاد صنایع مصرفی وابسته نبوده است. هم اکنون ۷۰ تا ۸۰ درصد محصولات ساخته شده در واحدهای صنعتی از طریق مواد اولیه و قطعات و لوازم وارداتی تأمین میشود. در پاره ای موارد مانند صنایع یخچال سازی و تلویزیون و رادیو سازی میزان وابستگی به مواد اولیه و قطعات منفصله به حدود ۹۰ درصد میرسد. عملکرد صنایع ذوب فلزات نیز مؤید واپس ماندگی ساختار صنعتی ایران است. بموجب آمار منتشره در «آمار زمانی کالاهای صنعتی ایران» تولید سالیانه در این رشته بقرار زیر بوده است: اشیاء ریخته شده از برنج ۳۱۴۴ تن، تهیه ورق آلومینیومی ۴۲۶۳ تن، ریخته گری چدن ۶۶۸۲۴ تن، تهیه مس ورق شده و نورد شده ۴۰۵۲ تن، محصولات نورد آهن ۲۴۸۶۴۳ تن، پروفیل آهنی ۵۰۳۰۰۰ تن و لوله و پروفیل آلومینیومی ۱۷۰۴ تن.

لازم به تذکر است که مواد خام و نیم ساخته این رشته از صنعت نیز به مقدار زیادی از خارج وارد میشود. از لحاظ تولید سرانه فولاد (۱۵ کیلو گرم برای هر یک از ساکنین کشور)، ایران در زمره عقب مانده ترین کشورها قرار دارد و واردات آهن و فولاد حدود ۱۶ درصد کل واردات کشور را شامل است.^۶

سیاست صنعتی رژیم معلول روند عادی رشد مستقل بقصد دستیابی به استقلال اقتصادی نبوده، بلکه تابع مناسبات اقتصادی نا برابر و نا عادلانه با کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری بود. چنین روندی از لحاظ ماهیت اقتصادی و اجتماعی با منافع و مصالح ملی تضاد عمیق داشت و موانع بزرگی در راه رشد اقتصادی معقول، منطقی و مستقل ایجاد میکرد. این سیاست بویژه پس از افزایش درآمد نفت که منجر به افزایش سریع واردات کالا از خارج گردید، ضربه مهلکی برپیکر ناتوان صنایع کشور وارد ساخت. جدول زیر آئینه ایست که چگونگی این ارتباط متقابل را میتوان در آن مشاهده کرد.

(ارقام به میلیون دلار)

سال	درآمد نفت	واردات گمرکی *	صادرات
۱۳۵۲	۴۴۱۶	۳۷۳۷	۶۳۵
۱۳۵۳	۱۷۶۸۵	۱۱۶۹۶	۵۹۲
۱۳۵۶	۲۱۲۴۵	۱۴۵۵۶	۶۶۹

با افزایش درآمد نفت بمیزان $\frac{4}{8}$ برابر، افزایش ارزش کالاهای وارداتی در فاصله زمانی مورد بحث حدود $\frac{3}{9}$ برابر بوده، حال آنکه تغییر محسوسی در ارزش کالاهای صادراتی کشور بعمل نیامده است. بدینسان نیز کسری موازنه بازرگانی خارجی (بدون نفت) از ۳۱۰۲ به ۱۳۸۸۷ میلیون دلار بالغ گردید. این ارقام در عین نشان دادن عدم توازن عمیق بین صادرات و واردات، نمایانگر وجود مناسبات اقتصادی نابرابر و نامتعادل بین ایران و دول رشد یافته صنعتی سرمایه داری (با در نظر گرفتن اینکه حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد واردات ایران از این کشورها تأمین شده) نیز میباشد. این پیکره ها همچنین مؤید نظری است که ما در مورد خصیلت تک محصولی ایران بیان داشتیم.

چنین افزایش سریع واردات وقتی میتواند مورد پذیرش باشد که اولاً کالاهای سرمایه ای در کل واردات افزونتر میبود و ثانیاً این کالاها در ایجاد صنایع بنیادی و کلیدی بکار گرفته میشد. ولی مطالعه پیکره های مربوط به تناسب کالاهای سرمایه ای و واسطه های چنین روندی را تأیید نمیکند.

(ارقام به درصد) ۲.

سال ۱۳۵۴	سال ۱۳۵۰	جمع
۱۰۰	۱۰۰	کالاهای سرمایه ای
۳۱/۷۳	۳۱/۴۲	کالاهای واسطه ای
۵۳/۹۸	۵۸/۳۴	کالاهای مصرفی
۱۳/۷۳	۱۰/۱۰	

* به استثنای واردات غیر گمرکی نظیر اسلحه و غیره.

چه در سال ۱۳۵۰ و چه در سال ۱۳۵۴ کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای به ترتیب ۸۹/۷۸ و ۸۵/۷۱ درصد کل واردات را شامل بود. این نیز حاکی از آنستکه صنایع ایران در مجموع هم از لحاظ ماشین آلات و تکنولوژی و هم از لحاظ مواد اولیه، نیم ساخته و قطعات منفصله عمیقاً وابسته به جهان غرب است.

در سال ۱۳۵۶ از ۱۴/۵ میلیارد دلار واردات (بدون اسلحه) بیش از ۷/۶ میلیارد دلار کالاهای واسطه‌ای بود. اگر در نظر گیریم که ارزش کالاهای واسطه‌ای از ۸۵۶/۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۷ به ۷۶۵۱ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت، عمق وابستگی صنایع کشور به جهان غرب بیش از پیش برجسته خواهد شد. ما برای آن جوانب عدیده ترکیب صنعتی و ماهیت آنرا میشکافیم که معتقدیم بدون درک آن علاج بحران ناممکن است. در این زمینه آنچه کسب اهمیت میکند پی‌کاو می‌کنیم عملکرد نو استعمار در جلوگیری از ایجاد صنایع کلیدی در کشور میباشد.

عملکرد مکانیزم نواستعمار

عامل عمده و اساسی باز دارنده روند صنعتی شدن را باید در سیاست نواستعماری تحمیل شده به کشور پی‌کاو کرد. این سیاست که معرف مقام ایران در تقسیم کار بین-المللی سرمایه‌داری به مثابه تولیدکننده سوخت بود، در جهتی سیر میکرد که مانع احداث صنایع کلیدی گردد. برای تصویر شیوه عمل نواستعمار، ما در اینجا به ارائه نمونه‌ای چند بسنده میکنیم.

۱. صنایع ذوب آهن- همه میدانند که امپریالیسم و بر رأس آن امپریالیسم امریکا و آلمان غربی سالیان دراز مانع ایجاد صنایع ذوب آهن در ایران بودند. آنها ایجاد این صنعت مادر را برای ایرانیها «زودرس»، «تجملی»، «بلند پروازی» و بالاخره «غیر اقتصادی» میخواندند. باز برای همگان روشن است که رژیم مخلوع تحت فشار عوامل گوناگون و در درجه اول مبارزه نیروهای ملی و مترقی، پس از تعلل زیاد، بالاخره مجبور شد در احداث این صنایع که اهمیت حیاتی برای اقتصاد ملی دارد، به همکاری با اتحاد شوروی تن در دهد. بدینسان مجتمع ذوب آهن اصفهان آغاز بکار کرد.

از آنجائیکه احداث این صنایع با استراتژی نواستعمار در تناقض بود، انحصارهای چند ملیتی کوشیدند تا از تکمیل روند تولید مجتمع ذوب آهن در ایران جلوگیری بعمل آورند.

هدف از ایجاد صنایع ذوب آهن کمک به پیشرفت صنایع ماشین سازی و دیگر صنایع مصرف کننده فلزات میباشد. بدیگر سخن منظور ایجاد ارتباط مستقیم و تکنولوژیک بین صنایع ذوب فلزات و صناعی است که مصرف فلزی دارند. ولی رژیم دست نشانده امپریالیسم با کار شکنی در احداث صناعی چون ریخته‌گری، ماشین کاری قطعات ریخته‌گری

و آهنگری بمقیاس وسیع عملاً مانع آن گردید که محصولات ذوب آهن بشکل مواد نیم ساخته در صنایع نامبرده مورد استفاده قرار گیرد و بدین طریق همپیوندی عمودی در صنایع کلیدی ایران به وجود آید. تحت فشار نو استعمار روند تولید در مجتمع ذوب آهن به تولید آهن آلات ساختمانی، پایان یافت و لطمه بزرگی به پیشرفت صنعتی کشور وارد آمد.

هم اکنون نیز مسئله لزوم ویاعدم لزوم صنایع ذوب آهن مورد بحث محافل دولتی و اقتصادی است. با کمال تأسف مشاهده میشود که پاره‌ای از مقامات دولتی، بدون درک اهمیت این صنایع، میکوشند که بهر ترتیبی شده افکار عمومی را علیه این صنعت عظیم تحریک کنند. این عمل، دانسته و یا ندانسته آب در آسیاب سیاست نواستعماری امپریالیسم ریختن است.

وزیر امور دارائی و اقتصادی میگوید ذوب آهن ۳ سالیانه ۳ میلیارد تومان زیان میدهد. سخنگوی دولت* بلافاصله با وی هم‌آواز میشود و روند ذوب آهن را غیر اقتصادی و غیر متداول عنوان میکند. یکی دیگر از اقتصاد دانان محل احداث کارخانه را مطالعه نشده و غلط مینامد.

آیا اینگونه برخورد به ضرورت و یا عدم ضرورت ذوب آهن که بحق مادر صنایع در جهان معرفی شده بر پایه ارزیابی صحیح اقتصادی و مطالعات دقیق و بی‌شش فنی استوار است؟ شورای کارکنان ذوب آهن مرکزی شرکت ملی ذوب آهن ایران در توضیح جامعی که در جراید انتشار یافت باین سؤال پاسخ منفی میدهد. بنوشته شورا، محل احداث کارخانه بر اساس مطالعات جامع و با توجه به موقعیت معادن، مسأله آب، انرژی، نیروی انسانی و بطور کلی تأسیسات زیربنائی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی انجام گرفته است.

در توضیح شورا در پاسخ به وزیر امور دارائی و اقتصادی چنین میخوانیم: «اشاره جناب وزیر امور دارائی و اقتصادی در مصاحبه رادیو و تلویزیونی به ۳ میلیارد تومان زیان سالیانه کارخانه ذوب آهن موجب نگرانی و شگفتی ملت ایران شد بطوریکه ما نیز از شنیدن این رقم کلان سخت تکان خوردیم. اما بیلان تولید و مخارج کارخانه ذوب آهن در سال ۱۳۵۶ نشان میدهد که علاوه بر تأمین کلیه مخارج کارخانه و معادن وابسته، ۳۷۳ میلیون تومان بابت اصل و بهره سرمایه در گردش به بانک ملی برگشت داده شده و ۵۱ میلیون تومان مالیات حقوق به دارائی پرداخت نموده است و در مقابل فقط ۱۷ میلیون تومان کسری داشته است.»

آقای مهندس آشتیانی مدیر عامل شرکت ملی ذوب آهن پس از یاد آوری اینکه ذوب آهن با ۸۰ هزار نفر پرسنل میتواند پس از نفت مهمترین صنعت کشور باشد میگوید: «اما متأسفانه پاره‌ای افراد و محافل بدون صلاحیت در حالیکه هزینه توسعه را به حساب

* منظور سخنگوی سابق دولت آقای بازرگان است.

هزینه بهره برداری میگذارند، میگویند ذوب آهن ضرر میدهد». بنظر وی با پایان یافتن مرحله توسعه، میزان تولید به دو میلیون تن در سال به ارزش ۷۰ تا ۸۰ میلیارد ریال و درآمد خالص به ۲۰ تا ۳۰ میلیارد ریال خواهد رسید.^۸

این شواهد دلیل بارز ناآگاهی مسئولین امور در سطح عالی دولتی از وضع موجود اقتصاد ملی و عوامل زاینده بحران است. اصولاً طرح مسئله زیان بخشی صنایع ذوب آهن، بدون در نظر گرفتن روینای سیاسی و سیاست اقتصادی نادرست است. نخستین سئوالی که در مورد صنایع مادر میتوان مطرح کرد اینست که آیا ایجاد صنایع ذوب آهن برای ایران ضرورت دارد؟

اینکه صنایع ذوب آهن و یا هر صنعت دیگری در دوران رژیم پلیسی سابق ضرر میداد نمیتواند دلیل رد ضرورت ایجاد و گسترش صنایع کلیدی در کشور باشد. صنایع ذوب آهن اگر هم ضرر میداد برای این بود که مدیریت آن ضعیف بود. و اما در مسئله برخورد به مدیریت نیز همه افراد را نمیتوان بایک چوب راند. این امر رابطه مستقیم با نظام حاکم و سیستم اداره امور مملکتی داشت. در صنایع ذوب آهن نیز مانند دیگر رشته‌های صنعتی (اعم از دولتی و خصوصی) تکیه اساسی بر روی تعداد مدیران و مهندسين و تکنسین‌ها و کارگران پژوهشگر، مبتکر، متخصص و ماهر و بر روی نوآوری و استفاده از امکانات ملی برای رسیدن به مرحله خود کفائی نسبی در تولید وسایل تولید مورد نیاز کشور نبود، بلکه هدف عبارت بود از ایجاد سد در راه تغییر بنیادی ساختار صنعتی.

نمونه جالب دیگر این سیاست را در جلوگیری از عملکرد کارخانه‌های ماشین سازی مشاهده می‌کنیم.

۲. کارخانه ماشین سازی تبریز - شرکت سهامی خاص ماشین سازی تبریز در سال ۱۳۴۶ بمنظور تولید انواع ماشین‌های مته، تراش، صفحه تراش، فرز، پرس، کمپرسور، پمپ، الکترو موتور، موتور دیزل، لیفت تراک (ماشین‌های متحرک بالابر)، ماشین‌های نساجی، قطعات ریخته‌گری و غیره تأسیس شد و بهره برداری از کارخانه در سال ۱۳۵۱ آغاز گردید.

نواستعمار، در سیمای انحصارهای بزرگ جهان غرب که سالیان دراز مانع ایجاد صنایع کلیدی در ایران بودند و بهیچ وجه تمایل به همکاری با ایران در این زمینه از خود نشان نمیدادند، پس از احداث کارخانه ماشین سازی تبریز، ناگهان به «مدرنیزه» کردن تولید صنایع ماشین‌سازی ایران علاقه زیادی ابراز داشتند. طبیعی است که هدف ممانعت از جان گرفتن صنعت ماشین سازی در کشور بود. در این زمینه بویژه باید از فعالیت خرابکارانه انحصارهای امریکائی، انگلیسی و آلمان غربی نام برد که بر نامه باصطلاح گسترش و تکمیل ماشین‌سازی تبریز را زیر پوشش استفاده از «تکنولوژی متنوع» ارائه دادند.

احداث کارخانه ماشین‌سازی تبریز یکی از گام‌های نخستین بود که ۱۲ سال پیش

بادر نظر گرفتن رشد زیربنای اقتصادی و بینش فنی و سطح مهارت نیروی انسانی برداشته شد. بنظر ما در صورت استفاده صحیح و خلاق از این صنعت، مهندسين و كارگران ایرانی ميتوانستند خدمت بزرگی در پایه گذاری تکنولوژی ملی و پی ریزی بنیان صنعتی کشور انجام دهند.

ولی طرح گسترش و تکمیل ماشین سازی تبریز مانع عملکرد مستقل این واحد تولیدی مهم گردید. نخستین اقدام در پی ثمر ساختن این واحد تولیدی حذف برنامه ساخت موتور دیزل از برنامه های تولیدی کارخانه بود. این برنامه به شرکتی بنام «هاکسیران دیزل» با مشارکت کمپانی انگلیسی «هاوکرسیدلی دیزلز لیمیتید» (۱۵ درصد سهام) سپرده شد. شرکت نامبرده کارگاه مونتاژی در تبریز بوجود آورد که انواع موتورهای دیزل ساخته شده را با استفاده از معافیت های بازرگانی و گمرکی وارد و بنام ساخت ایران در بازار بفروش میرساند.

در دوران «شکوفایی اقتصاد» نیاز مبرم بازار به پمپ های صنعتی و آبی، انحصارگران خارجی و دست نشانده گان داخلی آنها را به این نتیجه رساند که این محصول صنعتی هم نیاز به «مدرنیزه» شدن با «تکنولوژی پیشرفته» دارد. بدین منظور شرکت ویژه «پمپیران» را با لیسانس کارخانه «KSB» آلمان غربی بوجود آوردند. نخست قرار بر این بود که قطعات ساخته و ریخته گری شده مورد نیاز کارخانه «پمپیران» از ماشین سازی تبریز دریافت گردد. ولی شرکت نوظهور که اصولا در خیال ساخت پمپ در ایران نبود، نخست قطعات منفصله برخی از انواع پمپ ها را وارد و در تبریز مونتاژ کرد و سپس با افزایش سریع تقاضا در بازار داخلی پمپ های حاضر و آماده را به کشور وارد نمود. جالب است که رژیم دست نشانده امپریالیسم انحصار وارد کردن انواع پمپ را به شرکت نامبرده اعطا کرد.

یکی دیگر از مصنوعات که بازار گسترده ای در داخل داشت و بموجب طرح اولیه میبایست در کارخانه ماشین سازی تبریز تولید گردد، الکترو موتور و مولد برق بود. در این مورد هم انحصارگران خارجی راه سهل و ساده «مدرنیزه کردن» تولید را در پیش گرفتند و شرکتی بنام «موتوژن» با مشارکت کمپانی امریکایی «گولد سنچری» (۴۰ درصد سهام) جهت تولید انواع الکترو موتور ها و مولدهای برق در تبریز سرهم بندی شد. بعدها سهام خارجی این شرکت خریداری شد و قراردادی جهت تولید با شرکت امریکایی «وستینگهاوس» منعقد گردید. شرکت امریکایی عملاً انحصار وارد کردن الکترو موتور و مولد برق را از دولت گرفت و کارخانه ایرانی «موتوژن» تنها کارش آزمایش ماشینهایی بود که مونتاژ شده وارد کشور میشد.

بزودی ساخت کمپرسور هم از برنامه تولیدی کارخانه ماشین سازی تبریز حذف شد. کارخانه «کمپیدرو» با مشارکت کمپانی انگلیسی «کامپیر» احداث گردید. ولی در این کارخانه تنها چیزی که هیچگاه ساخته نشد کمپرسور بود. آنچه در این کارخانه زیر عنوان پرسیادی تولید انجام میشد رنگ زنی و جوشکاری و در مواردی ساخت شاسی کمپرسور بود.

مرحله بعدی، حذف ساخت «لیفت تراك» از برنامه کارخانه ماشین‌سازی تبریز بود. برای اینکار هم شرکت و کارخانه‌ای بنام «لیفت تراك سازی سهند» سازمان داده شد که میبایست براساس لیسانس کمپانی انگلیسی «کان وین سر» انواع لیفت تراکهای الکتریکی و دیزلی را در داخل بسازد. ولی در سال ۱۳۵۶ کمپانی نامبرده بعلت ورشکستگی منحل و کارخانه به کمپانی «سلیماکس» فروخته شد و این کمپانی اخیر لیفت تراکهای مورد بحث را از رده تولید خود بعلت کهنه بودن طرح خارج ساخت. در نتیجه کارخانه لیفت تراك سازی سهند توانست تعدادی لیفت تراك مونتاژ کرده و در ایران بفروش رساند. آنچه در ایران ساخته میشد به‌وزنه تعادل و دربرخی موارد شاسی محدود بود.

بالاخره آنچه در برنامه تولیدی کارخانه ماشین‌سازی تبریز باقی ماند عبارت بود از ماشینهای افزار و بدین‌سان ظرفیت کارخانه به ۲۵ - ۳۰ درصد ظرفیت اولیه کاهش یافت. ولی کارشکنی در امر تولید کارخانه ماشین‌سازی تبریز به‌اینجا خاتمه نیافت. برای اینکه کارخانه را به ورشکستگی دچار سازند، شرکتی بنام «ولران» با مشارکت «گروه ششصد» انگلستان (۴۰ درصد سهام) در ظاهر برای ساخت، ولی عملاً برای مونتاژ کامل ماشین‌های افزار در اهواز بوجود آوردند. تولید این باصطلاح کارخانه که تحت لیسانس «کوچستر»، «وادکین» و «ادوار دپرات» پایه‌گذاری شده بود، در عمل کارگاهی بود برای رنگ‌کاری و بسته‌بندی ماشین‌های تراش ساخته شده در خارج، گرچه مبالغ زیادی صرف خرید انواع ماشین‌آلات جهت این کارخانه گردید.

۳. کارخانه ماشین‌سازی اراك - این کارخانه برای تولید جرثقیل سقفی، مقاله‌های مختلف، واگن معدنی، دیگهای بخار، تجهیزات صنایع شیمیائی و قند، مخازن ذخیره آب و روغن، برجهای انتقال نیرو، ریخته‌گری گلوله‌های فولادی، پوشش داخلی سنگ‌شکنها، ماشین‌ها و ابزار کشاورزی در نظر گرفته شده بود. برنامه تولیدی کارخانه نشانگر آن بود که هدف طراحان کمک به صنعتی شدن کشور با تکیه به امکانات داخلی است. ولی در اینجا نیز مجریان سیاست نو استعماری بپیش کشیدن مسائلی از قبیل «قابل تطبیق نبودن روش تولید و تکنولوژی با شرایط ایران» و نیاز کشور به «تکنولوژی پیشرفته» اغلب تولیدات پیش‌بینی شده در طرح اولیه را متوقف ساختند تا عرصه غارتگری انحصار-های خارجی را گسترش دهند.

تولید جراثقال سقفی، برجهای انتقال نیرو و ماشینهای کشاورزی که جمعیاً ۱۸۳۶۵ تن در سال پیش‌بینی شده بود از برنامه تولید حذف شد. مونتاژ جرثقیل‌های مکانیکی با لیسانس کمپانی P & H امریکائی و جراثقال بر جی بالیسانس کمپانی فرانسوی «پتن» جانشین تولید گردید. برای برجهای انتقال نیرو هم واحد جدیدی بوجود آوردند و سپس ساخت دیگهای بخار و آبگرم‌کن را بالیسانس «جان تامپسون» انگلستان آغاز نمودند. گردانندگان اهرمهای اقتصادی کشور، خود سالها پیش با پیاده کردن سیاست نو استعماری در کشور به بحرانی که پایه‌گذاری میشد واقف بودند. ولی آنها می‌کوشیدند از

طریق بهره‌بازی با آمارها افکار عمومی را گمراه سازند. مثلاً معیاری که مسئولین امور اقتصادی در گذشته برای اثبات رشد صنعتی ارائه می‌داشتند، معمولاً عبارت بود از مقایسه سهم تولید صنعتی در تولید ناخالص داخلی با سهم تولید کشاورزی. برتری سهم تولید صنعتی شرط لازم صنعتی شدن است ولی شرط کافی نیست. عامل قاطعی که در شرایط کشور ما در زمینه مزبور می‌بایست حتماً در نظر گرفته می‌شد، میزان بهره‌برداری از مواد خام داخلی و یا درجه رشد تولیدات معدنی بود که در واقع در سطح بسیار نازلی قرار داشت. زیرا صنعتی شدن واقعی، یعنی افزایش هرچه بیشتر سهم تولید صنایع تبدیلی در مجموع تولید اجتماعی در حدود امکان با تکیه به مواد اولیه داخلی.

ورشکست کشاورزی نیز محصول عملکرد مکانیسم سیاست نو استعماری در ایران است. اصلاحات ارضی که قاعدتاً می‌بایست در صورت اجرای صحیح و دموکراتیک و حمایت همه جانبه از کشاورزان صاحب زمین نتیجه مطلوبی ببار آورد، در نتیجه سیاست نو استعماری امپریالیسم منجر به وابستگی عمیق بازار داخلی به محصولات کشاورزی خارجی گردید.

سیاست ارضی رژیم منافع دهقانان را نادیده گرفت. پیکره‌های زیرماعت این سیاست را بروشنی فاش می‌سازد: مزارع بیشتر از ۳۰۰ هکتار در اختیار ۳۲۰ خانوار، مزارع از ۱۰ تا ۳۰۰ هکتار در اختیار ۶۴۵ خانوار، و مزارع بین ۵/ تا ۱۰ هکتار متعلق به ۲/۲ میلیون خانوار کشاورزی گذارده شد.

چنین طرز تقسیم نابرابر و ناعادلانه زمین نمودار تمرکز مالکیت ارضی در دست بزرگ مالکان است که در عین حال معرف چگونگی قشر بندی در جامعه روستائی نیز می‌باشد. با تکیه به این ارقام است که ما می‌گوییم سیاست ارضی رژیم سابق بطور عمده منافع دهقانان را نادیده گرفت.

سیاست کشاورزی رژیم که بر اساس رسوخ بخش خصوصی سرمایه‌داری و انحصارهای چندملیتی در تولید کشاورزی استوار بود، می‌توانست در آخرین مرحله مناسبات سرمایه‌داری را فقط در کانونهای محدود گسترش دهد، ولی نمی‌توانست و چنانکه دیدیم نتوانست معضل دهقانی و کشاورزی را حل و در ترکیب تولیدات زراعی و دامی تغییری بوجود آورد. از جمله نارسائیهای سیاست کشاورزی در سابق، می‌توان از عدم برخورداری دهقانان از امکانات مالی و فنی و نیز خودداری رژیم از سرمایه‌گذاری برای ترویج شیوه‌های کشت و زرع مدرن و پرورش و جمع‌آوری محصول و غیره نام برد. در اینجا سخن بر سر واپس ماندگی فنی، فقدان کود شیمیائی، بذره‌های مرغوب و کادره‌های فنی بمیزان ضرور در کشاورزی است. مجموعه این عوامل نمی‌توانست در بروز بحران و تعمیق آن مؤثر نیفتد.

رشد کشاورزی را بطنه ارتعاشات با صنعتی شدن کشور دارند. هم‌ترکیب ناموزون صنایع

ایران و هم عدم توجه به ایجاد صنایعی که بتواند در خدمت کشاورزی قرار گیرد، تأثیر مهمی در بحران عمیق اقتصاد کشاورزی ایران داشت.

۴. وابستگی علمی و فنی - سیاست نو استعماری، رشد اقتصادی ایران را در جهتی قرار داده بود که وابستگی علمی و فنی کشور به جهان غرب هرچه عمیق تر گردد. سرمایه انحصاری خارجی با تحکیم مبانی سرمایه‌داری وابسته توانست از طریق صدور سرمایه و تکنولوژی در ترکیب صنایع و تنوع تولید که عمدتاً خصلت نو استعماری دارد مؤثر افتد.

تسلط شرکت‌های چندملیتی از سویی و فقدان مؤسساتی که بتواند از عهده پژوهش‌های علمی و فنی و کاربرد تکنولوژی برآید (که خود نتیجه تسلط سرمایه انحصاری بود) از سوی دیگر، سد بزرگی در راه ایجاد و گسترش تکنولوژی ملی گردید. بدین طریق سیاست ضد ملی رژیم از همان آغاز صنایع کشور را تابع امیال آزمندانه امپریالیسم ساخت که در نهایت امر منجر به چنان هرج و مرج اقتصادی گردید که ما امروز شاهد آنیم. بهیچ وجه تصادفی نیست که پس از گذشت دهها سال از آغاز صنعتی شدن هنوز هم کارشناسان و مؤسساتی در کشور وجود ندارند که بتوانند مستقلانه حتی در انتخاب این و یا آن تکنولوژی مطلوب مورد نیاز این و یا آن صنعت اظهار نظر و اظهار عقیده کنند. و از آنجائیکه نقش اساسی در این زمینه بعهدہ کارشناسان خارجی وابسته به انحصارهای امپریالیستی بود، هم‌اکنون کشور ما به نمایندگانی از انواع و اقسام ماشین‌آلات تولید شده در خارج تبدیل گردیده است.

شاهد گویا در تحمیل سیاست نو استعماری و وابستگی علمی و فنی «شرکت مهندسی و ساخت صنایع نفت ایران» است که با مشارکت مؤسسات دولتی و انحصار چند ملیتی امریکائی «امریکن بکتل اینکورپوریتد» (دارنده ۱/۳ سهام) تشکیل شد. هدف اولیه این شرکت که آنرا با اصطلاح مرکز نوآوری صنعتی نام‌گذاری کرده‌اند، عبارت بود از ایجاد مراکز تحقیقات متالورژی قادر به حل مسائل علمی و عملی صنایع مکانیکی، فلزی، ذوب‌آهن، ماشین‌سازی و همچنین کمک به اجرای طرح ایجاد مرکز پژوهش‌های علمی و صنعتی و طراحی و مشاوره طرح‌های ساخت و غیره. ولی، از آنجائیکه انحصار چند ملیتی «بکتل» از طریق بدست گرفتن امور مربوط به مدیریت و سپردن و پست‌های حساس به مهندسان امریکائی توانسته بود سیطره خود را در شرکت گسترش دهد، در عمل شرکت‌های دولتی مهیم در این مؤسسه به دلالت «بکتل» در زیر پوشش «شرکت مهندسی و ساخت صنایع نفت ایران» تبدیل گردیدند. طبق قرار داد منعقدہ بین شرکت و طرف امریکائی، کارشناسان ایرانی هیچگونه دخالتی در اعمال نظرهای فنی و غیره نمی‌توانند داشته باشند و هیچ طرحی بدون اجازه «بکتل» نمی‌تواند بمورد اجراء گذارده شود. چنین است ماهیت مرکز نوآوری صنعتی. در سالهای گذشته مؤسسات زیادی از این

قبیل برای ایجاد مراکز پژوهش علمی و فنی و طراحی در کشور ما بوجود آمدن کنده انگیزه اصلی همه آنها تعمیق وابستگی تکنولوژیک بود. این مؤسسات تاکنون بنام «انتقال تکنولوژی» بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی را از راه تحمیل بار سنگین هزینه حق الامتیازها، پروانه‌ها، لیسانس‌ها و علائم بازرگانی و غیره به خارج انتقال داده‌اند. در این مورد می‌توان شواهد زیادی ارائه داشت. ما در اینجا به چند فقره از آنها که در عین حال معرف خرابکاری آشکار انحصارهای خارجی در کشور ما می‌باشد، اشاره خواهیم کرد.

در سالهای ۵۴ - ۱۳۵۳ کمپانی انگلیسی «هربرت» لیسانسی جهت تولید ماشین تراش بر جک دار بمبلغ ۲۰۰۰ لیره در اختیار یک موسسه دولتی ایران گذارد. از آنجائیکه مدارک ارائه شده در سیستم «اینچی» بود و می‌بایست به سیستم «متریک» تبدیل گردد، همان کمپانی این وظیفه را با دریافت بیش از هزار لیره بعهده گرفت. ولی پس از پرداخت بیش از ۲۱۰۰۰ لیره معلوم شد که بععل گوناگون استفاده از این لیسانس در ایران امکان‌پذیر نیست.

تجربه ناکام دیگر با کمپانی «هربرت» استفاده از آن بعنوان مشاور فنی در مطالعه باصلاح نوسازی یکی از کارخانه‌های ماشین‌سازی بود. در سالهای ۵۵ - ۱۳۵۴ این کمپانی قراردادی با دولت ایران بمبلغ ۳۸۷۵ دلار منعقد ساخت و اقدام به پیاده کردن گروه تکنولوژی «GT» کرد. ولی بزودی معلوم شد که سیستم کار مزبور بهیچ وجه مربوط به کمپانی انگلیسی نبوده و برای اولین بار در اتحاد شوروی بمورد اجراء گذارده شده و سپس به آمریکا و انگلستان منتقل گردیده است. ناگفته نماند که پیشنهاد «هربرت» مستلزم تغییرات عظیم در کارخانه می‌گردید و بهمین علت هم مورد قبول واقع نشد.

خرید لیسانس ماشین فرز به قیمت ۱۰ هزار دلار از کمپانی «سین سیناتی» انگلستان وابسته به «سین سیناتی» آمریکا در سال ۱۳۵۵ نمونه دیگریست در این زمینه. آنچه در این مورد جلب نظر می‌کند، آنستکه علاوه بر مبلغ مذکور، طرف ایرانی متعهد گردید که پس از آغاز تولید (یعنی مونتاژ) هر سه ماه ۲۵۰۰ دلار تا مدت ۱۰ سال به کمپانی فروشنده لیسانس بپردازد. در عین حال طرف ایرانی می‌بایست سالیانه برحسب میزان تولید مبالغی نیز بعنوان «پرداخت مشخص» در اختیار کمپانی انگلیسی بگذارد. عمق خیانت وقتی آشکار می‌شود که متذکر گردیم، طرف ایرانی ماشین فرز را حاضر و آماده از کمپانی نامبرده خریداری و در بازار ایران بفروش می‌رساند.

چنین روندی در کلیه رشته‌های صنایع مونتاژ ایران و از جمله «مونتاژ» دار و ادامه داشت. کلیه ماشین آلات مورد نیاز صنایع داروسازی از انگلستان، آلمان غربی و آمریکا وارد می‌شود و لیسانس ساخت انواع دارو و همچنین ۹۰ درصد مواد اولیه مورد نیاز و ۱۰ درصد لوازم بسته‌بندی از خارج وارد می‌شود. صنایع داروسازی ایران وابسته مطلق به کمپانیهای بزرگی چون «آلن هامبورین»، «گلارسو» (انگلستان)، «شرنیگ» (آمریکا)، «کولت» (نروژ)، «شمبره» (فرانسه)، «آسترای» و «زیگفرید» (سوئیس)، «کی‌زی» (ایتالیا) و غیره می‌باشد. از صنایع ریستندگی و بافندگی گرفته تا صنایع فلزات اساسی، هیچ موسسه صنعتی

نمی‌توان یافت که لیسانس و مواد اولیه، نیم‌ساخته و یا قطعات منفصله آن از خارج خریداری نشود.

بحران عمیق اقتصادی کنونی زائیده عملکرد سیاست استعمار جمعی است که در کلیه عرصه‌های صنعتی، کشاورزی، مالی، فنی، بازرگانی و غیره اعمال می‌شود. نمایندگان بزرگترین انحصارهای چندملیتی جهان غرب از قبیل «جنرال موتورز»، «تی‌سن»، «فلور»، «وستینگ‌هاوس»، «دوپونت»، «جنرال الکتریک»، «جنرال تایر»، «کداک»، «بکتل»، «پل»، «ژان لافور»، «موریسن-نارسن»، «بوش»، «بایرلدر کوزن»، «کروپ»، «کرافت‌ورک اونیون»، «زیمس»، «لیلاند»، «بنز» و غیره در تخریب زیربنای اقتصاد ملی در صرف واحدی عمل می‌کردند.

پس از پیروزی انقلاب، مطبوعات اختصاصی جهان غرب با تأسف عمیق اعلام داشتند که «زیان تجاری» انحصارهای خارجی فقط در مورد طرح‌های داخل ایران رقمی در حدود ۳۸ میلیارد دلار خواهد بود. تازه این رقمی است محافظه‌کارانه، کلیه این طرح‌ها طوری تنظیم شده که در آخرین مرحله شرایط وابستگی را در جهت یکی از عوامل تولید (مواد اولیه، نیم‌ساخته‌ها، قطعات منفصله، ماشین‌آلات، لیسانس) فراهم می‌آورد.

در مقدمه بودجه سال ۱۳۵۸ گفته می‌شود: «آنچه در گذشته مورد نظر بوده، صرف ایجاد و اجرای طرح عمرانی با رابطه فنی و استثماری آن بوده است، بدون اینکه منافع نهائی حاصله از اجرای طرح شناسائی و حتی اهمیت دادن به گروه‌های مردم ایران که طرح بخاطر آنها باید اجرا می‌شده است، مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه بررسی بسیاری از طرح‌های عمرانی نشان می‌دهد، که منافع حاصله از آنها به جیب مهندسین مشاور، صادر کنندگان و حتی کارگران خارجی سرازیر می‌شده است».

انحصارهای خارجی نه تنها از طریق بدست گرفتن اجرای برخی طرح‌های سرمایه‌بر، بلکه در عین حال از راه مشارکت در سرمایه‌گذاری در صنایع سودآور داخلی نیز مبالغ زیادی از درآمد ملی را به غارت می‌بردند. از ویژگی‌های شرکت‌های مختلط، تأمین سرمایه از محل وام‌ها و اعتبارات داخلی دولتی بود که در تعمیق بحران موثر افتاد.

بموجب برخی آمار منتشره ۸۰ درصد از واحدهای تولیدی و صنعتی وابسته به سرمایه‌داران بزرگ هم‌دستان انحصارهای خارجی چند برابر سرمایه ثابت از بانک‌ها وام گرفته‌اند. طبق برآورد دیگری نزدیک به ۹۰۰ کارخانه، شرکت، بانک و غیره حدود ۵۳۸ میلیارد ریال فقط از دو بانک اختصاصی وام و اعتبار دریافت داشته‌اند.

روشن است که این امر نمی‌توانست موجبات بهم خوردن توازن اعتباری - پولی را فراهم نیآورد. در این مورد کسری مستمر بودجه در نتیجه افزایش مدام بودجه نظامی نیز نقش مهمی داشته است. چنانکه میدانیم رژیم ضدملی و ضد دموکراتیک بخش قابل ملاحظه از درآمد نفت را صرف اجرای سیاست نظامی‌گری تحمیل شده از جانب نواستعمار می‌کرد. طی ربع قرن اخیر هزینه‌های نظامی از ۴ میلیارد به ۷۰۰ میلیارد ریال رسید و یا بدیگر

سخن ۱۷۵ بار افزایش یافت که در بهم خوردن وضع مالی دولت موثر بود. تقسیم جامعه به دو قطب متضاد اقلیت ممتاز و اکثریت محروم بشدتی که اکنون مشاهده میشود، یکی از عمده‌ترین مظاهر عملکرد مکانیسم نو استعمار در کشور میباشد. پس از گذشت بیش از ربع قرن اینک همگان به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که رژیم ضد ملی و وابسته به امپریالیسم عامل عمده تباهی اقتصادی و اجتماعی و میامی و فرهنگی و بزرگترین مروج فساد و ارتشاء بود. تجربه ایران بار دیگر عیان ساخت که استبداد و فساد وحدت ارگانیک دارند و یکی مکمل دیگری است. استقرار سلطنت مستبد و نظام سرمایه‌داری وابسته، ایجاد وسایل تثبیت آن، یعنی ارتش و پلیس و ژاندارمری و ساواک و همچنین تشکیل سازمان‌های ایدئولوژیک آن مانند حزب و سندیکاها و فرمایشی و غیره را ایجاد میکند. رژیم افرادی را میتواند بر رأس این ارگانهای ترور و اختناق بگمارد که داوطلبانه به خفت و ننگ زائیده از نظام استبدادی تن در دهند و خود بدست خویشتن زنجیر بردگی و چاکری برگردن نهند که این نیز بدون اشاعه فساد و رشوه و ارتشاء امکان‌پذیر نمیبود. ترور و اختناق و فساد و ارتشاء آن عواملی بودند که همراه با تعمیق روزافزون نابرابری اقتصادی و اجتماعی و گسترش فقر و تنگدستی شرایط عینی انفجار نارضایتی عمومی را بوجود آورد.

راه برون رفت

پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران، سرنوینی رژیم سلطنتی و ضربه خرد کننده به پایگاه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته در ایران، آینده‌نگری حزب توده ایران درباره نتایج وخیم و عواقب شوم تسلط امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته را برای میهن ما به ثبوت رساند.

در شرایط مشخص و تاریخی کنونی، یعنی بعد از مرحله نخست پیروزی انقلاب و آغاز دوران سازندگی و بازسازی، جامعه ما با مناسبات اجتماعی و اقتصادی پس بغرنجی روبرو است. اکثریت قاطع افراد جامعه متعلق به اقشار و طبقات گوناگون خواهان تشدید مبارزه ضد امپریالیستی، ریشه کن ساختن سلطه انحصارهای خارجی و استقرار عدالت اجتماعی هستند.

در برخورد به محتوی عدالت اجتماعی تمایلات گوناگون ضد سرمایه‌داری و دموکراتیک، توحیدی، سوسیالیستی و غیره به چشم می‌خورد. بنظر ما این گونه برخوردها را میتوان به مثابه مرحله‌ی نوین تکامل تاریخی با هدف تحول عمیق اجتماعی و اقتصادی تلقی کرد. در اینجاست که مسئله مهم و حیاتی انتخاب راه رشد اقتصادی مطرح میگردد. در این زمینه نظریات گوناگون ارائه میشود: برخیها برنامه نوسازی و مدرنیزه کردن سیاست نو استعماری را بمنظور دمساز کردن این سیاست با واقعیات و ویژگیهای

بعد از انقلاب مطرح میکنند. این در واقع ادامه سیاست نو استعماری است و از هم اکنون میتوان گفت که کوشش حامیان این نظر در درجه اول متوجه عرصه اقتصادی خواهد شد که بیش از هر چیز آسیب پذیر است.

نظر مشابه دیگری که از جانب پاره‌ای صاحب نظران لیبرال زیر انواع پوششهای عوام فریب ارائه میشود، واگذاری اهرمهای عمده صنعتی به بخش خصوصی سرمایه داری است. بنظر این گروه حتی صنایع کلیدی و بنیادی نیز باید با مشارکت بخش خصوصی و بخش دولتی احداث گردد. به عقیده آنان برای جلوگیری از تمایل به انحصارگری باید از اهرم باصطلاح مشارکت مردم در سرمایه گذاری صنعتی، بهره گرفت.

نادرست بودن این نظریات به اندازه‌ای روشن است که نیازی به استدلال ندارد. در واقع در بطن اینگونه «تئوریه‌ها» همان سیاست «همزیستی بین کار و سرمایه» نهفته است که یکی از اصول «انقلاب سفید» بشمار میرفت و ما ناظر شکست مفتضحانه آن بودیم.

گروه دیگری نظریه مائوئستی «اتکای به نیروی خود» را تنها راه‌رهایی از بن بست می‌شمارند و بدان نام «رشد اقتصادی غیر وابسته» می‌گذارند. ولی این گروه نیز با در نظر گرفتن نتایج فلاکت‌بار این «تئوری» در وطن اصلیش و گرویدن طرفداران آن به همکاری با امپریالیسم در نوسازی اقتصادی، از هم اکنون مسئله ضرورت «همکاری با جهان غرب» را زیر پوشش لزوم استفاده از «تکنولوژی پیشرفته» پیش میکشند.

در این میان بسیاریند نیروهایی که معضل رشد اقتصادی را با دید واقع بینانه منطبق با شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کنونی کشور مطرح می‌سازند. بنظر آنان موسسات صنعتی و غیرصنعتی بزرگ و هرآنچه با سرنوشت مردم تماس دارد، باید در اختیار دولت قرار گیرد و عملکرد سرمایه‌های کوچک و متوسط که مجاز شمرده میشود در چارچوب مصالح ملی انجام گیرد.

حزب توده ایران بر آنستکه نظام اقتصادی ایران از نظر شکل مالکیت در مرحله کنونی میباید بر سرپایه زیر استوار گردد: مالکیت دولتی یا مالکیت عموم خلق، که برپایه آن بخش دولتی بوجود میآید؛ مالکیت تعاونی یا مالکیت گروهی، که برپایه آن بخش تعاونی ایجاد میگردد؛ مالکیت خصوصی یا مالکیت فردی، که برپایه آن بخش خصوصی تشکیل میشود.

این پیشنهاد که از جانب حزب توده ایران بهنگام نظرخواهی درباره پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در معرض قضاوت افکار عمومی گذارده شده، در صورت پذیرش آن، دارای اهمیت زیادی در تعیین راه رشد اقتصادی آتی کشور است.

بخش دولتی با در دست داشتن اهرمهای اساسی اداره امور مالی میتواند و باید بخش خصوصی را در جهت تأمین استقلال اقتصادی سوق دهد و هر سه بخش را در راه رفاه مادی و معنوی زحمتکشانی که هدف عمده رشد اقتصادی است قرار دهد. طبیعی است وقتی می-توان باین هدف نائل آمد که این سه بخش دارای پیوند ارگانیک بوده و مکمل همدیگر

باشند.

بدون تردید هر راه رشد اقتصادی و یا نظام اقتصادی ارائه شده وقتی میتواند مورد قبول واقع گردد که راه پیاده کردن آن نیز مشخص گردد. بهمین سبب ما سعی میکنیم تا آنجا که درامکان این بررسی است مبانی اصولی رشد اقتصادی و برنامه عملی و اهداف نظام اقتصادی مورد نظر خود را مطرح سازیم.

۱. مبانی اصولی رشد اقتصادی - هدف نظام اقتصادی مبتنی بر اشکال سه گانه مالکیت با برتری مطلق بخش دولتی و دموکراتیک، تأمین رشد اقتصادی سریع و مستمر، به قصد دستیابی به استقلال اقتصادی به معنی واقعی آنست. بنظر ما پیشرفت اقتصادی منحصر به ترفیع زندگی مادی انسانها نیست، بلکه منظور ایجاد کیفیت نوین بهبود زندگی (مغایر با جامعه مصرف کاذب) همگام با تأمین شرایط لازم برای رشد معنوی همه جانبه و پیشرفت کامل استعدادها و قریحه‌های انسانها و گسترش مداوم دامنه دموکراسی است. برای رسیدن به این هدف اتخاذ تدابیر زیر اهمیت دارد:

- تأمین نیازهای مبرم برای کلیه افراد جامعه در زمینه‌های غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، تحصیل و کار.

- ایجاد شرایطی که در آن هر فرد قادر به انتخاب شغل مورد علاقه خود گردد و بتواند از حاصل کار خویش بهره‌مند شود.

- تأمین توزیع عادلانه ثروت بقصد جلوگیری از ایجاد دو قطب متضاد ثروت و فقر در جامعه از طریق اتخاذ سیاست مالیاتی و استفاده از سایر اهرم‌های اقتصادی به منظور جلوگیری انباشت و تمرکز ثروت در دست اقلیت.

- تأمین رشد سریع و مداوم آن بخش‌هایی از اقتصاد ملی که بتواند طی زمان نیازمندیهای اساسی کشور را برآورده ساخته و بدینسان جامعه را بسرحد خود کفائی نسبی سوق دهد.

- اجرای سیستم برنامه‌ریزی دقیق علمی و حساب شده منطبق با امکانات داخلی برای پایان دادن به «مکانیسم اقتصاد آزاد» و در جهت ایجاد وحدت مراحل تجدید تولید اجتماعی، یعنی تولید نعم مادی توزیع و مبادله و بالاخره مصرف (شخصی و تسولیدی) و جلوگیری از تعامیل بخش خصوصی به عامل انحصاری تصمیم گیرنده در فعالیتهای اقتصادی وهم چنین تأمین رشد هم‌آهنگ وهم پیوند رشته‌های جداگانه اقتصادی و رشد موزون اقتصادی از لحاظ جغرافیائی.

- پی‌گیری در ایجاد آن چنان ساختار سیاسی و اجتماعی که از تبدیل بورژوازی به یک نیروی مسلط سیاسی جلوگیری بعمل آورد. گسترش مواضع سیاسی زحمتکشان همگام با تحدید مواضع سیاسی بورژوازی بمنظور ایجاد تدریجی روبنای سیاسی مرکب از ائتلاف وسیعی از نمایندگان طبقات و اقشار خواستار تکامل مستقل اقتصادی و ذینفع در

نوسازی اقتصاد ملی و تقویت مبارزه ضد امپریالیستی.
- ایجاد تعاونیهای تولید و توزیع در شهر و ده با نوسازی پایههای مادی و فنی آنها.

- ایجاد سیستم قیمت گذاری کالاهای صنعتی و تولیدات کشاورزی، کنترل بازرگانی داخلی از طریق کاربرد سیستم مالیاتی، انحصار بازرگانی خارجی.

- اعمال مدیریت علمی در اداره رشتههای اقتصادی.
- تأمین پیشرفت موزون شهرها و روستاها با توجه بیشتر به نوسازی روستاها.
- بکار انداختن ابتکار خلاق و انرژی لایزال تودهها از طریق تشویق مادی و معنوی.

- قراردادن سیستم بانکی در خدمت رشد موزون اقتصادی.
- ایجاد پیوند ارگانیک بین ساختار اقتصاد ملی و زیربنای علمی و فنی و کوشش در جهت سازمان دادن تکنولوژی ملی که بدون دستیابی بدان استقلال صنعتی معنا و مفهوم نمیخواهد داشت. بدیگر سخن ایجاد چنان نظام آموزشی و تحقیقی که بتواند از عهده پژوهش علمی و فنی و کاربرد تکنولوژی بدرستی برآید و به سیطره تکنولوژیک جهان غرب پایان بخشد.

- خاتمه دادن به شرکت نابرابر ایران در تقسیم کار بین المللی سرمایه داری از راه پایان دادن بهرگونه سیاست امپریالیسم در اقتصاد، ملی کردن سرمایههای انحصارهای خارجی، استقرار مناسبات اقتصادی و فنی بر پایه نظام نوین، یعنی برابری، صرفه متقابل و عدم مداخله در امور داخلی.

- دوری جستن از خط مشی «مقابله یکسان»، در سیاست خارجی به معنی از نظر دور داشتن فرق اصولی میان دول امپریالیستی و دول ضد امپریالیستی و گسترش مناسبات همه جانبه با متحدین بالقوه در عرصه بین المللی در مبارزه علیه امپریالیسم و در راه استقلال اقتصادی.

۲. مبانی عملی نوسازی اقتصادی ملی - کشور ما اکنون بایک اقتصاد وابسته، ناموزون، ناهم آهنگ و بالاخره ورشکسته ای روبرو است که ضرورت عاجل بازسازی و نوسازی آن در دستور روز قرار دارد. هم اکنون این سؤال مطرح است که چه باید کرد؟
برای برون رفت از وضع فعلی تنظیم برنامه های دراز مدت و کوتاه مدت که باید در عین حال مکمل یکدیگر باشند ضرورت حاد دارد. زیرا فقط در چنین صورتی میتوان بتدریج بر مشکلات فائق آمد و گامهای مثبت در جهت ایجاد اقتصادی سالم، سازنده و شکوفا برداشت.

متأسفانه دولت هیچگونه برنامه ای در این زمینه عرضه نداشته است. تنها سند دولتی که بتوان بدان استناد کرد، بودجه سال ۱۳۵۸ است. در بودجه امسال ۳۰ میلیارد ریال برای

توسعه کارخانه‌ها، ۲۰ میلیارد ریال برای صنایع و نوسازی، ۲۰ میلیارد ریال برای صنایع پتروشیمی، ۲۰ میلیارد ریال برای امرگازسانی در سطح کشور و نیز مبلغ ۳۰ میلیارد ریال برای سایر صنایع در نظر گرفته شده است.^{۱۰}

مطالعه مقدمه طولانی و تا اندازه‌ای خسته‌کننده بودجه سال ۱۳۵۸ نشان می‌دهد که دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان دولت هنوز تصور جامعی از اقتصاد ملی ندارند و به همین سبب قادر به ارائه برنامه دقیق‌تری هم نیستند.

بدون شك هدف ما از عرضه برنامه بهیچوجه ارائه برنامه گسترده و فراگیر کلیه عرصه‌های فعالیت اقتصادی نیست. این امر مستلزم کار طولانی و دقیق است. حرف بر سر عرضه رؤس سیاست اقتصادی (بطور عمده صنعتی و کشاورزی) است که می‌تواند بسیج‌کننده باشد. برخورد ما نیز به این معضل مهم فقط از این مقطع خواهد بود.

الف. برنامه دراز مدت. - سالیان دراز رشد اقتصادی در ایران بیشتر از نقطه نظر پویایی (دینامیسم) افزایش تولید محصول در این ویا آن رشته صنعتی و معدنی و کشاورزی طی زمان معین مطرح‌میشد، بدون اینکه کیفیت و تنوع کالاهای تولیدی و چگونگی مصرف آنها مورد توجه قرار گیرد. چنین برخوردی به معضل مهم رشد اقتصادی از بن نادرست است.

رشد اقتصادی به معنی تجدید تولید فزاینده کل تولید اجتماعی است. نقش و اهمیت رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی در ایجاد کل تولید اجتماعی متفاوت است. تجربه کشورهای رشد یافته صنعتی (که نمی‌توانیم آنرا نادیده بگیریم) مبین آنستکه دستیابی به استقلال اقتصادی و به‌هدف خودکفایی نسبی، هم‌درزمینه تولید کالاهای مصرفی و هم تولید محصولات کشاورزی و هم خودکفایی تکنولوژیک، بطور عمده بار شد سریع تولید کالا در رشته‌های صنعتی امکان پذیر می‌شود.

تجربه نشان می‌دهد که صنعتی شدن به معنی واقعی، یعنی ایجاد مجتمع‌های تولیدی و کلیدی. اینگونه مجتمع‌ها معمولاً از طریق همپیوندی عمودی (اکتشاف، استخراج، تبدیل مواد خام به مواد نیم‌ساخته و سپس کالای نهائی) و از راه همپیوندی افقی (شرکت‌رشته‌های مختلف صنعتی در تولید کالای معین) بوجود می‌آید.

انقلاب علمی و فنی در شرایط فعلی سه معضل اساسی را در دستور روز تولید اجتماعی قرار می‌دهد: برق‌رسانی یا الکتریکی کردن، بکار بردن وسیع مواد شیمیائی و ماشین سازی. برنامه درازمدت با در نظر گرفتن این اصول و همچنین شرایط و امکانات داخلی می‌تواند معضل مهم صنعتی شدن را از طریق رشد صنایع تولید انرژی، صنایع شیمیائی و پتروشیمی، مجتمع‌های ذوب آهن و صنایع ماشین سازی حل کند و کشور را به سوی استقلال اقتصادی سوق دهد.

ایران در زمره آن کشورهای نادری است که می‌تواند با نگاه به منابع عظیم داخلی این طریق پیشرفت صنعتی شدن را انتخاب کند و با تنظیم برنامه‌هایی دقیق و سنجیده به

اجرای آن نایل آید. مزیت این صنایع که تأثیر مهم در بهبود ترکیب کمی و کیفی در آمد ملی و افزایش سریع و مداوم آن دارد برای صاحب نظران پوشیده نیست. این صنایع در عین بالا بردن سطح اشتغال، از خروج ارز از کشور ممانعت بعمل می‌آورد. اگر بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش افزوده صنایع مونتاژ و یا صنایع متکی بمواد خام و نیم ساخته خارجی بطرق گوناگون بخارج از کشور منتقل میشود، ارزش افزوده صنایع متکی بمواد خام داخلی صد درصد در کشور باقی میماند که اینهم بنوبه خود منجر به انباشت سرمایه و تراکم ابزار تولید در داخل کشور میشود.

نمونه مجتمع‌های صنعتی از طریق همپیوندی عمودی در کشور عبارتند از صنایع ذوب آهن و نفت که متأسفانه روند تولید در هر دو مورد یا قطع شده و یا پیشرفت چندانی نداشته است. روند تولید در مجتمع ذوب آهن اصفهان در نتیجه کارشکنی‌های امپریالیسم در مرحله تولید تیر آهن سد گردید. برنامه دراز مدت دولت باید در وهله نخست ایجاد واحدهای ریخته‌گری چدن، انواع فولاد، نورد، واحدهای آهن‌گری و موسسات ماشین کاری قطعات ریخته‌گری و آهن‌گری را در نظر گیرد. از آنجائیکه استفاده از منابع داخلی در گسترش صنایع مد نظر جمهوری اسلامی است، لذا احداث صنایع ماشین‌آلات معدنی و ابزارسازی در درجه اول اهمیت قرار میگیرد.^{۱۱}

ایران دارای منابع عظیم نفت و گاز است. ولی سیاست نسو استعماری مانع رشد صنایع وابسته به این مواد خام گرانقیمت گردیده است. برنامه دراز مدت میباید تولید آن رشته از صنایع مشتق از نفت و گاز را که اهمیت فوق العاده‌ای در رشد صنعتی دارد مورد نظر قرار دهد. از نفت و گاز میتوان بعنوان مواد اولیه در ایجاد صنایع داروسازی (برای تولید الکل، نشادر، آمپیرین، مواد معطر، کلورفرم، فورمالین)، صنایع ساختمانی (تولید شیشه ارگانیک، پوشش شیری، تخته‌های مصنوعی کف اتاق، انواع مشمع فرشی، لوله، مواد عایق، مواد روکش و غیره)، صنایع کف‌اشی و چرم‌سازی (تولید رنگ و لاک، مواد دباغی، چرم مصنوعی)، صنایع شیمیایی (تولید مواد پلاستیک، الیاف شیمیایی، کائوچوی مصنوعی، انواع رنگها، الکل اتیل، آمونیاک، مواد نرم کننده و حلال)، صنایع ریسنده‌گی و بافندگی (نخ مصنوعی، پوست مصنوعی، مواد شستشو، چسب) و غیره استفاده کرد.

هم‌اکنون اکثر آنچه بر شمر داریم از خارج وارد می‌شود و پس از انقلاب بعلت عدم امکان وارد کردن آنها رشته‌های گوناگون صنایع قادر به ادامه کار نیستند.

در زمینه افزایش تولید انرژی برق، برنامه دراز مدت میباید با استفاده از منابع داخلی (گاز، زغال سنگ و غیره) ساختمان نیروگاههای حرارتی را تسریع بخشد و برنامه ضد ملی احداث نیروگاههای اتمی را که در شرایط کنونی جز وابستگی عمیق به جهان سرمایه‌داری نتیجه‌ای نخواهد داشت ملغی سازد. یکی از مسائل مهمی که باید مورد نظر برنامه‌ریزان قرار گیرد، تأمین شرایط تدریجی استغنائی تکنولوژیک، به معنی ایجاد تکنولوژی ملی است. در غیر اینصورت گسترش صنایع بر منوال گذشته نه تنها کشور

را با مشکلات عدیده فنی و مالی روبرو خواهد کرد و برای همیشه به واردکننده تکنولوژی مبدل خواهد ساخت، بلکه نیاز به استفاده از بینش فنی کارشناسان خارجی را نیز بیشتر خواهد نمود که این هم جز تعمیق وابستگی چیزی نخواهد بود.

وظیفه برنامه ریزان است که به هنگام تنظیم رئوس و اصول سیاست صنعتی شدن مطلوب منطبق با اوضاع و احوال خاص کشور که ما از آن یاد کردیم، مسئله حیاتی شناخت تکنولوژیک و مشارکت کارشناسان ایرانی در مطالعات فنی و اقتصادی و طراحی صنایع را چنان بموقع اجراء گذرانند که در آخرین مرحله هر مؤسسه صنعتی بزرگ همگام باروند تولید بعنوان مؤسسه پژوهشی و طراحی فنی به منظور بی نیازی تدریجی به تکنولوژی مشابه مورد استفاده قرار گیرد.

ایجاد تکنولوژی ملی با درجه رشد زیربنای علمی و فنی، وجود کادر و نیروی کار ماهر با هم رابطه مستقیم دارد. زیرا، این کارشناسان و مهندسان و کارگران ماهر هستند که با استفاده از امکانات زیربنای فنی، تئوری را از مرحله فکر بمرحله طرح و ساخت و تولید میرسانند. لذا برنامه صنعتی شدن الزاماً باید با تغییر بنیادی نظام آموزشی مرتبط و تنظیم گردد.

رشد کشاورزی رابطه ناگسستنی با رشد صنعتی دارد. بدون تولید ابزار و ماشینهای مورد نیاز کشاورزی متناسب با مشخصات اقلیمی و منطقه ای و نوع تولید زراعی و هم چنین گسترش صنایع وابسته به محصولات کشاورزی، تجدید ساختمان بنیادی مناسبات تولیدی در کشاورزی امکان پذیر نخواهد بود. فقدان صنایع تولید (نه مونتاژ) ابزار و ماشینهای کشاورزی وابستگی تولید در روستاها را به بازار خارجی با سرعت تعمیق بخشیده است. واردات انواع تراکتورهای «جان دیر»، «می فرگوسن»، «بی. ام. و»، «وولوو» و غیره بدون تأمین لوازم یدکی، تعمیر و سرویس، روستاهای ایران را به گورستان اینگونه ماشینها تبدیل نموده است.

تا زمانیکه ما نتوانیم انواع کود شیمیائی و سموم مورد نیاز کشاورزی را در داخل برپایه مواد اولیه موجود (نفت و گاز) بمیزان لازم تولید کنیم و به مقیاس وسیع مورد استفاده قرار دهیم، قادر به حل معضل کشاورزی نخواهیم بود.

برنامه درازمدت که هدف آن رشد تولید زراعی و دامی و بالمال بهبود زندگی روستائیان است باید نکات زیر را مدنظر قرار دهد: افزایش مساحت زمینهای زیر کشت، از طریق زیرکشت گرفتن زمینهای بایر؛ ایجاد تناسب ضرور بین سطح زیر کشت و میزان تولید اجزاء مختلف محصولات زراعی (تولید مواد غذایی و محصولات فنی زراعی)؛ استفاده ثمر بخش از زمین زیر کشت و نیروی انسانی بقصد افزایش بازدهی تولید گیاهی از هر هکتار؛ مکانیزاسیون تولید زراعی، استفاده وسیع از کود شیمیائی و سموم کشاورزی، بهره گیری از روشهای علمی و عملی برای افزایش بازده دام و گوشت و شیر از راه گزینش بهترین روش تغذیه و اصلاح نژاد دام؛ ایجاد تناسب میان دام بهره ده و دام برای کشتار، دام کوچک و بزرگ؛ کاهش

اختلاف عمیق در آمدها بین شهر و ده؛ تأمین آب آشامیدنی، بهداشت، سوخت و برق برای کلیه روستاها؛ ایجاد مدارس، بویژه حرفه‌ای به منظور تعلیم و تربیت کارگران ماهر و تکنیسین‌های کشاورزی؛ با سواد کردن توده دهقانی و تأمین آموزش رایگان؛ احداث شبکه وسیع درمانگاهها؛ ساختن مسکن متناسب با شرایط اقلیمی و طبق نقشه با در نظر گرفتن فرسنگ و سنن روستائیان هر محل؛ تأمین حقوق باز نشستگی، بیمه‌های از کار افتادگی و حوادث برای همه کشاورزان.

برنامه درازمدت باید شرایط تدریجی بهره برداری تعاونی از زمینهای دهقانی را فراهم آورد.

برنامه کنونی وزارت کشاورزی دایر به حمایت از «بهره برداریهای کوچک مبتنی بر کارخانواده و واحدهای کوچک سیار کشاورزی» در عین حمایت از واحدهای بزرگ مکانیزه متعلق به زمینداران بزرگ نمیتواند توده‌های دهقان را از وضع اسفناک کنونی نجات بخشد و تولید زراعی را به سطح خوکفایی نسبی سوق دهد^{۱۲}. بعقیده ما تکیه بر ایجاد تعاونیها بر اساس شرکت داوطلبانه دهقانان کم زمین بهترین راه رشد آتی کشاورزی ایران است. اینگونه تعاونیها وقتی می‌تواند رسالت اقتصادی و اجتماعی خود را ایفاء کند که بوسیله‌ای برای تحول دموکراتیک و انقلابی در روستاها تبدیل گردد. آنها وقتی می‌توانند ثمر بخش باشند که در عرصه‌های گوناگون، از تولید و اعطای اعتبار گرفته تا توزیع محصول و ساخته و پرداخته گردن آنها در واحدهای ایجاد شده در جنب تعاونیها فعالیت کنند. به بیان دیگر حرف بر سر تعمیم اشکال گوناگون تعاون و دمکراتیزه کردن اداره امور آنها است. شرکتی تعاونی که تحت اداره مستقیم خود کشاورزان و همکاران مشترک آنان بوجود می‌آیند، با بهره‌گیری از کمک‌های همه‌جانبه دولت و با بکار بستن ماشینها و ابزار کشاورزی و شیوه‌های مدرن کشت و زرع و برداشت و دامپروری می‌توانند بحد مطلوب کار آیی نایل آیند. فقط در چنین صورتی تعاونیها قادر خواهند بود تحول عمیق در ساختار کشاورزی بوجود آورده، امکان افزایش کمی و کیفی تولیدات کشاورزی و بالا رفتن در آمد ملی و توسعه حجم بازار داخلی و بهبود شرایط زندگی اکثریت مطلق روستائیان را فراهم کنند و نقش مهمی در ایجاد مناسبات تولیدی نوین و مرفقی ایفاء نمایند.

ایجاد سدها و استفاده از آب باران، قنوات و احیاء آنها، زدن چاههای عمیق و نیمه عمیق، به وجود آوردن مراکز خدمات فنی، مؤسسات سم‌پاشی برای مبارزه با آفات نباتی، احداث صنایع در مراکز عمده روستائی، ایجاد کشتارگاهها، واحدهای بسته بندی گوشت، سردخانهها، کارگاههای شیرپاستوریزه و لبنیات، واحدهای شستشو و بسته بندی سبزیجات و میوه و سیلو و انبارهای محصولات کشاورزی، مؤسسات پژوهشی کشاورزی (برای شناسائی بیماریها و آفات محلی و پی کاوی طرق جلوگیری از بروز و شیوع آنها، اصلاح و تکثیر بذر و نباتات از طریق پیوند آنها برای بدست آوردن بذرها و نباتات مقاوم و پر محصول بر حسب شرایط منطقه‌ای، اصلاح نژاد دام و طیور بر پایه شناخت نژادهای

اصیل و مقاوم کشور، تعیین کاربرد کود، آب، سموم و غیره)، تجدید نظر در نظام آموزشی کشاورزی و ایجاد شبکه وسیع آموزش عالی و فنی و احداث دیگر مؤسسات (پست و تلگراف، شعب بانک کشاورزی، فروشگاههای کالاهای مصرفی و غیره) از جمله مسائلی است که باید مورد توجه برنامه ریزان باشد.

ما در اینجا فقط دو مورد مشخص صنایع و کشاورزی را که نقش تعیین کننده در سرنوشت اقتصاد ملی دارد مورد بررسی قرار دادیم. بدون تردید برنامه درازمدت دیگر بخشهای اقتصادی واز آنجمله ساختمان و خدمات را نیز در بر می گیرد.

سرمایه گذاری در زیر ساخت (انفر استروکتور) مقام ویژه ای در رشد اقتصادی دارد. در این زمینه بخصوص مسائلی چون ساختمان راههای شوسه و آهن بین مراکز صنعتی و همچنین بین مراکز صنعتی عمده و بنادر و توسعه بنادر، احداث راههای شوسه بین شهرها و مراکز روستائی و راههای فرعی بین روستاها نقش بسزائی دارد.

برنامه دراز مدت برای اجرای طرحهای جامع رشد شهرها و مشخص ساختن ضوابط ساختمانی در هر منطقه به قصد جلوگیری از توسعه ناهنجار و بدون نقشه شهرها و در نظر گرفتن امکانات تأمین آب و برق و دیگر تأسیسات شهری از جمله وظایفی است که از هم اکنون می باید مورد توجه قرار گیرد.

ب. برنامه کوتاه مدت - یکی از خطراتی که دست آوردهای انقلاب را تهدید می کند، خطر اقتصادی است. با در نظر گرفتن وابستگی عمیق صنایع و کشاورزی ایران به جهان غرب، می توان گفت، که انحصارهای چند ملیتی و همدستان ایرانی آنها خواهند کوشید تا از این حربه مؤثر در فلج ساختن پیشرفت اقتصادی و در نتیجه لطمه زدن به استقلال سیاسی کشور بهره برداری کنند.

تاکتیک امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم امریکا در مرحله کنونی ایجاد هر چه بیشتر مشکلات برای صنایع مونتاژ وابسته است. مثلاً انحصارهای خارجی که در گذشته حاضر بودند در مقابل پیش پرداخت ۱۵ درصد ارزش، مواد خام و نیم ساخته و قطعات جداگانه را به ایران حمل و ۸۵ درصد بقیه را پس از انقضای مدت زمان معینی دریافت دارند، اینک تنها در صورت دریافت صد درصد ارزش حاضر به تحویل کالا هستند. تازه بگفته معاون صنعتی وزارت صنایع و معادن در مواردی حتی از حمل کالا هم خودداری می کنند^{۱۳}. طبق برآوردی وصول سفارشهای درخواستی از خارج از شش ماه تا بیش از یکسال بطول می انجامد که هدفی جز به تعطیل کشاندن واحدهای صنعتی و بیکار کردن دهها هزار کارگر و وارد آوردن ضربه به انقلاب نداشته و ندارد.

برای مقابله با این توطئه، اتخاذ تدابیر عاجل از طریق تنظیم برنامه کوتاه مدت ضرورت حادی کسب می کند. این برنامه در زمینه صنایع باید دو هدف را تعقیب کند: برآه انداختن چرخهای صنعتی و استفاده از ظرفیت کامل واحدهای صنعتی. به راه انداختن چرخهای صنعتی در گرو حل سه مسئله اساسی است: تعیین مدیریت؛

تأمین مؤسسات با مواد خام، نیم ساخته و قطعات منفصله و یدکیهای مورد نیاز؛ تأمین بازار فروش.

۱) گام نخست که تا کنون بدان کم بهاء داده شده تعیین مدیریت مؤسسات صنعتی با توجه به کردانی و بینش فنی و اقتصادی و قابلیت سازماندهی است. در این باره تکیه به ایدئولوژی کارشناسان و متخصصین و مدیران بمنابا به شرط تعیین کننده، خواه ناخواه منجر به «فرار مغزها» از کشور می گردد، روندی که با کمال تأسف آغاز شده و با سرعت ادامه دارد. این خطری است که در تعمیق آن هم امپریالیسم وهم ارتجاع داخلی ذینفعند.

۲) در زمینه تأمین مواد اولیه، نیم ساخته و قطعات یدکی، ملی شدن صنایع متعلق به سرمایه داران وابسته، به بخش دولتی امکان تجدید نظر در قراردادهای گذشته منعقدہ بین صاحبان قبلی واحدهای صنعتی و انحصارهای خارجی را فراهم آورده که می توان از آن با توجه به تضاد بین دول سرمایه داری از سوئی و تغییر تناسب قوا در عرصه بین-المللی از سوی دیگر بهره گیری کرد. هدف ایجاد مناسبات اقتصادی و فنی عادلانه تر بمنظور احیای روند تولید و کاهش بهای تمام شده کالاهای تولید شده در داخل است. نباید از نظر دور داشت که اولاً، برخی از قطعات و یدکیهای مورد نیاز صنایع هم اکنون در داخل کشور تولید می شود (در گذشته صاحبان صنایع ترجیح می دادند که اینگونه قطعات را از خارج وارد کنند) و ثانیاً، تولید پاره ای دیگر از قطعات و یدکیهای مورد لزوم را می توان در کارخانه های ماشین سازی موجود سازمان داد.

۳) ما معتقدیم که هم اکنون امکانات بالقوه برای تبدیل تدریجی کارگاههای مونتاژ به واحدهای تولیدی جهت تأمین استقلال اقتصادی و ایجاد ارزش افزوده بیشتر در رشته های صنعتی از راه ایجاد مؤسسات تولید قطعات و یدکیهای مورد نیاز وجود دارد که ما در اینجا برخی از طرق دسترسی به آنها را یادآور می شویم.

- تسریع در امر توسعه صنایع ذوب آهن و حداکثر استفاده از ظرفیت فعلی این صنایع و از آنجمله از مؤسسات ملی شده نورد آهن و بهره برداری از ظرفیت های کامل واحدهای ریخته گری و آهنگری در جهت ایجاد تنوع ضرور در محصولات نهائی.

- تجدید نظر در برنامه های تولیدی مؤسسات ماشین سازی به منظور تولید ماشین آلات مورد احتیاج در حال حاضر و تبدیل کارگاههای مونتاژ جنب کارخانه های ماشین سازی به مؤسسات ساخت بر اساس لیسانسها و طرحهای سرمایه گذاری شده با استفاده از ظرفیت های موجود واحدهای ماشین سازی.

- تجهیز کارگاههای موجود مونتاژ با ماشین آلات و ابزارهای ساخت ایران (که اکنون در انبارها انباشته است) برای تولید قطعات و یدکیهای صنایع ریستدگی و بافندگی، چیت سازی، چرم سازی، صنایع تجهیزات و سایل فلزی که بطور عمده دچار کمبود لوازم یدکی هستند. بدینسان هم مسائل مهم اشتغال و بازار فروش تولید صنایع ماشین سازی تا اندازه ای حل خواهد شد و هم صنایع موجود از تسلط انحصارهای خارجی نجات خواهند یافت.

- تسریع در بازسازی کارخانه تراکتورسازی تبریز که بیش از ۲۵ میلیارد ریال سرمایه-گذاری بدان اختصاص داده شده و می‌تواند سالیانه ۲۰ هزار تراکتور و ۳۰ هزار موتور تولید کند. این واحد عظیم که بنظر ما می‌توان با سرعت چرخهای آنرا براه انداخت نه تنها قادر خواهد بود کشاورزی کشور را با ماشین‌ها و ابزار کشاورزی تأمین کند، بلکه در عین حال می‌تواند با همکاری با دیگر مؤسسات پاره‌ای از کارگاهها را به صنایع تولیدی و بنیادی تبدیل سازد.

- استفاده از ظرفیت کامل واحدهای تولیدی کشور. اکثر صنایع ایران در شبانه‌روز تنها یک نوبت کار (۸ ساعته) دارند. با استفاده تمام وقت از واحدهای صنعتی هم سطح اشتغال بالا خواهد رفت و هم بازار داخلی نیازمند واردات کالاهای مشابه نخواهد شد. ما بدون اینکه وارد در جزئیات گردیم، رئوس مطالبی را که برنامه کوتاه مدت احیاء صنایع می‌باید دربر گیرد برشمردیم. دست اندرکاران صنایع ایران، بویژه کارشناسان فنی و مدیران صنعتی بخوبی واقفند که آنچه ما خاطر نشان کردیم مسائلی است که در کوتاه مدت امکان پذیر بوده و در صورت برخورد خلاق می‌توان گامهای مؤثری در این زمینه‌ها برداشت. ما اعتقاد راسخ داریم که مهندسین، تکنیسین‌ها و کارگران میهن دوست و متعهد ایرانی می‌توانند با بکار گرفتن تجارب علمی و فنی خویش از عهده این وظیفه برآیند. آنچه در این مورد کسب اهمیت می‌کند اعتماد به این نیروی بزرگ و استفاده معقول از آنهاست. اما برنامه کوتاه مدت کشاورزی قبل از هر چیز میباید با حل ریشه‌ای مسئله ارضی آغاز گردد. زیرا بدون حل این معضل پایان دادن بوضع اسفناک توده‌های دهقانی و ایجاد تحول بنیادی در ساختار تولید کشاورزی به نفع زحمتکش‌ان ناممکن خواهد بود. علاوه بر این برنامه کوتاه مدت کشاورزی میباید موارد زیر را دربرگیرد:

- الغای کلیه قوانین ضد دهقانی از قبیل قانون گسترش کشاورزی پیشرفته، قانون ادغام مالکیت‌ها و تجدید مالکیت‌ها که اکثراً به نفع زمینداران بزرگ است و تدوین قوانین جدید حمایت از منافع روستائیان.

- حل مشکل بدهی دهقانان، از طریق الغاء وامهایی که بهره زیاد چه از طرف مؤسسات اعتباری و چه بوسیله سلف‌خرها و دلالها و نزول خواران به آنها تحمیل شده است. بدون حل این مشکل هیچ اقدامی نخواهد توانست در بهبود عاجل زندگی زحمتکش‌ان ده که یکی از اهداف جمهوری اسلامی است موثر افتد و از همه مهمتر اعتماد تسوده‌های میلیونی دهقانی را در راه نوسازی اقتصاد روستایی جلب کند.

- واگذاری اعتبارات برای اجرای برنامه‌های کنترل شده از طریق شوراهای ده به دهقانان در عین حال توجه به نیازهای روزانه آنها.

- تجدیدنظر در سازمان وزارت کشاورزی بمنظور تأمین مدیریت علمی، نحوه تقسیم بودجه بین اجزاء تولید کشاورزی بر حسب اهمیت، تأمین نظارت بر کشت و کار روستائیان و ایجاد همکاری نزدیک بین وزارتخانه‌هایی که ارتباط غیر مستقیم با اقتصاد کشاورزی

دارند.

- کوشش در راه بهره‌برداری مشترک صاحبان مزارع کوچک به قصد ایجاد شرایط استفاده بهتر از زمین‌های زیر کشت، افزایش بهره‌دهی آنها، تسهیل مراحل کشت و برداشت، تأمین قابلیت جذب ماشین‌های کشاورزی و استفاده از حداکثری کارآبی آنها. و ایجاد واحدهای اجاره، تعمیر و سرویس ماشین‌آلات کشاورزی و ایجاد شرایط مناسب دستیابی به عوامل تولید و مکانیزاسیون، توزیع کود و سموم مبارزه با آفات نباتی، تأمین روستائیان با بذر مرغوب.

- تجدید نظر در شیوه‌های عرضه محصولات کشاورزی، تضمین حداقل قیمت خرید محصولات عمده زراعی.

- احداث راه‌های فرعی روستایی.

- تشکیل شوراهای ده با شرکت فعال دهقانان.

برنامه کوتاه مدت میباید شامل تعمیر و تکمیل راه‌های شوسه و راه‌های آهن و ساختمانهای نیمه تمام دولتی و غیر دولتی نیز باشد. بنظر ما دولت می‌تواند با استفاده از حدود پنج هزار انواع ماشین‌آلات موجود در وزارت راه و ترابری و شرکت «رهگستر» که دهها میلیارد ریال صرف خرید آنها شده و بطور عمده عاطل و باطل مانده فعالیت راهسازی و ساختمانی را رأساً بعهده گیرد و بدینسان هم به مسئله مهم اشتغال و هم به رونق اقتصادی کمک کند. یکی از معضلاتی که میلیونها ایرانی با آن روبرو هستند معضل مسکن است. چنانکه متذکر شدیم حل این معضل نیاز به تنظیم برنامه درازمدت دارد. ولی هم اکنون در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ساختمانهای نیمه تمام و خانه‌های خالی فراوان وجود دارد که می‌توان با اتخاذ تدابیر انقلابی زیر عده زیادی را از وضع اسفناک کنونی نجات داد:

- ملی کردن ساختمانهای متعلق به سرمایه‌داران بزرگ و بنگاههایی که در کشور بنام «بساز و بفروش» معروف شده‌اند.

- تغییر نقشه‌های ساختمانهای نیمه تمام (در صورت امکان) و آماده کردن آنها برای اسکان زاغه نشینان و اشخاص کم درآمد.

- جلوگیری از بورس بازی زمین بقصد کاهش هزینه‌های ساختمانی.

- تحدید حیطه عملکرد پیمانکاران و سرمایه‌گذاری دولتی در ایجاد مسکن.

- صنعتی کردن ساختمان مسکن از طریق انتخاب بهترین تکنولوژی قطعات پیش ساخته منطبق با شرایط اقلیمی و طبیعی مناطق مختلف با استفاده از ظرفیت موجود کارخانه‌ها.

- الغای کلیه قوانین مالك و مستأجر و تدوین قوانین جدید حمایت از مستأجرین، تعیین حداکثر اجاره بادر نظر گرفتن حقوق و دستمزد کارگران و کارمندان بطریقی که هزینه مسکن از ۲۰ - ۱۵ درصد درآمد افراد تجاوز نکند.

- تجدید نظر در سیستم اعتباری، بقصد کاهش بهره وام مسکن در گذشته و حال.

- قائل شدن الویت تأمین مسکن برای ساکنین کم درآمد شهر و ده و متمرکز کردن

امکانات در این رشته.

- تهیه طرح ساختمان خانه‌های ارزان اجاره‌ای توسط مؤسسات دولتی، کارخانه‌ها و غیره.

- پایان دادن به عملکرد مخرب بنگاه‌های معاملاتی و دلالت‌های واسطه بین مالکین و مستأجرین که عملاً نقش انگل را در جامعه ایفا می‌کنند و ایجاد بنگاه‌های دولتی ارائه خدمات در این زمینه با استفاده از کارمندان زائد.

۱. «بامداد»، ۲۴ خرداد ۱۳۵۸
۲. همانجا.
۳. همانجا.
۴. گزارش اقتصادی و ترانزنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی، ص ۱۶۱
۵. مراجعه شود به «آمار زمانی کالاهای صنعتی ایران»، شهریور ۱۳۵۶
۶. در سال ۱۳۵۴ مقدار ۴۱۸۳ هزار تن آهن و فولاد بمبلغ ۱۲۵۶۰۸ میلیون ریال وارد کشور شده بود.
۷. سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۵۶
۸. «اطلاعات»، ۲۳ خرداد ۱۳۵۸
۹. «جمهوری اسلامی»، ۱۶ تیر ۱۳۵۸
۱۰. مراجعه شود به «کیهان»، ۱۰ تیر ۱۳۵۸
۱۱. در حال حاضر فقط برای تأمین ماشین آلات مورد نیاز معادن نفت سالیانه بیش از ۴۰ میلیارد ریال ارز از کشور خارج میشود.
۱۲. مراجعه شود به سخنرانی افتتاحیه وزیر کشاورزی در مجمع ملی مشورتی آموزش کشاورزی، روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۲۴ تیر ۱۳۵۸
۱۳. «کیهان»، ۵ تیر ۱۳۵۸

قانون اساسی ایران باید بازتاب انقلاب ضد

امپریالیستی و دموکراتیک مردم

ایران باشد

از علی آموز اخلاص عمل

مولوی

زندگی و پیکار علی

روز نوزدهم رمضان، علی بن ابیطالب، داماد محمد بن عبدالله، پیغمبر اسلام و شوهر فاطمه، امام اول شیعیان و پدر سبطین (حسن و حسین که امامان دوم و سوم هستند) بدست یکی از «خوارج» در مسجد کوفه، از ناحیه سر، به ضرب شمشیری زهر آلوده، مجروح شد و در اثر این جراحت روز ۲۱ رمضان، در چهلمین سال هجرت نبوی و به اقرب احتمال در ۶۵ مین سال زندگی، دیده از جهان فرو بست.

مسلمین، بویژه شیعیان علی، این ایام ولیالی نیمه رمضان را مقدس و گرامی می‌شمارند و ما نیز بدین سبب بموقع می‌دانیم، از دیدگاه يك مارکسیست ایرانی، که پیوندهای معنوی گوناگونی با زندگی و پیکار و شخصیت تاریخی علی احساس می‌کند، درباره این رجل مشیت و جالب تاریخی یاد کنیم.

سرنوشت برای علی بن ابیطالب، زندگی شگفت و دشوار و رنجباری را مقدر ساخته بود؛ زندگی مردی شایسته و دلیر، که به سبب پابند بودنش به ایمان، پیوسته ناشایستگان بر او پیشی می‌گیرند و با تمام فرومایگی سرشتی خود، او را می‌کوبند. این یکی از درسهای غم‌انگیز تاریخ جامعه طبقاتی است که می‌گوید: به اصول پابندی، منتظر ضربات جسمی و روحی دشمنان دغل‌پیشه و دد منش باش. ولی در عین حال تاریخ پیروزی معنوی و ابدیت افتخار آمیز او را نشان می‌دهد.

علی از همان آغاز کودکی پرورده محمد بود و نخستین کسی بود که دعوت محمد را باسلام پذیرفت و تا پایان زندگی محمد، در همه سرایا و غزوات (بجز نبرد «تبوک») پرچمدار سپاه اسلام و از شجاعترین سرداران آن بود و بویژه در غزوات «احد» و «خیبر» تهور و جانبازی را بحد اعلی رساند.

علاوه بر شجاعت و جنگاوری، علی دانا، شیوا، پارسا و در مراعات موازین دین بخود و دیگران سخت گیر بود و بهمین سبب مورد علاقه پرشور پاک‌ترین افراد از میان مهاجران و انصار و دیگر مسلمانان بود. کسانی مانند عمار یاسر، اباذر مقدادی، سلمان فارسی، ابو موسی اشعری، مالک اشتر و امثال آنان که بورع و دینداری شهرت داشتند، باو ارادت می‌ورزیدند. علی تا آخر عمر نماینده جناح دمکراتیک، برابر طلب و عدالت پرست اسلام که در میان آنها «اهل صلّه» بروز کردند، ماند و «مولای متقیان» و «شاه مردان» لقب گرفت.

پس از درگذشت محمد بن عبدالله، باآنکه بقول معتزله «امامت مفضول بر فاضل جایز نیست»، در اثر حمایت بزرگان قریش در «سقیفه بنی ساعده»، مرکز شور و انتخاب خلیفه از

جانب مهاجرین و انصار، کسانی مانند ابوبکر و عمر و حتی عثمان بن عفان، بر او، در خلافت پیشی گرفتند و وی چون مسلمی مؤمن و با انضباط بود، وحدت امت نبوی را مراعات کرد. در زمان عثمان، خویشاوندان او، بخصوص بنی امیه، به سوء استفاده از موقعیت خود پرداختند و به علت بذل و بخشش از وجوه بیت المال و شیوع ستم، مسلمانان دست به شورش بردند.

شورش طبیعی مردم منجر به قتل عثمان بن عفان شد. اشرافیت قریش و همه کسانی که به علی از جهت اخلاص و عمل اسلامی کینه داشتند، پیراهن خونین عثمان را علم کردند و شورش را به پای «توطئه گری» علی نوشتند، یعنی مردی که دامنش از هر گونه دورویی و دسیسه چوئی پاک بود.

پس از مرگ عثمان، چون از میان «اصحاب شورا» (که عمر آنها را پس از خویش لایق خلافت شناخته بود)، سعد ابن ابی وقاص کناره گرفت و طلحه و زبیر بظاهر گردن نهادند، مهاجرین و انصار سرانجام علی را یخلاف برداشتند. خلافت علی برخیل دشمنانش افزود. وی مردی بود فقیر و زاهد پیشه، که رشوه ده و رشوه ستان نبود، حکومت موافق عدل و قسط اسلامی میراند، بیت المال را از دستبرد هر کس، هر قدر هم بوی نزدیک بود، دور نگاه می داشت و در داوری ها جانب حق را می گرفت نه جانب شخص را. پیدا بود که چنین شیوه عملی، در دورانی که دیگر فتوحات بزرگ سپاه اسلام در مشارق و مغارب، قشری انگل بگرد بیت المالی انباشته از غنیمت پدید آورده بود، چه واکنشی می توانست داشته باشد.

طلحه و زبیر، مدعیان خلافت و از «اصحاب شورا»، با عایشه زن پیغمبر اسلام، که خلافت علی را با هوسهای خود ناساز می یافت، دست بیکی کردند و در جنگ موسوم به جنگ «جمل» علیه علی برخاستند. سپاه علی سرانجام ناکه عایشه را پی کرد، مقاومت طلحه و زبیر را درهم شکست و پیروز شد.

این بار نوبت معاویه بن ابی سفیان بود که بمیدان آید. پدرش از دشمنان محمد و از اشرافیت پرده دار یا «سادن» کعبه بود که تنها پس از شکست و فتح مکه بدست محمد، به اسلام گردن نهاد. پسرش، نومسلمان دروغین، والی شام بود و در آنجا به تقلید ولای رومی بساط سلطنت گسترده بود. چگونه می توانست با دستورهای انضباطی و سخت گیرانه علی، که نمونه اش در نامه ای خطاب بمالك اشتر ثبت تاریخ است، سازگار باشد. او، از روی سالوسی ذاتی خود و مشاور خدعه کارش عمرو بن عاص، «کین خواهی عثمان» را بهانه ساخت و در مرداب «رقه»، کنار شط فرات، جنگ صفین را علیه علی برآه انداخت.

سپاه معاویه حریف سپاه علی نبود، لذا بدستور عمرو بن عاص، حیلله را جانشین شمشیر ساخت. لشگریانش قرآن بر سر نیزه ها کردند و حکمیت خواستند. چون در میان دو سپاه اقوام و هم قبیله ها زیاد بودند، شمار «جنگ نه» حکمیت آری گرفت. علی ناچار شد تن در دهد. نماینده علی در حکمیت، پارسائی ساده دل بنام ابوموسی اشعری خامی نشان داد و فریب نماینده معاویه یعنی عمرو بن عاص را خورد. در نتیجه جمعی بنام «خوارج» از لشگر علی انشعاب کردند که چرا اصلاً تن به حکمیت داده، زیرا که چنین اموری حکمیت بردار نیست. ولی علی که به پایه شور و دمکراتیسم اسلامی باور داشت، درصدد آن نبود خود را «بضرب سیف» تحمیل کند و بعلاوه چرخش وضع را بدین شکل نابویسیده و ناهنجار پیش بینی نمی کرد. آری، علی غیب نمی دانست. وقتی مخالفان از محمد غیب گوئی می خواستند، در قرآن پاسخ داد: «بگو، اگر غیب می دانستم، نیکی ها را بر خود فراوان می ساختم و ناگوارای بمن نمی رسید» و «کسی جز

خدا غیب‌دان نیست».

هنوز از فتنه معاویه فارغ نشده، علی با فتنه عبدالله بن وهب راسبی، سالار خوارج، یعنی سرکرده پاران قشری و نادان و پیمان شکن خویش روبرو شد. تا آنجا که می‌شد جمعی از آنها را با پند و استدلال، بحکم «وجادلهم بالمتی هی احسن»، هدایت کرد. ولی قریب سه هزار تن تاریک اندیش و خشن، با راسبی که سخن‌باز و «تثوری‌باف» بود، ماندند. چاره‌ای جز جنگ نماند. در «نهروان» جنگی سخت در گرفت و خوارج راسبی منهزم شدند. ولی از پا برننشستند و دست به شیوه «فتک» و ترور زدند. یکی از آنها، بنام عبدالرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهر آگین در زیر عبا نهفته، وارد مسجد شد و علی را بهنگام نماز مضروب ساخت و سرانجام باغوش مرگ فرستاد. از بیم دشمنان حتی گور علی را به شهادت برخی از مورخین تا چندی پنهان نگاه داشتند!!

چه زندگی پر شور، دشوار، پراز آزمون‌ها و سوانح شگرف، چه زندگی راستین و مردانه‌ای! حق پرستی و عدالت خواهی علی، او را از «سعادت خودخواهانه» محروم ساخت ولی به بارگاه جاویدانهای تاریخ فرستاد.

سخنان و نامه‌های پر شور علی که یکی از سادات معروف دوران عباسی، شریف رضی، آنرا در مجموعه‌ای بنام «نهج البلاغه» گرد آورده، گواه دانش و صدق انقلابی - اسلامی اوست. بسبب همین شخصیت مثبت علی است که نخستین کنگره حزب توده ایران با این سخن او آذین شده بود:

«کن للمظالم خصماً وللمظلوم عوناً!» - دشمن ستمگر و یار ستمکش باشید!

احسان طبری - مرداد ۱۳۵۸

پرسشهای خود را با دنیا در میان بگذارید!
دنیا به پرسشهای شما پاسخ می‌گوید.

تحلیلی از نظام بانکی در ایران

دکتر ب. کیا

قانون ملی کردن بانکها در ۱۷ خرداد ماه ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید. ملی کردن بانکها در برنامه حزب توده ایران مؤکداً تصریح شده بود و در برنامه‌ها و خواست‌های سایر گروه‌ها و سازمانها نیز گنجانده شده بود. بهمین جهت اعلام ملی شدن بانکها با اقبال همه طبقات و سازمانها روبرو شد. از آنجا که ملی کردن بانکها بعنوان يك هدف مطرح نبوده بلکه فقط ابزار لازم و مؤثر را جهت بهره‌برداری از امکانات سیستم بانکی برای تحقق هدفهای اقتصادی و اجتماعی در اختیار دولت قرار میدهد و چون به‌مراه ملی کردن بانکها باید نظام پولی و اعتباری کشور دگرگون شود، لذا در این مقاله ضمن بررسی مختصر تاریخ بانکداری در ایران و نشان دادن نقش بانکها در تحکیم سلطه استعماری، مبانی و اصول نظام بانکی جدید بیان میگردد.

۱- بانکداری در ایران

باتوجه به عوامل اقلیمی و دلایل اقتصادی و اجتماعی، اقتصاد پولی و در نتیجه نظام صرافی و بانکی از دیر باز در ایران رایج بوده است و بهمین جهت ایرانیان نقش مهمی در تکامل نظام و اصول بانکداری ایفا نموده‌اند. بعنوان مثال کافیس‌ت گفته شود که کلمه «چک» که هم اکنون در سراسر جهان رواج دارد، بدون تردید يك کلمه فارسی است و احتمالاً کلمه «بانک» هم فارسی و با کلمه «بنگاه» از يك ریشه است. علیرغم این سابقه، بانکداری جدید در کشور ما سابقه زیادی نداشته و اولین بار بانکهای جدید بعنوان طایفه اقتصاد استعماری توسط انگلیس‌ها در ایران تشکیل شد، چه اولین بانک جدید در سال ۱۲۶۶ (۱۸۸۸) بنام «بانک جدید شرق» در ایران تأسیس شد. مرکز این بانک لندن بود، و تمام سهام آن نیز به اتباع انگلیس تعلق داشت. یکسال بعد، یعنی در ۱۲۶۷، رویتر، «بانک شاهنشاهی» را در ایران تأسیس نمود و بموجب امتیازنامه، این بانک علاوه بر عملیات بازرگانی و وظیفه بانک مرکزی را برای دولت ایران انجام میداد،

چه انحصار نشر اسکناس و انجام عملیات بانکی دولت نیز به این بانک واگذار شده بود. بعدها روسیه تزاری نیز «بانک استقراضی روس» را در ایران دایر کرد و بدین ترتیب کلیه عملیات بانکی در ایران در اختیار استعمارگران خارجی قرار گرفت و بانکهای خارجی با استفاده از امکانات مالی وسیع که بطور عمده از سپرده‌های ایرانیان تشکیل میشد، توانستند مؤسسات صرافی ایرانی نظیر: جهانیان، جمشیدیان، تومانیان، کمپانی فارس، شرکت اتحادیه و غیره را ورشکست و یا تعطیل کرده و عملاً انحصار فعالیت‌های بانکی و صرافی را بدست بگیرند.

بورژوازی ایران از آغاز پیدایش به اهمیت سیستم بانکی توجه داشته و مصراً تأسیس بانک ایرانی را مطالبه میکرد. کما اینکه حاج محمد حسین امین الضرب که شاید اولین کارخانه‌دار ایرانی محسوب شود در سال ۱۲۵۸، یعنی ده سال قبل از تأسیس بانک شاهی نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشته و ضمن آن درخواست امتیاز تأسیس بانک را نموده است. در این نامه امین الضرب به نقش سیستم بانکی توجه داشته و تصریح میکند: «... عمده چیزی که اسباب ترقی فرنگستان شده برپا کردن بانک است. اول قرار بانک را مازادپول مردم که در بانک جمع شده است از اعتبار بانک و پول بانک کارهای بزرگ صورت میگیرد...» طبیعی است که تحت نفوذ عوامل استعماری این درخواست اجابت نشده و چند سال بعد امتیاز بانکداری به استعمارگران داده می‌شود.

تمایل بورژوازی ایران به تأسیس بانک ایرانی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب مشروطیت در پیشنهاد تأسیس بانک ملی منعکس گردید، چه مجلس شورای ملی در ۵ آذر ۱۲۵۸ تأسیس بانک را پیشنهاد کرد و در ۹ آذر اعلان تشکیل بانک منتشر گردید. در این آگهی سرمایه بانک ۱۵ میلیون تومان (قابل افزایش به ۵۰ میلیون تومان) پیش‌بینی شده و ضمن تأکید بر اینکه گروهی از تجار و کسبه قسمتی از سهام بانک را پذیره نویسی نموده‌اند تصریح شده است که: «علیهذا اعضاء مجلس شورای ملی چنین صلاح دانستند که بانکی موسوم به بانک ملی تأسیس شود که عموم اهالی ایران در آن شرکت داشته باشند...» در اعلان منتشره از مردم خواسته شده بود که سهام بانک را خریداری نمایند و هر چند این دعوت با اقبال عمومی مواجه شد، ولی بعلت بی‌پولی مردم و کار شکنی عمال دربار و استعمار سرمایه کافی جمع آوری نگردید. بهمین جهت و برای جلب علاقه بیشتر عامه، در بهمن ماه ۱۲۵۸ آگهی دیگری منتشر و بموجب آن تخصیص مزایای زیاد به بانک نظیر انحصار انتشار اسکناس و تمرکز عملیات مالی دولت اعلام شد. گرچه اعلام مزایای جدید علاقه مردم را جلب کرده و انتظار میرفت که تمام سهام بانک پذیره نویسی شود، ولی انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه تزاری تأسیس بانک ملی را موقوف کرد. با امضای قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و دولت شوروی و واگذاری کلیه اموال و مطالبات و امتیازات بانک استقراضی به دولت و به دنبال کودتای اسفند ۱۲۹۹ موضوع تأسیس بانک ایرانی مجدداً مطرح شد و قوام السلطنه در خرداد ۱۳۰۰ در برنامه دولت

خود تأسیس بانک را پیش‌بینی کرد و بالاخره در سال ۱۳۵۴ اولین بانک ایرانی بنام «بانک پهلوی» (سپه کنونی) از محل ذخیره تقاعد افراد ارتشی تأسیس گردید.

در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۶ قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران به تصویب مجلس رسید و در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ اعلان تشکیل بانک با سرمایه بیست میلیون ریال (چهل در صد پرداخت شد) منتشر گردید و در خرداد ۱۳۵۹ اجازه انتشار اسکناس از بانک شاهی سلب شد و از اول فروردین ۱۳۱۱ اسکناس منتشره از طرف بانک ملی ایران رواج یافت. در سالهای بعد بانک‌های فلاح و وره‌نی از طرف دولت تأسیس گردید و بدین ترتیب سیستم بانکداری کشور منحصر به بانک شاهی و بانکهای دولتی گردید. پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و نضج بیشتر بورژوازی تأسیس بانکهای خصوصی مورد توجه سرمایه‌داران ایرانی قرار گرفت و بدین ترتیب در سال ۱۳۲۸ اولین بانک خصوصی تأسیس شد و سپس در دوران حکومت دکتر مصدق، خصوصاً بعد از تعطیل شعب بانک‌های در ایران، بانکهای خصوصی متعددی در ایران تشکیل شد، تا آنجا که دکتر مصدق اولین قانون بانکداری را برای تنظیم امور بانکی به تصویب رساند.

۲- سیستم بانکی در خدمت استعمار جدید و اقتصاد وابسته

لنین عمل اساسی بانکها را چنین توصیف میکند: «عمل اساسی و اولیه بانکها عبارتست از میانجیگری در پرداخت‌ها، بدین مناسبت بانکها سرمایه پولی غیر فعال را به سرمایه فعال یعنی سود آور تبدیل میکنند و انواع عواید پولی را جمع‌آوری نموده و آنرا در اختیار طبقه سرمایه‌دار میگذارند. بتدریج که معاملات بانکی توسعه می‌پذیرد و در دست‌عده‌های کمی مؤسسات تمرکز می‌یابد، بانکها نیز نقش ساده میانجی‌گری را رها کرده و به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمع سرمایه‌داران و کارفرمایان و نیز قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد.»

بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و تحکیم نفوذ استعمار نو سرمایه‌داران بزرگ و وابسته متوجه بانکداری شدند و بهمین جهت در نیمه دوم دهه ۳۰ چندین بانک مختلط با مشارکت سرمایه‌داران وابسته ایرانی و گروه‌های مالی کشورهای استعماری در ایران تأسیس شد و همین سرمایه‌داران یکمکه گروه‌های مالی خارجی توانستند سهام و اداره چند بانک خصوصی موجود را نیز در اختیار بگیرند.

در همین دوره بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران با مشارکت گروه‌های مالی امپریالیستی و سرمایه‌داران وابسته و دربار تأسیس شد و این بانک توانست سهام تمام منابع مالی اختصاص یافته به توسعه صنایع و معادن را متمرکز کرده و در جهت هدفهای استعماری بکار گیرد. با تأسیس بانک اعتبارات صنعتی که از همان ابتدا در اختیار سرمایه‌داری

وابسته بود، تمام اعتبارات دولتی اختصاص یافته به توسعه صنایع و معادن نیز در همین جهت بکار گرفته شد.

با شروع کار بانک مرکزی ایران از ابتدای سال ۱۳۴۰ تحت فشار سرمایه‌داران صاحب بانک تأسیس بانکهای جدید ممنوع شد و باین ترتیب مجموع امکانات بانکی خصوصی در اختیار سرمایه‌داران وابسته قرار گرفت.

سرمایه‌داران نرسیده که از دهه ۴۰ کار وسیع خود را شروع نمودند با استفاده از افراد خانواده سلطنتی و یا مقامات دولتی وارثی که با آنان شریک شده و یا سهم خود را دریافت میکردند، توانستند که منابع مالی لازم را از بانکهای دولتی تحصیل نمایند و بکمک اعتبارات وسیع همین بانکها بتدریج رقبا را از میدان خارج کرده و انحصار بازار را بدست گرفته و متقابلاً روابط خود را با شرکتهای چند ملیتی و ارگانهای استعماری مستحکم کنند. ولی توسعه فعالیتها و احتیاج به منابع مالی وسیع و مطمئن آنها را به شدت علاقمند و حریص به داشتن بانک اختصاصی مینمود و سرانجام تحت فشار این سرمایه‌داران و کمک محافل استعماری و نفوذ شرکاء درباری و دولتی سه ممنوعیت تأسیس بانک شکسته شد و در دهه ۵۰ چندین بانک بزرگ با مشارکت سرمایه‌داران وابسته و پیمانکاران بزرگ تأسیس شد و بدین ترتیب تقریباً هر یک از سرمایه‌داران بزرگ و یا هر گروه از بورژوازی وابسته دارای بانک اختصاصی خود شدند.

در زمینه نقش و نحوه عمل بانکها در توسعه و تحکیم سرمایه‌داری انحصاری، لنین در اثر درخشان خود «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری» تجزیه و تحلیل دقیقی نموده است. در این کتاب لنین روشن میکند که: «... هنگامیکه بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری نگاه میدارد، گویی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام میدهد، ولی هنگامیکه این معاملات توسعه می‌پذیرد و دامنه عظیمی بخود می‌گیرد آنوقت مشتی صاحب انحصار، معاملات بازرگانی و صنعتی تمام جامعه سرمایه‌داری را تابع خود مینمایند و امکان می‌یابند از طریق ارتباطهای بانکی و حسابهای جاری و سایر معاملات مالی ابتدا از چگونگی امور سرمایه‌داران گوناگون دقیقاً با خبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند، و از طریق توسعه یا تحدید اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آنها اعمال نفوذ نمایند و بالاخره سرنوشت آنها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آنها را معین کنند و آنها را از سرمایه محروم سازند و یا اینکه به آنها امکان دهند سریعاً و بمیزان هنگفتی بر کمیت سرمایه خود بیفزایند و غیره و غیره.» باید گفت که نظیر این پروسه در اقتصاد ما به شدت رایج بود، یعنی بانکها اعم از دولتی و خصوصی با ایجاد تسهیلات مالی وسیع برای گروهی از سرمایه‌داران و محدودیت یا قطع اعتبارات برای گروهی دیگر عملاً سیستم اقتصاد کشور را در جهت هدفهای استعماری و تحکیم سلطه امپریالیسم و تقویت سرمایه‌داران وابسته و برقراری

انحصارات هدایت می نمودند.

بانکهای توسعه در این زمینه نقش مشخص تری داشته اند، چه این بانکها که عملاً تحت استیلا کامل گروه های مالی خارجی و سرمایه داران وابسته قرار داشتند فقط طرحهای متعلق به این سرمایه داران را تصویب کرده و با عدم تصویب وام و یا ایجاد اشکالات وسیع برای طرحهای متعلق به سرمایه داران غیر وابسته اجازه نمیدادند که این طرحها اجرا شود و چنانچه سرمایه داران غیر وابسته بهر صورت طرح را اجرا میکردند باز هم سرمایه دارانی که انحصار بازار را در اختیار داشتند از طریق بانکها به این مؤسسات فشار وارد کرده و سرانجام آنها را وادار به تعطیل یا تسلیم میکردند. خصوصاً که در این جهت علاوه بر بانکها سایر اهرم های مؤثر مثل دستگاه دولت، اتاق های بازرگانی و صنایع و معادن و نظایر آنها در اختیار داشتند.

باید گفت که بتدریج نقش بانکها و صنایع و سایر واحدهای دولتی بصورت متقابل درآمد یعنی از یکطرف صاحبان انحصارات و صنایع بزرگ مدیریت بانکها را در اختیار داشتند و از طرف دیگر بانکها خصوصاً بانکهای توسعه یا سرمایه گذاری و مشارکت در مدیریت بسیاری از واحدهای تولیدی نفوذ داشتند و این آمیختگی روزافزون یا باصطلاح ن. ای. بوخارین که لنین آنرا اصطلاح بموردی دانسته است «جوش خوردن سرمایه های بانکی و صنعتی»^۵ مرتباً شدت یافته است.

۳- توسعه سیستم بانکی و مسائل آن

سیستم بانکی خصوصاً در سالهای اخیر توسعه زیادی یافته است، چه بدنبال بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سریع هزینه های جاری و سرمایه ای دولت مبالغ زیادی به بازار وارد گردید و از آنجا که صاحبان پس اندازهای کوچک و متوسط امکان سرمایه گذاری نداشتند، لاجرم همه این منابع بصورت سپرده در بانکها توزیع شد و بانکها از محل این سپرده ها و با استفاده از مکانیسم بانکی ایجاد اعتبار توانستند اعتبارات زیادی را خصوصاً در اختیار سرمایه داران انحصاری و درباریان و مقامات ارتشی و دولتی قرار دهند. طبق آمار بانک مرکزی ایران دارائیهای بانکهای تجاری و تخصصی ظرف پنج سال (از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) حدود ۶ برابر شده و از ۵۵۹/۶ میلیارد ریال به ۳۲۹۰/۸ ریال رسیده است. این دارائیهای همبمیزان زیاد از محل سپرده های خصوصی تأمین شده بود. چه ظرف همین مدت سپرده های بخش خصوصی نیز از ۳۳۳ میلیارد ریال به ۱۷۷۱/۵ میلیارد ریال بالغ شده بود، در حالیکه حساب سرمایه بانکها در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۲۶۷/۵ میلیارد ریال یعنی حدود یک پنجم سپرده های بخش خصوصی بوده است.

بانکها این منابع عظیم را صرف پرداخت وام و یا اعتبار به بخش خصوصی نموده بودند بطوریکه بدهی بخش خصوصی به مجموع سیستم بانک از ۳۶۵/۹ میلیارد ریال در سال

* لنین، «مجموعه آثار» (دریک جلد)، ص. ۴۰۶.

۱۳۵۱ به ۱۹۲۱/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ رسید، یعنی ظرف پنجسال ۵/۲ برابر شد. علیرغم این توسعه باید گفت که سیستم بانک کشور دارای نقایص بنیانی و اصولی بود که اهم آنها عبارت بودند از:

الف- سهم عمده اعتبارات بانک به خانواده سلطنتی، سرمایه داران وابسته، متنفذین دولتی و ارتشی تعلق گرفته بود، تا آنجا که علیرغم ممنوعیت قانونی، در بسیاری از موارد وام اعطائی بانکها به یک مشتری از ۵۰ درصد سرمایه این بانکها بیشتر بوده است. اینک با فرار این وام گیرندگان و از آنجا که بانکها در مقابل وام اعطائی وثایق و تضمینات معتبری در اختیار ندارند، وصول این مطالبات دشوار و غیر ممکن شده و همین موضوع ادامه حیات بسیاری از بانکها را ممتنع کرده بود.

ب- منابع مالی بانکها بطور عمده از سپرده‌های دیداری و یا کوتاه مدت تشکیل شده بود. از جمع سپرده‌های بخش خصوصی نزد بانکها در پایان سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۴۶۵ میلیارد ریال (۲۶/۲ درصد) سپرده دیداری حساب جاری، ۶۴۵/۶ میلیارد ریال (۳۶/۴ درصد) سپرده دیداری پس انداز و ۶۶۰/۹ میلیارد ریال (۳۹/۲ درصد) سپرده مدتدار حداکثر به مدت یکسال بوده است.

در مقابل، بانکها قسمت عمده این سپرده‌ها را در وام‌های بلند مدت و میان مدت متمرکز کرده بودند و طبیعی است که در مواجهه با هرگونه اختلال و مراجعه صاحبان سپرده برای استرداد آن نقدینگی بانکها تحت فشار شدید قرار می‌گرفت.

ج- در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۳۶ بانک در کشور فعالیت داشتند. این بانکها در رقابت با یکدیگر خصوصاً جهت جلب پس اندازهای کوچک در سراسر کشور شبکه خود را توسعه داده بودند، بطوریکه در پایان سال ۱۳۵۶ جمعاً ۷۸۲۸ واحد بانکی در کشور دایر بود. عبارت دیگر برای هر ۴۴۲۴ نفر از جمعیت کشور یک واحد بانکی وجود داشت که چنانچه حدود ۵۰ درصد جمعیت راکه در روستاها ساکن بوده و از خدمات بانکی استفاده نمی‌کردند کسر کنیم، ملاحظه می‌گردد که برای هر ۲۲۱۰ نفر یا ۴۴۲ خانوار یک واحد بانکی وجود داشته است.

توسعه شبکه بانکی لزوماً موجب افزایش هزینه بانک بابت قیمت ویاسر قفلی محل شعبه، حقوق کارکنان و غیره می‌گردد و بانکها ناچار با غارت وام گیرندگان کوچک این هزینه‌ها را جبران می‌کردند.

د- علاوه بر بانکهای مجاز، بسیاری از بانکهای بزرگ کشورهای استعماری با ایجاد شعبه یا نمایندگی در کشور فعالیت می‌کردند. این نمایندگی‌ها که خارج از مقررات و فارغ از محدودیت‌ها در سطح کشور فعالیت وسیعی داشتند، در عمل تابع هیچگونه مقررات نبوده و به تحکیم نفوذ مؤسسات امپریالیستی مشغول بودند.

ه- هرچند بموجب قوانین و مقررات، بانک مرکزی ایران اختیارات وسیعی جهت نظارت بر بانکها و هدایت اعتبارات آنها داشته است، ولی در عمل این بانک در هیچ‌موقع

نمی‌توانست بانکهای وابسته به سرمایه‌داران بزرگ را تحت کنترل قرار دهد، بلکه به عکس بانک مرکزی ایران و اختیارات آن بوسیله‌ای جهت اعمال نفوذ خانواده سلطنتی و متنفذین در سیستم بانکی تبدیل شده بود.

۲- سیستم بانکی در دوره انقلاب

باید گفت بحران عمومی اقتصادی که پس از رونق اقتصادی سالهای ۵۳ به بعد، از اواخر سال ۵۵ دامنگیر اقتصاد ما شده بود، از اوایل سال ۱۳۵۷ آثار خود را در بانکها نشان داد و عدم امکان بعضی بدهکاران به بازپرداخت اقساط و کاهش عمومی درآمد و پس‌انداز سبب فشار بر نقدینگی بانکها و انکاء بیشتر آنها به بانک مرکزی ایران گردید. کما اینکه بدهی بانکها به بانک مرکزی ایران ظرف ششماه بیش از ۶۰ درصد افزایش یافت و از ۱۷۴/۹ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۵۶ به ۲۸۱/۳ میلیارد ریال در پایان شهریور ۱۳۵۷ بالا رفت.

در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ بدنبال توسعه اعتصابات و تشدید بی‌اعتمادی عمومی به بانکها و بالاخره بخاطر کاهش درآمدها، بخش خصوصی برای استرداد سپرده‌ها به بانکها فشار آورد و چون در همین موقع دولت نظامی بخاطر ارباب و ایجاد ناراضیاتی از اعتصابات مانع تقویت مؤثر نقدینگی بانکها از طرف بانک مرکزی ایران گردید، لذا بانکها قادر به جوابگویی فشار تقاضای نقدینگی نشده و ناچار محدودیت‌هایی برای استرداد سپرده وضع کردند. همین محدودیت بی‌اعتمادی را شدت بخشیده و هجوم برای استرداد سپرده‌ها آغاز گردید.

پس از سقوط نظام سلطنتی و روی کار آمدن دولت موقت انقلاب هر چند فشار تقاضای استرداد سپرده‌ها تعدیل شد، ولی بعلت عدم وصول مطالبات و کاهش پس‌انداز، فشار مالی بانکها ادامه یافت و در نتیجه تقاضای کمک بانکها از بانک مرکزی ایران شدت گرفت، خصوصاً که در همین موقع دولت از بانکها انتظار داشت به صنایع و واحدهای متوقف کمک کنند.

علیرغم ماهیت بانکها و سلطه سرمایه‌داران بزرگ بر این مؤسسات و با وجود اینکه سرمایه‌داران بزرگ تا عمق هر یک از بانکها نفوذ داشته و بسیاری از مدیران و رؤسای شعب بانکها از نمایندگان این سرمایه‌داران بودند، دولت موقت امیدوار بود که مسئولین و مدیران بانکهای خصوصی وابستگی به سهامداران عمده را ترک کرده و امکانات بانک را در خدمت انقلاب قرار دهند. در حالیکه سرمایه‌داران بزرگ از کشور فرار نموده بودند، نمایندگان آنها هیئت مدیره و سایر ارکان بانکها را در اختیار داشتند و طبیعی بود که این افراد عمیقاً ماهیت ضدانقلابی داشته و سعی در تخریب اقتصاد ملی و ایجاد ناراضی و تشدید کساد و بیکاری داشته باشند.

سرانجام پس از حدود چهار ماه، دولت به این واقعیت پی برده قانون ملی شدن

بانکها را اعلام کرد تا بدین ترتیب قدرت و سلطه سرمایه‌داران وابسته از بانکها قطع گردد و دولت بتواند از امکانات این مؤسسات در جهت تحقق برنامه‌ها و هدفهای خود استفاده کند.

۵- آینده سیستم بانک

با وجود اینکه ملی کردن بانکها خواست مشترک تمام احزاب و سازمانهای انقلابی بود، و با تصویب قانون ملی شدن بانکها این خواست تحقق یافته است، معذک اجرای این قانون و تنظیم شالوده نظام بانکی آینده توجه به اصولی را ایجاب می‌کند که باید مؤکداً مورد توجه قرار گیرد:

الف - پس از اعلام قانون ملی شدن بانکها، با وجود اینکه در متن قانون هیچگونه اشاره‌ای به پرداخت غرامت و یا خرید سهام نشده بود، معذک بعضی از مقامات دولتی به سهامداران اعم از داخلی و خارجی و بزرگ و کوچک اطمینان دادند که دولت حقوق آنانرا در نظر گرفته و ارزش سهام را به آنان پرداخت نماید.

یادآور میشویم که بدلائل گفته شده، یعنی معوق ماندن مطالبات، کاهش سپرده‌ها، کمبود نقدینگی قبل از ملی شدن، بانکها تحت فشار بوده و بسیاری از آنان متوقف و حتی ورشکسته بوده‌اند. بدین ترتیب مسلم است که سهام این بانکها ارزشی نداشته است تا غرامت آن جبران گردد. چنانچه هیاهوی غرامت بعنوان سهامداران کوچک مطرح گردد، باید توجه داشت که اصولاً سهامداران عمده برای اینکه مدیریت بانک را در دست داشته باشند، اجازه نمیدادند که سهام بانکها به دیگران فروخته شود، و بهمین جهت بجزئیات میتوان گفت که نسبت سهام سهامداران کوچک از ۱۰ و حداکثر ۲۰ درصد جمع سهام تجاوز نمیکنند و بقیه سهام متعلق به سهامداران عمده، افراد خانواده و کارکنان و شرکتهای وابسته به آنها بوده است و بنابراین اگر قرار باشد که خسارت جبران گردد باید این غرامت فقط به سهامداران کوچک پرداخت شده و حقوق سهامداران عمده که عموماً از سرمایه‌داران وابسته و انحصاری بوده‌اند بلاعوض مصادره گردد.

ب- ملی کردن بانکها هدف نیست بلکه فقط ابزار و امکانات لازم را در اختیار دولت قرار میدهد. بنابراین موضوع اصلی چگونگی بکار بردن و بهره‌برداری از این ابزار و امکانات است، چه سابقه نشان داده است که صرف انتصاب مدیران دولتی برای حصول اطمینان از هماهنگی فعالیت بانکها با سیاست و برنامه دولت کافی نمیشود، کما اینکه در گذشته بانکهای دولتی که سهام آن متعلق به دولت بوده و مدیران آن را دولت انتخاب میکرد از نظر ماهیت و نوع فعالیت تفاوتی با بانکهای خصوصی نداشته و تمام فعالیت این بانکها نیز از یکطرف متوجه اعطای اعتبارات زیاد به سرمایه‌داران وابسته و از طرف دیگر غارت وام گیرندگان کوچک بوده است.

دولت باید با تدوین برنامه جامع و کامل، هدفهای توسعه اقتصادی در هر یک از

بخش‌های اقتصادی را مشخص کرده و سپس معلوم نماید که هر یک از بخش‌ها به چه میزان اعتبار نیاز دارد و آنگاه ترتیبی دهد که با اختصاص امکانات یک یا چند بانک به هر یک از بخش‌های اقتصاد، اطمینان از تأمین و عرضه اعتبارات کافی حاصل گردد. در اجرای این برنامه باید هدف اصلی بانک را توسعه اقتصادی و تحقق برنامه‌های دولت تشکیل دهد و بهمین جهت بانک نباید بدنبال سودجویی و یا منافع کوتاه مدت باشد.

ج- با توجه باینکه در آینده بهر صورت سه بخش عمده یعنی: دولتی، تعاونی و خصوصی در اقتصاد ما فعالیت خواهند داشت باید سهم هر یک از این بخش‌ها در استفاده از اعتبارات بانک مشخص شده و بانکهای معینی برای تأمین اعتبارات هر یک از این بخش‌ها مأمور گردند. در این زمینه خصوصاً بخش تعاونی و بطور کلی مؤسسات عمومی و مشترک اهمیت بیشتری داشته و دولت باید یک یا چند بانک را منحصراً مأمور توسعه طرح تعاونی کردن تولید و توزیع و تأمین اعتبارات لازم برای این بخش بنماید.

د- گفته شد که تعداد بانکها و شبکه شعب آن بر مراتب بیش از نیاز کشور میباشد چه در یک بخش خاص از اقتصاد (مثلاً مسکن) چندین بانک و شرکت تخصصی مشغول فعالیت میباشند و طبیعی است که همین پراکندگی مانع اثربخشی امکانات و کمکها و از طرف دیگر بالا بردن هزینه تمام شده خدمات می گردد. اینک که همه این مؤسسات ملی شده‌اند، دولت باید سریعاً موجبات ادغام بانکها و مؤسسات تجاری را فراهم کرده و ترتیبی بدهد که برای هر بخش از اقتصاد یک یا دو مؤسسه بانکی و اعتباری مشغول فعالیت باشند. ادغام باید خصوصاً در زمینه شعب بانکها تعمیم یافته و شعب متعددی که در یک خیابان وجود داشته و عملاً در بسیاری از ساعات کارکنان شعبه بیکار میباشند، در یک شعبه ادغام گردند تا از بیکاری و اسراف در مصرف امکانات جلوگیری بعمل آید.

ه- هر چند با توجه به مشارکت بانکها در سایر شرکتهای ملی کردن بانکها امکانات زیادی جهت مداخله در مدیریت صنایع و شرکتهای در اختیار دولت قرار داده است، ولی با توجه به روابط متقابل بانکها و شرکتهای و صنایع بزرگ باید ملی کردن در سطح همه صنایع و شرکتهای بزرگ تعمیم یابد تا دولت با بدست گرفتن همه این مؤسسات امکانات و ابزار مؤثر کافی برای هدایت اقتصادی در جهت هدفها و سیاستهای خود در اختیار داشته باشد.

و- در گذشته سرمایه‌داری وابسته و گروه‌های نواستعماری که اداره بانکها را بعهده داشتند چون صرفاً بمنافع خود توجه داشتند، لذا علاقه‌ای به توسعه عملیات بانکی و کاربرد روش‌های نوین بانکداری نشان نمیدادند، بهمین جهت بانکهای ماهر و در زمینه‌های محدود و با روش‌های کهنه کار میکنند. در آینده باید سیستم بانکداری بتواند خدمات همه جانبه و وسیع‌تر، خصوصاً در اختیار توده‌های مردم قرار داده و عملیات و روش‌های نوین را بکار برند.

حل مسئله کشاورزی در پیوند با حل مسئله دهقانی میسر است

دکتر ملکه محمدی

مقدمه

مشخصه دوران ما گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. امپریالیسم که سیستم مستعمراتی‌اش از هم فرو پاشیده، می‌کوشد تا برای نگاه داشتن کشورهای در حال رشد در چارچوب تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، راه رشد سرمایه‌داری را بر آنان تحمیل کند، تا سرمایه انحصاری با شیوه‌ای نو، به‌غارت ثروت این کشورها ادامه دهد و از آنان بمشابه منبع نیروی کار ارزان و مواد خام، بازار سرمایه‌گذاری و کسب سود و نیز بازار کالاهای صادراتی خود استفاده کند. امپریالیسم که روزگاری راه رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی را بر کشورهای مستعمره و وابسته مسدود می‌ساخت، در شرایط نوین تاریخی به الغاء مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی در این کشورها و گسترش سرمایه‌داری در شهر و روستا گرایش نشان می‌دهد، بدین منظور که میلیونها دهقان را به مصرف‌کننده محصولات صنعتی خود مبدل کند. رشد سرمایه‌داری که موجب تشدید قشربندی در روستا و زایش و رشد بورژوازی ده می‌شود، بازار دوگانه‌ای بوجود می‌آورد که نه فقط مصرف‌کننده کالاهای مصرفی، بلکه مصرف‌کننده ابزار تولید نیز هست و این هردو، امکانات مساعدی را به امپریالیسم عرضه می‌کند تا به‌صورت محصولات صنعتی و کشاورزی خود به این کشورها اقدام کند.

رفرم‌های سالهای ۴۰ رژیم پیشین را که شاه‌بیت آن اصلاحات ارضی نو استعماری بود، صرف‌نظر از علل اقتصادی و سیاسی داخلی، باید در این چارچوب ارزیابی کرد.

هدف اصلاحات ارضی نو استعماری آن بود که رشد سرمایه‌داری را در روستا تسریع کند و تضاد میان شیوه تولید سرمایه‌داری که راه‌بجلو می‌گشود، و شیوه تولید نیمه فئودالی در روستا را که سد راه بود، از میان بردارد و مواضع سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و سلطنت دست‌نشانده را که دچار تزلزل شده بود، تحکیم بخشد.

حزب توده ایران نخستین و یگانه سازمان سیاسی بود که بر مبنای جهان‌بینی علمی خود، رفرم ارضی نو استعماری را بدرستی ارزیابی کرده. حزب ما این آموزش‌لنین را در گوش داشت که:

«رفرم بورژوائی سازشی است که از سوی طبقات حاکمه بمنظور توقف، تضعیف و یا سرکوب مبارزه انقلابی انجام می‌گیرد، تا نیروی انقلابی را تجزیه و آتشی آنرا مشوب کند»^۱.

هیئت‌حاکمه ایران نیز این‌هدف را تعقیب می‌کرد که با انجام اصلاحات ارضی قشربندی

میان دهقانان را تسریع کند، بورژوازی روستا را تقویت نماید و از آن بمشابه پایگاه ارتجاع، در تضعیف و سرکوب مبارزه دهقانان استفاده کند.

حزب توده ایران در عین تأکید بر این خصیلت ارتجاعی محتوای اجتماعی-سیاسی اصلاحات ارضی، رفرم را بر مبنای تئوری لنین، بمشابه ثمره فرعی مبارزه طبقاتی پروتاریا ارزیابی می کرد و آنرا از موضع مارکسیسم - لنینیسم، هم مورد انتقاد قرار می داد و هم بمشابه افزاری برای تبلیغ شعارهای خود در میان دهقانان بکار می گرفت. حزب ماعلیرغم این ارزیابی صحیح، از «چپ» و راست مورد حمله بود. چپ نماها بما می تاختند که گویا اصلاحات ارضی را مورد تأیید همه جانبه قرار داده ایم و ارتجاع راست ما را زیر ضرب می گرفت که چرا اصلاحات ارضی «شاهانه» را درمان همه دردهای کشور نمی دانیم و آنرا تأیید نمی کنیم. چپ نماها چشم خود را بر روی رشد سرمایه داری در روستا می بستند و معتقد بودند که در روستای ایران هیچ واقعه ای رخ نداده و همچنان مناسبات نیمه فئودالی حاکم است و ارتجاع راست می خواست این فکر غلط را در مغزها بنشانند که فروش زمین به بخشی از دهقانان و هموار کردن راه برای رخنه سرمایه بزرگ داخلی و سرمایه انحصاری خارجی در کشاورزی، همان اصلاحات ارضی دموکراتیکی است که پیوسته هدف نیروهای مترقی بوده است. حزب ما این هردو را رد می کرد و معتقد بود که سرمایه داری نه تنها قادر به حل تضادهای موجود در روستا نیست، بلکه تضادهای تازه ای هم بر تضادها خواهد افزود و انجام اصلاحات ارضی رادیکال همچنان در دستور روز مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک ایران قرار داد.

مروری بر اصلاحات ارضی سال ۱۳۳۰

اصلاحات ارضی نو استعماری شاه سابق، از آغاز این هدف را در برابر خود قرار داد که رشد سرمایه داری را بهر قیمت در روستا تسریع کند. برای تحقق این هدف، سیاست ارضی و کشاورزی رژیم بر بنیان تضعیف مواضع ملاکان فئودال، تبدیل آنان به زمینداران و سرمایه داران بزرگ، تشویق سرمایه داران داخلی به سرمایه گذاری در کشاورزی و نیز پذیرش سرمایه انحصاری خارجی در کشاورزی شکل گرفت. در اجرای این سیاست ضد دهقانی، رژیم اقداماتی را در برنامه کار خود قرار داد که باختصار بآن می پردازیم:

فروش زمین به دهقانان در سه مرحله:

مرحله اول: حاوی فروش اراضی خریداری شده از مالکان و نیز بخشی از املاک خالصه به دهقانان تا سال ۱۳۵۵ بود.

در مرحله اول، زمین به اقساط دهساله با بهائی گزاف از مالکان خریداری و در اقساط ۱۵ ساله باضافه ۶ درصد بهره به دهقانان فروخته شد. با آنکه تعداد زیادی از زنان در روستا بکار کشاورزی اشتغال دارند، موفق بخرید زمین نشدند، زیرا زمین به رئیس خانواده فروخته می شد و طبق قانون مدنی هر رئیس خانواده شناخته شده است.

مرحله دوم: در این مرحله اکثریت مطلق مالکان برای آنکه مالکیت خویش را بر زمین های پهناور خود کماکان حفظ کنند، از شق اجاره استفاده کردند. تا سال ۱۳۵۲ فقط ۵۵۹۵۳ خانوار دهقانی موفق بخرید نسق زراعتی خود شدند و در عوض ۱۳۳۷۴ خانوار دهقان نسق زراعی خویش را به مالکان فروختند.

مرحله سوم: امتناع مالکان از فروش اراضی خود، منجر به گسترش ناراضیتی دهقانان

فروش زمین به دهقانان در مرحله اول

تعداد ذارعینی که صاحب آب و ملک شخصی شده اند (بر حسب خانوار)	بهای املاک خریداری شده (میلیون ریال)	تعداد فراء و مزارع خریداری شده				
		شده از		شده از		
		مزرعه	قریه	مزرعه	قریه	
۸۴۰۰۰۰	۱۳۲۷۵	۳۶۴۲	۱۳۸۴۷	۸۸۳	۴۴۵۶	اراضی خریداری شده از مالکان
۱۳۲۹۱۵	۱۲۶۰	۱۶۱	۴۱۰	۱۳۸	۱۹۹۹	املاک خالصه
۹۷۲۹۸۵	۱۴۷۳۵	۳۸۰۳	۱۴۲۵۷	۱۰۲۱	۶۴۵۵	جمع کل

جمع آوری از سالنامه آماری کشور - سال ۱۳۵۶

و تشدید مبارزه آنان علیه مالکان و اربابان شد. در نتیجه دولت ناگزیر از تدوین و تصویب قانون تقسیم و فروش املاک مورد اجاره شد که مرحله سوم و یا آخرین مرحله فروش زمین به دهقانان بود.

نتایج عملیات اجرائی از قانون تقسیم و فروش املاک مورد اجاره تا سال ۱۳۵۵

شق فروش		شق تقسیم	
تعداد ذارعینی که تکلیف قانونی آنها روشن شده	تعداد خرده مالکان مشمول	تعداد ذارعینی که تکلیف قانونی آنها روشن شده	تعداد خرده مالکان مشمول
۱۲۱۴۸۵۳	۳۳۷۱۳۷	۱۲۴۰۱	۳۵۴۰۶

سالنامه آماری کشور - سال ۱۳۵۶

بر مبنای آمارهای فوق مجموع خانوارهای دهقانی که نسق زرایی خویش را خریدارند بشرح زیر است:

تعداد خانوارهایی که در نتیجه اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند

مراحل سه گانه	تعداد خانوار
مرحله اول	۹۷۲۹۸۵
مرحله دوم	۵۵۹۵۳
مرحله سوم	۱۲۱۴۸۵۳
جمع کل	۲۲۴۳۷۹۱

مساحت زمین‌هایی که بدهقانان فروخته شده روشن نیست. مدیر عامل پیشین بانک توسعه کشاورزی یکبار اعلام داشت تعداد دهقانانی که از نیم تا ۱۰ هکتار زمین دارند، $\frac{۲}{۲}$ میلیون خانوار است که حدود نیمی از آنان کمتر از ۱ هکتار زمین دارند. آمارگیری کشاورزی سال ۱۳۵۳ نشان می‌دهد که ۶۵ درصد دهقانان کمتر از ۵ هکتار زمین دارند.

توجه به این نکته ضروری است که بعلمت شدن اراضی مکانیزه از شمول قانون که بهانه بدست مالکان داد تا با خرید یک تراکتور اراضی وسیعی را در تملک خویش نگاه دارند؛ با توسل مالکان به انواع توطئه‌ها و سندسازی‌ها علیه دهقانان صاحب نسق، با بیرون ریختن عده‌ای از دهقانان از اراضی زیر سدها؛ با خرید برخی از روستاها و واگذاری آنها به واحدهای کشت و صنعت؛ با خرید و فروش زمین در داخل شرکت‌های سهامی زراعی؛ با عدم توانایی دهقانان در رقابت با واحدهای بزرگ، بسیاری از دهقانان زمین‌های خود را از دست دادند و این زمین‌ها مجدداً به مالکیت زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ و متوسط شهر و روستا درآمد. در نتیجه می‌توان گفت که در ۱۰ سال اخیر نوعی تجدید تقسیم زمین بعمل آمده که قضاوت درباره نتایج آن احتیاج به آمارگیری کشاورزی سراسری دارد.

مقایسه میان تعداد خانوارهای دهقانی که نسق زراعتی خود را خریده‌اند و کل خانوارهای روستائی ($\frac{۳}{۶}$ میلیون خانوار) نشان می‌دهد که قریب $\frac{۱}{۴}$ میلیون خانوار خوش‌نشین سهمی از اصلاحات ارضی نبردند. وتازه مراحل فروش زمین به دهقانان راهی هموار نپیمود و مبارزات دهقانی در اشکال مختلفه خود و برحسب شرایط زمان و مکان رژیم را اینچجا و آنجا به عقب نشینی واداشت. مبارزات دهقانان بصورت جلوگیری از ورود مالکان بده، عدم پرداخت بهره مالکانه و مال‌الاجاره، تصرف زمین‌های زراعتی، اعتراض به اقساط سنگین زمین، مطالبه بذره کود، ماشین، آب، اعتبار و وام، علیه بوروکراسی و فساد دستگاه دولتی، ارسال نامه و تلگرام به مقامات مربوطه، تحصن در تلگرافخانه‌ها و در مواردی بصورت مبارزه مسلحانه در برابر مالکان و ژاندارمها بوده است.

در جریان فروش زمین به دهقانان رژیم کوشید از یکسو با ایجاد مقرهای قانونی و

غیر قانونی زمین‌های وسیعی را از شمول قانون خارج کند و در تملک زمینداران بزرگ باقی بگذارد و از سوئی دیگر زمینهای دوراز آب، نامرغوب، کم آب و بی آب را با بهائی گران به دهقانان بفروشد. فروش زمین به دهقانان موجب شد تا انباشت دهقانی تضعیف شود و پولی که میتوانست به تقویت و اموال کوچک دهقانی کمک کند، بجیب مالکان بریزد، یا صرف زندگی لوکس آنان گردد و یا در بخش کشاورزی و صنعت به سرمایه بدل شود و زحمتکشان را استثمار کند. در پایان مراحل زمین به دهقانان، همچنان باتمرکز زمین‌های وسیع در دست چند صدخانوار روبرو هستیم.

تلاش برای ایجاد واحدهای بزرگ کشت و صنعت و شرکتهای کشاورزی و دامپروری

رژیم پیشین برای توجیه سیاست ضد دهقانی خود و جانبداری از منافع غارتگران زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ، از يك اصل درست نتیجه‌گیری نادرست میکرد. رژیم این اصل درست را که واحدهای کوچک دهقانی بدعلت عدم قابلیت در جذب تکنیک مدرن بهره‌دهی کافی ندارد و قادر به تأمین نیازمندیهای کشور نیستند، بهانه سیاست ارضی، اعتباراتی و سرمایه‌گذاری خود در حمایت از واحدهای بزرگ متعلق به سرمایه‌داران داخلی و انحصارات امپریالیستی قرار داده بود.

حزب توده ایران بارها اعلام داشته است که کشاورزی جز از طریق سازماندهی واحدهای بزرگ مکانیزه و با استفاده از آخرین دستاوردهای علم و تکنیک، نمیتواند مشکلات خود را حل کند اما این بهیچوجه بدان معنا نیست که واحدهای بزرگ زراعی باید با حمایت دولت از سرمایه‌داران بزرگ استثمارگر بوجود آید، بلکه بعکس این واحدها باید از طریق ورود داوطلبانه دهقانان در شرکتهای تعاونی تولید دهقانی، از طریق بهم پیوستن واحدهای کوچک دهقانی و ایجاد واحدهای بزرگ مکانیزه و سرانجام حمایت جدی و همه جانبه مادی و فنی دولت از این واحدها بوجود آید.

سیاست ضد دهقانی رژیم در دفاع از سرمایه داران و زمینداران بزرگ، در معافیت میلیونها هکتار زمین حاصلخیز از شمول قانون، در واگذاری اراضی حاصلخیز زیر سدها به واحدهای کشت و صنعت و شرکتهای بزرگ کشاورزی، در تأمین آب و برق رایگان برای آنها، در تخصیص اعتبارات هنگفت به این واحدها، در وامهای کلان دراز مدت، در واگذاری کمکهای بلاعوض میلیونها تومانی به «عاشقان کشاورزی» بازتاب یافت و امروز پس از گذشت ۱۷ سال از اصلاحات ارضی «آریامهری» دیگر بر احدی پوشیده نیست که این «عاشقان کشاورزی» عبارت از کوچک و بزرگ خاندان پهلوی، نراقی‌ها، ریاحی‌ها، عضدها، اویسی‌ها، مهدوی‌ها و یاران غارتگر خارجی‌شان بودند که در عین غارت‌وامها و اعتبارات دولتی و انتقال آن به حسابهای بانکی هیچ گامی در راه اعتلا کشاورزی کشور بر نداشتند. واحدهای بزرگ کشت و دامپروری بطور عمده در اشکال زیرین بوجود آمده‌اند:

واحدهای کشت و صنعت - این واحدها بوسیله سرمایه انحصاری خارجی، سرمایه بزرگ داخلی، سرمایه دولتی، بصورت مستقل و یا در اختلاط با هم بوجود آمده‌اند، دولت سیصد هزار هکتار از زمین‌های حاصلخیز زیر سدها را باینکار اختصاص داد که گاه تا ۲۰ هزار هکتار در اختیار يك واحد کشت و صنعت قرار گرفته است. در برخی مناطق کشور روستاهای آباد را

دولت خرید و برای تشکیل این واحدها به سرمایه‌داران بزرگ داخلی و خارجی واگذار کرد. تشکیل این واحدها در مواردی نیز با غصب زمینهای دهقانان همراه بود. دولت برای این گونه زمینها شبکه آبیاری، راه و برق بطور رایگان تأمین میکرد. میزان وام‌های دولتی که بوسیله صندوق توسعه کشاورزی پرداخت میشد، در مواردی به ۲۰۰ میلیون تومان هم رسید^۲ علاوه بر این دولت کمک‌های بلاعوض چند میلیون تومانی به این واحدها پرداخت کرده از ۶ واحد کشت و صنعت که بدست انحصارات امریکائی، انگلیسی، هلندی، دانمارکی، ژاپنی و غیره بوجود آمد جز غارتگری نتیجه‌ای عاید نشد و اگر هم محصولی بی‌بازار آمد، به بازارهای اروپا بود که مارچوبه‌های کشت و صنعت نراقی را بیهای خوب خریدار بودند، و این در شرایطی بود که برای تأمین نان مردم، می‌بایست کشتی کشتی گندم از خارج وارد شده نراقی که با ۱۰۰ هزار دلار سرمایه به ایران آمد، با استفاده از وامها و کمک‌های بلاعوض دولت، سرمایه کلانی بهم زد، هیچیک از تعهدات خود را هم بانجام نرساند و سپس راهی امریکا شد. سایر شرکت‌های کشت و صنعت نیز بته‌های خود وفانکرده‌اند و وامها و کمک‌های بلاعوض کلان دولت به مجرایهای غیر کشاورزی روان شده است. با آنکه دهها هزار هکتار از اراضی کشور، چه در قالب واحدهای کشت و صنعت و چه در قالب شرکت‌های بزرگ کشاورزی و دامپروری بنام «مکانیزه» معرفی شده‌اند، ولی آمارهای دولتی حکایت از آن دارند که مزارع مکانیزه فقط ۴/۱ درصد تولیدات کشاورزی را تأمین میکنند^۳.

در ادامه سیاست ضد ملی و ضد دهقانی رژیم پیشین در کشاورزی که اصول اساسی آن سازماندهی این بخش از اقتصاد کشور بر بنیاد کارفرمائی بزرگ خصوصی و جلب سرمایه انحصاری خارجی بود، دولت وقت تصمیم داشت عرصه غارتگری سرمایه انحصاری خارجی را باز هم گسترش بخشد. در گزارش کنفرانس «ایران در دهه ۱۹۸۰» که سال ۱۳۵۶ در نیویورک تشکیل شد، آمده است: «کشاورزی یکی از بخش‌هایی است که توسط ایران برای سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی در نظر گرفته شده است.^۴

شرکتهای بزرگ کشاورزی و دامپروری - این شرکتها با استفاده از حاصلخیزترین زمینهای زیر کشت بطور عمده بوسیله سرمایه‌داران بزرگ داخلی بوجود آمده‌اند. دولت بمنظور تشویق این «عاشقان کشاورزی» زمین‌های زیر سد، زمین‌های خالصه و یا اراضی متعلق به دهقانان را در قطعات بزرگ چند صد تا ۱۰۰۰ هکتاری بآنان واگذار کرده است. تمام عملیات زیربنائی از قبیل تأمین آب و تنظیم شبکه آبیاری، شبکه راه و برق بوسیله دولت و بطور رایگان انجام شده است. صاحبان سرمایه دار این واحدها که از وام و اعتبار و کمک‌های بلاعوض دولت در سالهای پس از اصلاحات ارضی استفاده کرده‌اند، خواهران و برادران و خویشاوندان شاه سابق و وابستگان بدر بار بوده‌اند. حتی کودکان ۱۰ - ۱۵ ساله دربار، وزیران و نمایندگان مجلس، سناتورهای، برخی صاحبان صنایع که ظاهراً در کشاورزی سرمایه‌گذاری کرده‌اند سهامداران این شرکتها هستند. افرادی مانند هوبریزدانی‌ها، عضدها، سرلشکر اخوت‌ها، مهدوی‌ها بر بارورترین اراضی کشاورزی کشور چنگ انداختند و آنرا وسیله سوء استفاده از اعتبارات دولتی و بهره‌کشی روستائینان قرار داده‌اند. میزان مشارکت دولت در طرح‌های بزرگ، یعنی در شرکت با سرمایه‌داران داخلی ۲۰ تا ۴۰ درصد بوده و دولت وقت قصد داشت میزان کمک‌های بلاعوض و مشارکت خود را به ۵۰ میلیارد ریال در سال برساند.

با وجود حیف و میل وامها و اعتبارات دولتی وسیله سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ، رژیم شاه مخلوع در حمایت از آنان تا آنجا پیش رفت که تصمیم گرفت واحدهای دولتی کشاورزی

و کلیه سهام دولت را در مؤسسات کشاورزی به بخش خصوصی (یعنی سرمایه‌داران بزرگ داخلی) واگذار کنند. واحدهائی که مشمول این قانون میشدند ۳۴ شرکت و کارخانه مؤسسه بودند. علاوه بر این رژیم پیشین تصمیم داشت در آینده در هیچ واحد کشاورزی و دامداری سرمایه‌گذاری نکنند و اگر سرمایه‌گذاری کرد به محض سود آور شدن واحد مربوطه، آنرا به بخش خصوصی واگذار کند. ۵ این بمعنای واگذاری تام و کمال بخش کشاورزی به غارتگران سرمایه‌دار بود. چنانکه معلوم است واحدهای بزرگ کشاورزی در زمینه استفاده از ماشین، استفاده از اعتبارات و سرمایه‌گذاریهای دولتی، از مزایای فراوانی در مقابل واحدهای کوچک برخوردارند. این امر موجب میشود که هزینه تولید در واحدهای بزرگ ارزان‌تر از واحدهای کوچک باشد و این واحدها که امکان استفاده از دستاوردهای علم و تکنیک را برای بهره‌برداری از قطعه زمین کوچک خود ندارند، زیر فشار رقابت و رشکست شوند، چنانکه شد و میزان مهاجرت‌های روستائی را افزایش داد.

شرکتهای سهامی زراعی

شرکتهای سهامی زراعی بایکپارچه کردن واحدهای دهقانی و اراضی متعلق به مالکان کوچک و متوسط یک منطقه تشکیل شده‌اند. شاه سابق توصیه میکرد که دهقانان باید در درون شرکتهای سهامی زراعی، زمینهای خود را طوری خرید و فروش کنند که هیچ دهقانی کمتر از ۴۰ هکتار زمین دیم و ۲۰ هکتار زمین آبی نداشته باشد و این تلاشی آشکار برای تسریع رشد و گسترش خرده بورژوازی روستا بوده. اصرار در فروش زمینهای کمتر از مساحت فوق در درون این شرکتها سبب شد که عده‌ای از دهقانان زمینهای خود را از دست داده و روانه شهرها شوند.

تعداد و عملکرد شرکتهای سهامی زراعی*

تعداد شرکتهای تعداد شرکتهای (هزار هکتار)	مساحت اراضی حوزه عمل (هزار هکتار)	سطح کشت شرکتهای (هزار هکتار)	تعداد سهامداران (نفر)	میزان سرمایه (میلیون ریال)
۹۳	۲۷۰	۱۳۰	۳۵۴۴۴	۱۵۱۵

* - ترازنامه بانک مرکزی - سال ۱۳۵۶

ورود به شرکتهای سهامی زراعی برای دهقانان داوطلبانه نبود و اگر ۵۱ درصد دهقانان یک منطقه به عضویت در این شرکتها رأی میدادند، و رود برای سایرین اجباری میشد. در شرایط ترور و اختناق گذشته، حتی ضرورت موافقت ۵۱ درصد هم رعایت نمیشد. و چنانچه مسئولین کشاورزی، ایجاد یکی از این شرکتها را اراده میکردند، مخالفت همه دهقانان منطقه هم بی تأثیر بود. بتدریج عده‌ای از مالکان و سرمایه‌داران محلی عضو این شرکتها شدند و باتخصیص سهام عمده شرکتها بخود و با بهره‌کشی از نیروی کار دهقانان عضو، این شرکتها را در جهت

تأمین امیال سودجویانه خود سوق دادند.

اکنون که بنده از زبانها گشوده شده، مطبوعات کشور عدم رضایت دهقانان را از این شرکتها منعکس میکنند. روزنامه جرس در شماره ۵ تیر ۱۳۵۸ خود مینویسد: «دهقانان از شرکتهای سهامی زراعی ناراضی‌اند و پس از انقلاب در برخی از این شرکتها مانند شرکت سهامی زراعی دهکده در ساری و داودآباد در گرمسار دهقانان رای به انحلال شرکت داده‌اند». در شماره ۱۹ تیر همین روزنامه میخوانیم که «در مجمع عمومی شرکت سهامی زراعی کرد و ارای به انحلال شرکت داده شد. دهقانان عضو علت را بشرح زیر اعلام کردند:

- بنای شرکتهای سهامی بر زور و قلدری بود و زمینهای شرکت بدون جلب رضایت دهقانان و خرده مالکان تصرف شده بود؛
- خود سری و خودکامگی مدیران عامل؛
- ندانم کاریهای مدیران عامل و ولخرجی آنها؛
- استفاده‌های کلان مادی از اموال دهقانان زحمتکش.

دهقانان عضو این شرکتها در سایر مناطق نیز معتقدند که باید مدیریت سرمایه دار این شرکتها را برکنار کرد و بجای سهامداران عمده که اکثراً مالکان بزرگ و متوسط و سرمایه داران محلی و شهری هستند، دهقانان بی زمین و کم زمین را سهام کرد». رژیم سابق کوشش داشت واثمود کند که درآمد دهقانان عضو شرکتهای سهامی زراعی طی چند سال چند برابر شده است. در حالیکه رنج و کار دهقانان درآمد هنگفتی نصیب این شرکتها میکرد، ولی زمینداران و سرمایه داران بعنوان سهامداران درآمد، شرکتها را غارت میکردند و وضع سهامداران کوچک و کارگران کشاورزی بدتر و اختلاف طبقاتی در روستا تشدید میشد.

شرکتهای تعاونی روستائی

دهقانان برای ورود به شرکتهای تعاونی روستائی و دریافت وام، برای هر هکتار زمین مبلغ ۵۰۰ ریال می پرداختند و هر سال نیز سهام جدیدی خریداری میکردند. در میان اعضاء شرکتهای تعاونی روستائی، دهقانانی که سهام بیشتری داشتند، وام بیشتر دریافت میکردند و این خود قشر بندی در میان دهقانان را تسریع میکرد. دریافت وام از شرکتهای تعاونی روستائی کوتاه مدت و بشکل زنجیره‌ای بود، یعنی اگر تمام دهقانان یک روستا وام خود را مسترد میکردند، وام مجدد بآنان پرداخت میشد و چنانچه یکی از دهقانان قادر باسترداد وام دریافتی نبود، کلیه دهقانان آن ده از دریافت وام مجدد محروم میشدند.

در یکی دو سال آغاز اصلاحات ارضی، گرایش وامهای کشاورزی بیشتر در سمت پرداخت وامهای کوچک دهقانی بود، ولی از آن پس سیاست اعتباراتی رژیم تغییر یافت و متوجه تقویت واحدهای بزرگ کشاورزی و دامداری شد که ایجاد صندوق توسعه کشاورزی با سرمایه دولت بمنظور تحقق این هدف بود. در همان هنگام آشکارا اعلام شد که هدف اصلاحات ارضی دهقانان ۱ و ۲ هکتاری نیست. حل مسئله کشاورزی را رژیم نماینده زمینداران و سرمایه داران بزرگ در آن میدانست که باکشاندن پای سرمایه انحصاری امپریالیستی به کشاورزی، تشویق سرمایه داران و زمینداران بزرگ داخلی، تسریع قشر بندی دهقانان و رشد بورژوازی ده بمشابه پایگاه سیاسی رژیم، مسئله کشاورزی را بدون پیوند با حل مسئله دهقانی فیصله بخشد، امری که امکان پذیر نبود. طراح اصلی این سیاست ضد دهقانی شاه مخلوع و

منصور روحانی معدوم بودند که سیاست کشاورزی کشور را در چهار چوب حفظ غارتگری امپریالیستی یا لیستیها، هم در زمینه تبدیل ایران به خریدار مازاد محصولات کشاورزی کشورهای امپریالیستی و در نتیجه تشدید وابستگی کشور وهم در عرصه بهره کشی وحشیانه سرمایه انحصاری از نیروی کار ارزان کارگران کشاورزی، وامها و سرمایه گذاریها و کمکهای بلاعوض دولتی به عرصه عمل در آوردند.

مشخصات شرکتهای تعاونی روستائی در پایان سال ۱۳۵۶*

تعداد شرکت	تعداد عضو (هزار نفر)	سرمایه (میلیون ریال)
۲۹۲۵	۲۹۸۳	۸۳۸۵

*. ترازنامه بانک مرکزی - سال ۱۳۵۶

شرکتهای تعاونی روستائی ۴۶ هزار از مجموع ۶۵ هزار ده و مزرعه کشور را در بر میگیرد و بدینجهت نتوانسته است رشتههای پیوند خود را با کل دهقانان تحکیم کند و ثانیاً از آنجا که وامهای شرکتهای تعاونی روستائی بهیچوجه کفاف نیازمندیهای دهقانان را نمیداد بازار ربا خواران و سفته بران همچنان گرم ماند. بهره ای که دهقانان بابت وامهای دریافتی از منابع خصوصی میپردازند، در پاره ای از موارد به صد درصد میرسد، بخش مهمی از درآمد ناچیز دهقانان را میبلعد و بمیزان انباشت دهقانان در تولید آسیب میرساند. متوسط وام پرداختی به اعضا شرکتهای تعاونی روستائی در سالهای گذشته از هزار ریال در سال تجاوز نکرده است.

باآنکه موافق قانون می باید این شرکتهای چند منظوره یعنی بصورت شرکتهای تعاونی تولید، خرید و توزیع در آیند، ولی عملاً این شرکتهای در حد شرکتهای تعاونی اعتبار، آنهم بابتیه ای ضعیف باقی ماندند. عملکرد این شرکتهای در زمینه خرید محصولات عمده کشاورزی و نیز توزیع مواد مصرفی دهقانان بسیار ناچیز است. مثلاً طی سراسر برنامه پنجم، میزان خرید محصولات عمده کشاورزی نظیر گندم و برنج از کشاورزان در حدود ۳ میلیون تن، یعنی سالانه بطور متوسط فقط ۶۰۰ هزار تن بود، درحالیکه فقط تولید گندم داخلی، هر سال حدود ۴ میلیون تن است.

تعاونیهای تولید در مورد تعاونیهای تولید، که قانون تشکیل آنها را پیش بینی کرده بود، دولتهای وقت تا مدتتها آنرا نادیده گرفتند. فقدان برنامه کشت در روستاها کار را بجائی رساند که یکسال محصول پیاز و سیب زمینی کفاف یکدهم نیازمندیهای داخلی را هم نمیداد و سال دیگر تولید داخلی چنان بالا بود که محصول درمحل میماند، میپوسید و می گندید. آشفتگی و هرج و مرج در کشاورزی و ناتوانی و فقر واحدهای کوچک و پراکنده دهقانی که

وضع شرکت‌های تعاونی تولید دهقانی در سال ۱۳۵۵*

تعداد صاحبان اراضی	مساحت اراضی حوزه عمل	سطح زیر کشت	تعداد
۹۷۰۰	۵۷۰۰۰	۴۰۰۰۰	۳۹

* جمع آوری از سالنامه آماری کشور و ترازنامه بانک مرکزی سال ۱۳۵۶

به نابودی کشیده میشدند، سرانجام دولت را مجبور به توجه به شرکت‌های تعاونی تولید کرد. اما جی نگرستن این شرکتها و عدم اعتقاد رژیم باینکه کار کشاورزی در روستا باید برپایه شرکت‌های تعاونی تولید بنیان گذارده شود، موجب شد که این شرکتها هم به علت کمی تعداد و هم به دلیل عدم حمایت دولت، سهم کمسلا ناچیزی در تولید و مکانیزاسیون کشاورزی داشته باشند. این شرکتها موافق آمار دولتی فقط در ۴۰ هزار هکتار بوجود آمده‌اند که نسبت به مساحت کل اراضی زیر کشت، رقم ناچیزی است و اکثر آنها فقط بر روی کاغذ وجود دارند.

ارثیه شوم رژیم مخلوع در کشاورزی

سیاست اقتصادی دولت در کشاورزی که ضد دهقانی و بسود سرمایه‌داران بزرگ و سرمایه انحصاری خارجی طرح ریزی شده بود، مهاجرت دهقانان را بسوی شهرها بارشده نا متماثل تسریع کرد. طبیعی است که رخنه ورشد سرمایه‌داری در شهر و ده موجب کنده شدن دهقان از زمین و مهاجرت او بشهرها میشود. و این قانون رشد سرمایه‌داری است که تمرکز ابزار تولید در دست مالکان، دهقان را از زمین میراند و او را راهی شهرها میکند. اما مهاجرت دهقانان پس از اصلاحات ارضی یک مهاجرت طبیعی که باید با آهنگ معینی انجام شود، نبود. این مهاجرت بارشد مکانیزاسیون در روستاها و گسترش صنایع در شهرها هماهنگی نداشت، بلکه اقدامات آگاهانه رژیم، روستاها را از نیروی کار جوان و فعال تهی کرد و صنایع ایران که رشد کافی نداشت، نتوانست دهقانان «آزاد شده» را جذب کند. در نتیجه صفوف ارتش بیکاران در شهرها پر شمار شد.

طی دوران برنامه پنجم مهاجرت روستائیان سریع‌تر از پیش بود. سهم نسبی شاغلین این‌بخش در کل اشتغال از ۴۹ درصد در آغاز برنامه به ۳۴ درصد در پایان برنامه رسید^۷. همچنین در حالیکه در طول ۸ سال یعنی سالهای (۱۳۳۵-۱۳۴۳) ۱۵/۹ درصد از نیروی بخش کشا- ووزی به شهرها مهاجرت کرده بود، یعنی سالانه ۱/۳ درصد. در سال ۱۳۵۱ این رقم به ۲/۴ درصد رسید. آمارهای رسمی نشان میدهند که در دهساله ۱۳۴۰-۱۳۵۰ به علت مهاجرت صدها هزار تن از مردم روستا نشین به شهرها، زخ رشد جمعیت روستائی به ۱/۷ درصد و نرخ رشد جمعیت شهری در همین مدت ۴/۴ درصد بوده است.

مهاجرت روستائیان و نابسامانی کلی در کشاورزی، طی ۱۵ سال پس از اصلاحات ارضی، کار را بجائی کشاند که کشور را با کمبود کامل مواد غذایی رو برو ساخت. ایران از

نظر محصولات کشاورزی نه تنها دیگر خود کفایت، نه تنها نمیتواند مواد خام مورد نیاز صنایع کشور را تأمین کند، بلکه باید همه گونه مواد غذایی مورد نیاز انسان و دام و طیور را از خارج وارد کند. نه تنها گندم و جو و برنج کافی نیست، بلکه علوفه دام و دان مرغ و خروس هم نیست و ناگزیر باید برای ورود آن ارز پرداخت. با افزایش درآمد نفت واردات مواد غذایی از مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ به ۱/۷ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ رسید، و این امر وابستگی کشور را بیش از پیش تشدید کرد.

برنامه پنجم در طرح اولیه خود برای بخش کشاورزی رشدی معادل ۵۵ درصد پیش بینی میکرد و در تجدید نظر برنامه میزان رشد ۷ درصد پیش‌بینی شد. اما عملاً این رشد به ۵ درصد هم نرسید. پیش‌بینی برنامه در مورد افزایش تولید غلات، گوشت، تخم‌مرغ، گوشت طیور و شیر هیچکدام تحقق نیافته و با شکست مواجه شده است. بعلاوه رشد نامتعادل رشته‌های اقتصاد و سود آوری فوق‌العاده سرمایه‌گذاری در برخی از رشته‌ها و از جمله ساختمان، رشد سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی بمراتب کمتر از سایر رشته‌ها بوده است.

رژیمی که ۴۳ میلیارد دلار صرف خرید اسلحه برای کشتن مردم کشور و سرکوب مبارزان ضد امپریالیست متعلقه میکرد، برای تمام دوره برنامه پنجم فقط ۵۷ میلیارد دلار برای توسعه کشاورزی در نظر گرفته بود که تازه از این اعتبار پیش‌بینی شده بیش از ۴ میلیارد دلار آن بمصرف نرسید. ناگفته روشن است که در یک نظام سراپا دزد و فاسد و رشوه‌گیر و رشوه‌خوار قسمتی از این اعتبار نیز صرف دزدیها و ریخت و پاش‌های مسئولان امر شده است. طی دوران برنامه پنجم از مبلغ سرمایه‌گذاری دولت برای توسعه کشاورزی و منابع طبیعی، بیشترین سهم به برنامه کشت و صنعت، و واحدهای بزرگ کشاورزی اختصاص یافت^۸، که فقط بسود درباریان و اطرافیان آنان بود و ثمری برای حل مشکلات کشاورزی‌بیار نیاررد. در توجیه‌خرابی وضع کشاورزی، شاه و مسئولان وقت کراراً رشد جمعیت و رشد مصرف را بهانه قرار میدادند. در حالیکه رشد جمعیت و رشد مصرف همه جا وجود دارد. کشاورزی موفق آنچنان کشاورزی است که بتواند خود را با رشد جمعیت و رشد مصرف موافق سازد و نه تنها این، بلکه هم مواد خام صنایع داخلی را تأمین کند و هم به انباشت سرمایه برای تأمین رشد نیروهای مولده کمک دهد.

راه غلبه بر مشکلات روستا

در دران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، برای کشورهای درحال رشد مسئله انتخاب راه رشد دارای اهمیت ویژه است. راه رشد غیر سرمایه‌داری که شرایط گذار کشورهای در حال رشد را بسوی سوسیالیسم تدارک‌می‌بیند، دارای اهمیت اقتصادی-سیاسی است. در این مرحله ویژه از تکامل تاریخی است که بایک سلسله اقدامات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی می‌توان بر عقب ماندگی گذشته غلبه کرد. تجربه تاریخی کشور ما نشان میدهد که سرمایه‌داری قادر به حل تضادهای اقتصادی - اجتماعی کنونی نیست، و وقتی این ناتوانی بیشتر بروز می‌کند که در کشوری رشد سرمایه‌داری در پیوند با نواستعمار باشد. نمونه روشن آن اقدامات رژیم پیشین در بخشهای مختلف اقتصاد کشور است که کشور را بامحران همه‌جانبه اقتصادی مواجه ساخته است. حزب توده ایران در برنامه خود تصریح کرده است که:

«بر انداختن استیلای امپریالیسم، نیروها، مؤسسات و موازین ارتجاعی مستلزم اتخاذ

آنچنان راه رشدی است که بتواند ترقی سریع اقتصاد کشور را تأمین نماید و با استفاده از کلیه امکانات عصر ما، بسرعت فاصله آنرا نسبت به کشورهای پیشرفته جهان از میان بردارد. بنابراین راه رشدی که حزب ما برای جامعه ایران صحیح میداند، راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی است.»

انقلاب ملی و دموکراتیک ما که نخستین آماج خود را زدودن نفوذ امپریالیسم و محو آثار و پیامدهای آن قرار داده است، وظیفه دارد برای غلبه بر مشکلات اقتصادی - اجتماعی کشور، براه رشد غیر سرمایه‌داری برود که یک سلسله اقدامات مشخص را در عرصه کشاورزی و در جهت الغاء بقایای فئودالیسم، انجام رفرم ارضی رادیکال، ملی کردن سرمایه‌های بزرگ داخلی و خارجی در همه رشته‌های اقتصاد و محو وابستگی کشور ایجاب می‌کند.

اخیراً خطوط اصلی سیاست کشاورزی دولت انقلاب، از زبان آقای وزیر کشاورزی و عمران روستائی در «مجمع ملی مشورتی آموزش کشاورزی» اعلام شد. آقای وزیر کشاورزی بر اصل عدم مداخله دولت در کشاورزی تکیه کرد و اظهار داشت:

«سیاست دولت اساساً معطوف به پژوهش، ارشاد و آموزش و همچنین تأمین خدمات زیر بنائی و اعتبارات بوده و از هر گونه دخالت‌های بی‌رویه در امور کشاورزان خودداری خواهد شد.» آقای وزیر کشاورزی افزود:

«سازمانها و مؤسسات تولیدی دولتی از قبیل شرکتهای سهامی زراعی و کشت و صنعت، بتدریج بمردم ذی‌حق و به افراد واجد صلاحیت و حتی الامکان محلی واگذار خواهد شد.» با توجه به شکست کامل راهی که رژیم گذشته در کشاورزی پیمود، توقع آن بود که سیاست کشاورزی دولت انقلاب در سمت عکس سیاست رژیم پیشین حرکت کند و سیاست کشاورزی را نه بر بنیان تقویت کارفرمائی بزرگ خصوصی، بلکه بر تقویت بخش دولتی و بخش تعاونی در کشاورزی تنظیم نماید. احتراز دولت از «دخالت در امور کشاورزان» و واگذاری حتی بخش دولتی موجود در کشاورزی یعنی: ۳۴ شرکت و کارخانه و مؤسسه و از جمله شرکت سهامی کشت و صنعت جیرفت، نیشکر هفت‌تپه، مرغداری حصارک کرج، مجتمع کشت و صنعت مغان، کارخانه شیر پاستوریزه، سهام دولت در واحدهای کشت و صنعت و غیره به «مردم ذی‌حق و افراد واجد صلاحیت» نتیجه‌ای جز تسلط سرمایه‌بزرگ بر کشاورزی، تشدید بهره‌کشی از دهقانان و کارگران کشاورزی و تشدید تضاد میان کار و سرمایه نخواهد داشت. ما معتقدیم نه تنها باید بخش دولتی موجود در کشاورزی، در دست دولت بماند، بلکه آن واحدهای بزرگ کشت و دامپروری مکانیزه هم که متعلق به سرمایه‌داران بزرگ داخلی و خارجی است ملی اعلام شود.

آقای وزیر کشاورزی اعلام نموده است که:

«وزارت کشاورزی با همه امکانات خود بهره‌برداری از کوچک مبتنی بر کار خانوادگی و واحدهای کوچک سیار کشاورزی را مورد حمایت قرار داده و درصدد تأمین نیازمندیهای آنان بر خواهد آمد.»

توجه دولت انقلاب به واحدهای کوچک دهقانی‌شایان تحسین است. ولی کمک دولت باین واحدها باید در جهت یکپارچه کردن داوطلبانه این واحدهای پراکنده در شرکتهای تعاونی تولید باشد تا این کمکها به ثمر برسد در غیر اینصورت کمک مالی و اعتباری به واحدهای کوچک و پراکنده‌ای که قدرت جذب تکنیک مدرن را ندارند، مشکل کشاورزی را بهیچوجه حل نخواهد کرد. حزب توده ایران معتقد است با توجه به خصلت ضد ملی و ضد دموکراتیک رفرم ارضی شاه سابق، حل بنیادی مسئله ارضی بسود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و بسود جامعه همچنان در

دستور روز حکومت جمهوری اسلامی است. انجام رفرم ارضی بنیادی و رادیکال در شرایط مشخص کنونی باین معناست که اراضی وسیعی که در دست مالکان، زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ است مصادره و میان دهقانان بی زمین و کم‌زمین بطور رایگان تقسیم شود. زمینهای بزرگی که بمعنای واقعی کلمه مکانیزه هستند مصادره و به شوراهای کارگران کشاورزی در روستاها واگذار شود تا زیر نظر شورای دهستان و با کمک همه جانبه دولت اداره شوند. کلیه اراضی خالصه میان دهقانان بی زمین و کم‌زمین تقسیم شود.

علاوه بر تقسیم زمین میان دهقانان، اقدامات زیرین جهت سامان دادن بوضع کشاورزی در این مرحله از انقلاب ضروری است:

- ملی کردن مؤسسات بزرگ کشاورزی و دامپروری.
- واگذاری اداره شرکتهای سهامی زراعی به شورای واقعی دهقانان و کارگران کشاورزی عضو این شرکتهای زیر نظارت دولت و تصفیه آنها از سهامداران بزرگ این شرکتهای.
- دایر کردن زمینهای بایر و موات بمنظور تأمین زمین کافی برای دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین.

- تجدید نظر در بودجه کشاورزی و هماهنگی ساختن آن با نیازمندیهای این بخش.

- کمک مادی و معنوی همه جانبه دولت برای ایجاد شبکه تعاونیهای تولیدی دهقانی از طریق ورود داوطلبانه دهقانان در این شرکتهای، تجهیز این تعاونیها به تکنیک مدرن و شیوه علمی تولید. دولت موظف است چنان شرایطی ایجاد کند که هر دهقانی بیرون ماندن از تعاونی تولید را بزیان خود ببیند.

- الغاء وام دهقانان به دولت، رباخواران، سلف‌خران.
- الغاء اقساط زمین و کلیه تزییقات مادی دیگری که رژیم پیشین بر دهقانان تحمیل کرده است.

- گسترش شبکه شرکتهای تعاونی اعتبار، خرید و توزیع در سراسر روستاها.
- واگذاری وامهای دراز مدت و بی‌بهره به دهقانان و تعاونیهای تولید دهقانی.
- حذف واسطهها، بازرگانان و سرمایه‌داران رباخوار از روستا.
- تعیین نرخ عادلانه برای خرید محصولات کشاورزی و دامی از دهقانان و از تعاونیها.
- بیمه محصولات دامی و کشاورزی وسیله دولت.
- توجه دولت به واحدهای متوسط کشت و تشویق آنان به یکپارچه کردن اراضی خود در هر ناحیه و حمایت دولت از این واحدها.

- ایجاد صنایع سنگین که نخستین شرط مکانیزاسیون کشاورزی است.
- تأمین ماشینهای کشاورزی، بذر و کود شیمیائی در سراسر روستاها.
- حل مسئله آب از طریق سرمایه‌گذاری دولت در ایجاد سدهای کوچک و بزرگ، ایجاد شبکههای آبیاری، تممیر و احیاء قنوات، حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق، شیرین کردن آبهای شور، باروری مصنوعی ابرها، توسعه جنگلها و درختکاری، بکار بردن روشهای نوین آبیاری قطره‌ای و بارانی.

- لغو کلیه قوانین ضد دهقانی رژیم گذشته و تدوین و تصویب قوانین دموکراتیک بسود دهقانان و کارگران کشاورزی.

- تجدید نظر در سازمان کشاورزی کشور و حذف عناصر وابسته به رژیم پیشین از پست-

های حساس.

- نوسازی روستاها.
- کمک دولت به نوسازی و گسترش صنایع روستائی.
- ایجاد سیلوها و سردخانه‌ها.
- ایجاد تعمیرگاههای سیار ماشینهای کشاورزی.
- احداث جاده‌های روستائی.
- تأمین خدمات آموزشی و بهداشتی در روستا.
- تنها اتخاذ چنین سیاستی است که می‌تواند کشاورزی ورشکست و بحران زده کنونی کشور را براه رفع تدریجی مشکلات خود سوق دهد و نهادهای لازم‌برای حل مسئله کشاورزی در پیوند با حل مسئله دهقانی ایجاد کند.

۱. لنین، کلیات آثار، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۰، برلن ۱۹۵۹
۲. اطلاعات، ۲۰ فروردین ۱۳۵۵
۳. جامعه دهقانی در ایران، خسرو خسروی، صفحه ۱۰۹
۴. تهران اکونومیست، ۱۵ بهمن ۱۳۵۶
۵. مجله خواندنیها بنقل از مجله بورس، اول تیر ۱۳۵۵
۶. تراز نامه بانک مرکزی- سال ۱۳۵۶
۷. ترازنامه بانک مرکزی - سال ۱۳۵۶
۸. ترازنامه بانک مرکزی- سال ۱۳۵۶

دنیا

با تحلیل‌های علمی شما را با مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران و جهان آشنا میکند؛

با طرح مسائل تئوریک شما را با جهان بینی‌ها و مسایل ایدئولوژیک آشنایی سازد و با دانش انقلابی مارکسیسم لنینیسم مجهز می‌کند؛

با ارائه رهنمودهای حزب توده ایران، شمارا برای مبارزه متحد علیه دشمنان داخلی و خارجی، برای مبارزه پیگیر در راه سازندگی جامعه نوین انقلابی میهنمان یاری میکند.

دنیا را بخوانید و همه را به خواندن آن فرا خوانید!

رفیق محمد رضا قدوه،
انقلابی پرشوری که
همر زمان خود را
ترك گفت



رفیق محمد رضا قدوه، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، رزمنده‌ای که سراسر زندگی آگاه خود را وقف آزادی و بهروزی توده‌زحمتکش و استقلال میهن ما ایران کرد، یاران هم‌رزم خود را برای همیشه ترك گفت. رفیق محمد رضا قدوه یکی از اعضای فعال و موثر شورای نویسندگان «دنیا» بود. مقاله‌های پر جوش و کوبنده و افشاگر او علیه رژیم منفور محمد رضای مخلوع و اربابان امپریالیست‌اش پیوسته جای خاصی در «دنیا» داشت. یاد نامه‌ای را که از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌خاطر بزرگداشت این انقلابی فقید نشر یافته در این شماره «دنیا» درج می‌کنیم. خاطره‌اش جاودان باد!

رفیق ارجمند ما محمد رضا قدوه، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، در آستانه شصت و نهمین سال زندگی، هم‌رزمان، خویشان و دوستان خود را برای همیشه ترك گفت. مردی که روح پر نشاط، انرژی جوشان، هوش تیز و اعتقاد راسخش براه حزب،

شاخص‌های او بعنوان رزمنده و انسان بود. اینک در میان ما نیست. همه کسانی که رفیق محمد رضا قده‌و را می‌شناختند، نمیتواند این خبر دردناک را با اندوهی ژرف تلقی نکنند. رفیق محمد رضا قده‌و دریک خانواده روحانی، در اراک (کزاز)، پا به جهان نهاد. پس از اتمام تحصیلات مذهبی در حوزه علمیه قم به تهران آمد و با موفقیت تحصیلات خویش را در دبیرستان و دانشسرایعالی به پایان رساند.

وی از همان اول جوانی‌گام در میدان مبارزه نهاد و از یاران و هم‌زمان ایرانی بود. تحت رهبری او، اعتصاب دانشسرایعالی، که نخستین اعتصاب در محیط نو بنیاد دانشگاهی دردوران رضاهلوی بود، تحقق یافت. رفیق قده‌و به‌مراه ایرانی، در سال ۱۳۱۶ سمسری، در جمع ۵۳ نفر، زندانی شد و پس از سقوط رژیم استبدادی رضاشاه، مانند یاران دیگر خود، از زندان رهائی یافت.

پس از رهائی از زندان، رفیق قده‌و، بمثابه دبیر مشغول کار شد و پیوسته در گسترش مبارزه فرهنگیان نقش چشمگیری داشت. پس از چندی به صفوف حزب توده ایران پیوست و از آن پس، تمام انرژی جوشان و خرد سیاسی خویشرا، تا آخرین دم زندگی، وقف راه حزب ساخت.

در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، رفیق فقید دبیر جمعیت ملی مبارزه با استعمار بود. وی فعالیت پرشوری در دفاع از صلح داشت و تا آخر عمر عضو شورای جهانی صلح بود پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، رفیق قده‌و، بطور غیابی، بعلت دفاع از شعار جمهوری، محکوم به اعدام شد.

دردوران طولانی مهاجرت، رفیق قده‌و، مانند دیگر هم‌زمان، دمی از پای ننشست و با فعالیت وسیع سیاسی و مطبوعاتی و سازمانی، برای روشن نگاه داشتن اجاق و چراغ حزب و اقیاء رژیم ددمنش محمد رضا پهلوی بجان کوشید. در این دوران رفیق قده‌و یک رشته مقالات سودمند در مطبوعات نشر داد، که گزیده‌هائی از آن، بنا به تصمیم رهبری حزب، نشر خواهد یافت. رفیق فقید در مبارزات دشوار حزب، پیوسته در مواضع اصولی درست قرار داشت و از این مواضع با هیجان و جسارت مدافعه کرد.

رفیق قده‌و، در پلنوم هفتم کمیته مرکزی، بعضویت کمیته مرکزی حزب توده ایران انتخاب گردید و سپس بمقام عضویت هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب، که بالاترین مقام رهبری است، رسید و در اید مقام پیوسته وظایف سنگین را با موفقیت و صمیمیت اجراء کرد.

در دوران مهاجرت، رفیق قده‌و بموازات فعالیت حزبی و اجتماعی، استاد زبان فارسی در دانشگاه‌ها له بود و در ترتیب گروه کثیری از جوانان آلمانی در زمینه پارسای آموزشی بنحو ثمر بخشی کوشید.

رفیق محمد رضا قده‌و شور انقلابی و زندگی دشوار و پرتعب یک مبارز، زندان، مهاجرت و خطرهای گوناگون ناشی از نبرد انقلابی را بریک گذران آرام وعادی ترجیح داد.

وی در زمینه شعر کلاسیک، از چکامه و غزل، دارای قریحه قابل ملاحظه بود. روحیه سرشار و سخنان طنزآمیزش پیوسته محیطی پر از شادی میآفرید. تا آخرین دم زندگی، روح جوانی و چالاکی و شوخ طبعی او را ترك نگفت. خویشان و دوستان و همزمانش از او خاطرات فراوان دارند.

پس از انقلاب پیروزمند مردم ایران، رفیق قدوه بایران آمد و در فعالیت حزب و رهبری آن شرکت جست. او برای شرکت در جلسه شورای جهانی صلح به خارج رفت و در جریان این مأموریت، مرگ نابهنگام او را از صفوف حزب برکنار و به تشخیص پزشکان علت درگذشت رفیق ارجند ما، سرطان سریع التاثير ریه بود. مرگ روز ۵ شنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۵۸، در بیمارستانی در شهر هاله، چشمان رفیق ما را برای همیشه فرو بست. خاطره روشن و تابناک رفیق ارجمند قدوه را همزمان، دوستان و خویشانش هرگز فراموش نمیکنند. نام وی در دفتر رزمندگان راه استقلال، آزادی و ترقی میهن عزیز ما ایران تا ابد جاوید خواهد ماند. حزب توده ایران ویرا از فرزندان راستین خود میشمرد و یادش را گرامی میدارد.

مجلس یاد بود رفیق فقید بشکل رسمی از جانب رهبری حزب برگزار گردید. کمیته مرکزی حزب توده ایران به تمام بازماندگان آن رفیق فقید و بهمه رفقای حزبی، در گذشت رفیق ارجمند قدوه را تسلیت میگوید.

کمیته مرکزی حزب توده ایران، شنبه ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۸

سیوری از مشروطه سلطنتی تا جمهوری اسلامی

رژیم پهلوی، روز ۱۴ مرداد، در عمارت «بهارستان»، «جشن مشروطیت» برپا می‌ساخت. این همان رژیمی بود که با کودتای حوت ۱۲۹۹، و پمدها، با کودتای مرداد ۱۳۳۲، هرگونه اثری از رژیم مشروطه را، با کین و گستاخی، لگدکوب ساخته بود و به متن قانون اساسی، در جهت احیاء و تحکیم استبداد سلطنتی دستبردهای عدیده زده بود. محمد رضا پهلوی چندی پیش از سقوط ننگینش گفت که قانون اساسی ایران تقلید کورکورانه‌ای از قانون اساسی بلژیک است و بدرد ما نمی‌خورد و باید عوض شود، ولی همین کارشناس «سر خم کردن در برابر طوفان»، وقتی در فاز اول انقلاب اخیر مردم ایران به مخمصه افتاد، مدعی شد که پیام انقلابی خلق را شنیده و از این پس به‌مر قانون اساسی رفتار خواهد کرد! ولی از بخت بد او مردم بیدارتر از آن بودند که با این نغمه‌های ناساز، بخواب روند. انقلاب خلق و در پیشاپیش آن خمینی، تخت و بخت یکی از تباه‌ترین و ستمکارترین رژیم‌های جهان و تاریخ را، در برابر نگاه سرشار از آفرین و بهت جهانیان، روفتند.

عبرت‌انگیز است.

ما در نیمه اول سده بیستم، در آسیا حتی پیش از خلق‌های بزرگی مانند هندوها و چینی‌ها، طی پنجسال متمادی، با سرسختی علیه استبداد قاجار، دست‌بانقلاب زدیم و توانستیم شاه مستبد را برانیم. ولی بعلمی که جای ذکر آن در این مختصر نیست به هدف‌های خود: استقلال واقعی و دموکراسی اجتماعی، دست نیافتیم.

در نیمه دوم سده بیستم، این بار بدنبال بسیاری از خلق‌های دیگر «جهان سوم»، یکبار دیگر دست‌بانقلاب زدیم و بار دیگر توانستیم شاه مستبد را، علی‌رغم تکیه‌گاه‌های نیرومندش، برانیم. این بار نو می‌نویسیم که بمرادهای تاریخی خود دست یابیم. ولی انقلاب ما برای نیل به دموکراسی و استقلال ۷۲ سال ترمز شد.

بین این دو انقلاب آغاز و پایان قرن همانندی‌هایی هست. آنجا، مردم، از استبداد جباری خونخوار و فرومایه، بنام محمد علی میرزا قاجار، که از استعمار روس و انگلیس مدد می‌گرفت^۱ بجان آمده بودند، اینجا علیه استبداد جباری خونخوارتر و فرومایه‌تر، بنام محمد رضا پهلوی که به سیاست نو استعماری امپریالیست‌های امریکا و انگلیس متکی بود، بپا خاستند.

انقلاب مشروطیت دو مرحله مشخص را طی کرد. مرحله اول که در چارچوب خواست عدالت‌خانه و آزادی‌های لیبرالی محدود ماند و سرانجام کودتای غدارانه محمد علی میرزا - لیاخوف آنرا بخون کشید. مرحله دوم که از این چارچوب فراتر رفت و بسوی مطالبات خلقی و دمکراتیک کشیده شد و به پرکت مجاهدان و مبارزان سوسیال دمکرات در آذربایجان، گیلان،

تهران و دیگر نقاط ایران، موفق شد شاه و عمله عکراه‌اش را براند. ولی ضعف و عقب‌ماندگی بافت اجتماعی ایران، تناسب نیروهای «انقلاب و ضدانقلاب» در عرصه جهان و ایران بسود ضد انقلاب، این ظفرمندی درخشان خلق را عملاً و طی زمان بی ثمر ساخت. پی‌گیرترین و پرشورترین انقلابیون مانند ستارخان سردار ملی و حیدر عموغلی و امثال آنها، بدست «رفیقان نیمه راه» نابود شدند. بورژوازی نوحاسته و ناتوان با اشرافیت متفرعن جبهه‌پوش در زیر پرچم شاه و استعمار سازش کردند. شمایل مضحکی از مشروطیت ایجاد شد، که هشت - نه سالی، آنهم بعلت جنگ جهانی و گسرفتاری رقیبان، در ایرانی سرشار از ناامنی، بحران، دغدغه، بی‌ثباتی، قحطی، تصادم، دوام آورد. وقتی انقلاب اکتبر رقیب تساری را از صحنه خارج ساخت و انگلیس فاتح شماره اول جنگ شد، این شمایل را با کودتای سید ضیاء - رضاخان درهم کوبیدند و استبداد سلطنتی، این بار زیر پرچم حمایت لندن و با چهره «تجدد» احیاء شد.

سلسله پهلوی ۵۸ سال دوام آورد. جنگ دوم جهانی، چندسالی (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) وقفه‌ای در سیطره دربار دست نشانده، به شکل فوق‌العاده نسبی، برقرار کرد، ولی سرانجام کودتای ساخته «سیاه» این قدرت مطلقه را این بار خونین‌تر، پلیدتر و عوامفریب‌تر، احیاء نمود. نقشی که امپریالیسم جهانی بخانواده پهلوی اعطاء کرده بود عبارت بود از ترمز رشد جامعه ما و انداختن آن در جاده یک رشد سرمایه‌داری وابسته و مصرفی، اجراء نقش ژاندارم منطقه و پایگاه علیه اتحاد شوروی، دلالتی اسلحه‌ها رها کردن منابع نفت به تاراج امپریالیسم، سرکوب اندیشه‌ها و جنبش‌های مترقی بویژه سوسیالیسم. امپریالیسم بپاداش اینهمه خدمات، دست خاندان پهلوی را باز گذاشت تا بتواند از پسمانده غارت‌اوه آنچه می‌تواند به‌یفا برده‌مانند شغالی که بر پسمانده شیر حق شکمبارگی دارد. طی این ۵۸ سال که نظام سرمایه‌داری وابسته جای نظام سنتی و نیمه فئودالی گذشته را گرفت، تقلیدگرایی ناسالم در تمدن و شیوه زندگی از جوامع سرمایه‌داری غرب، جای اسلوب سالم اکتساب فرهنگ و تمدن امروزین را گرفت. و در جامعه آنچنان معضلاتی پدید آمد، آنچنان گره‌های کور بسته شد که مدتها برای حل آنها لازم است و هریک آستان پی آمدهای بسیار است. هنوز در کشور ما مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله حقوق دمکراتیک زحمتکشان چشم براه حل است.

سرانجام، بار دیگر جانها از دست ستمگران سلسله پهلوی بلب رسید، انقلابی پرتوان و همه‌گیر در گرفت و مرده ریگ شوم چندین هزار ساله سلطنت استبدادی را واژگون ساخت. اکنون تناسب نیروها بین انقلاب و ضد انقلاب در صحنه جهان و ایران و رشد بافت اجتماعی مابینحوی است که زمینه برای پیروزی نهائی انقلاب در قیاس با انقلاب پیشین به‌مراتب فراهم‌تر است ولی خطر نیز کم نیست. ضد انقلاب برهبری امپریالیسم هنوز قادر است ضربات سنگینی وارد کند. نیمه راهان پیمان شکن کم‌نیش‌تند، هشیاری سرسختی، تدبیر و نبرد لازم است تا این قصه پایان دلاویزی برسد.

۱. ط. مرداد ۱۳۵۸

۱. پس از قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۹ تقسیم ایران بین روسیه تساری و امپراطوری انگلیس (بعلت ترس از رقابت آلمان قیصری) انگلیس تاکتیک ضدانقلابی خود را با جدیت تمام تعقیب کرد و مغالظه باولیبیرالها را کنار گذاشت. پس از انقلاب اکتبر، انگلیس خود استبداد سلطنتی پهلوی دست نشانده خود را در ایران پدید آورد.

نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع

ر. نامور

سیری در برخی اندیشه‌های شادروان علی شریعتی

مارکسیسم و بینش مارکسیستی در آغاز پیدایش خود خشم و کینه‌ی تسکین ناپذیر طبقات ستمگر را علیه خود برانگیخت و با گذشت زمان این کین‌توزی در ابعاد مختلف گسترش یافت، تا امروز و روزگار ماکه از تمام وسائلی که خدایان زر و زور، استعمارگران و برده‌کنندگان ملت‌ها در اختیار دارند، برای بی‌اعتبار ساختن مارکسیسم استفاده می‌شود. جهان خواران و طبقات تاراج‌گرونیروهای سیاه در تمام جوامع سرمایه‌داری در سیمای مارکسیسم جازم‌ترین، مصمم‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین خصم خود را باز شناخته‌اند و بهمین جهت عمده نیروهای مادی و معنوی خود را برای مقابله با آن تجهیز کرده و میکنند.

معارضه با مارکسیسم بطور کلی در دو عرصه مختلف ولی بطور ریشه‌ای، در ارتباط با هم صورت‌پذیر می‌شود. در عرصه زور و شمشیر و در عرصه ایده‌ئولوژیک.

در عرصه زور چنانکه مردم ساواک زده‌ی ایران با اعماق وجود خویش آنرا درک می‌کنند، از حربه‌ی زور و اختناق و فشار استفاده می‌شود. زورمندان و راهزنان بین‌المللی این حربه را نه علیه مارکسیستها تنها، بلکه علیه مجموعه‌ی اپوزیسیون و رزمندگانی که برای اعاده‌ی حیثیت انسانی به انسانها و نجات توده‌های زحمتکش و اسیر از قید اسارت مادی و معنوی دست بمبارزه بزنند، بکار برده و می‌برند. این قدرتمندان برای سرکوب و بزانو درآوردن مبارزان، خشن‌ترین و دد منشانه‌ترین اسلوبهای اعمال فشار را بکار می‌گیرند تا شاید بتوانند خدمتگذاران توده‌های زحمتکش و مؤمنین به بینش بشر دوستانه مارکسیستی و یا هر بینش انسانی دیگری را از سر راه خود برکنار کنند. شکار انسانها، کشاندن آنها به سلولهای تیره و غمناک زندانها، شکنجه‌دادن آنها با استفاده از شیطان‌ترین وسائل و بدست منحرفین روانی مبتلا به بیماری آدم‌کشی و دیگر آزاری، و آزمودن قدرت اخلاقی و وجدانی شریف‌ترین مبارزان در سهمگین‌ترین کوره‌های آزمایش‌بامید و اداساختن آنها به تصدیق و تأیید حقانیت قدرت قدرتمندان جزء اسلوب کار متجاوزین به حقوق جامعه است.

بموازات معارضه باشمشیر و آتش، در عرصه ایده‌ئولوژیک نیز تا آنجا که توانسته‌اند به‌صاف آرائی پرداخته‌اند. در کنار دژخیمان و زندانبانان و شکنجه‌گران، اردوی عظیم و مجهزی از بزرگان و فیسوفان، استادان، متخصصین، ایده‌ئولوگها و صاحب نظران وابسته بخود را بحیدان اعزام داشته‌اند تا مارکسسزم را تحریف، مسخ و مشله‌کنند و منظری بزشتی باطن سیاه خود از آن ترسیم نمایند و بر آن مهر باطله بزنند، باشد که با این تقلبات آنرا بی اعتبار و خاطر خدایان زور و زر را از این رهگذر حتی المقدر آسوده سازند. می‌بینیم که علم و دانش نیز به‌مزدوری گرفته می‌شود و بدینسان دانش بدو گونگی می‌گراید و جنبه‌ی طبقاتی پیدا می‌کند تا آنجا که بقول لنین اگر ممکن می‌بود حتی از ریاضیات بسود حفظ امتیازات طبقات فرمانروا و ممتاز استفاده شود، ما هم اکنون با دو گونه اصول ریاضی مواجه می‌بودیم. همان کاری که در عرصه علوم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی انجام شده است.

در زمینه ایده‌ئولوژی حربه‌ای که از طرف علاقمندان بحفظ نظم موجود در جامعه‌های طبقاتی علیه منادیان نظم نوین در سراسر طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته، حربه دین بود که بطور اخص علیه بینش مارکسیستی بکار گرفته شده و در ارتباط با کاشور ما، اسلام، که مورد بحث ما در این مقاله است. زیرا همانطور که علم و دانش در جوامع طبقاتی بنا-گزیر جنبه‌ی طبقاتی بخود می‌گیرد بطور کلی دین و حتی مذاهب منشعب از یک دین واحد بهمین سرنوشت دچارند. این مسئله‌ای است که پیروان «بینش توحیدی» در ایران توجه کافی به آن نشان داده‌اند. زنده یاد دکتر علی شریعتی از بنیان‌گذاران مکتب توحید، با ژرف‌اندیشی خاص خود در این زمینه در اثر جالب خود «مذهب علیه مذهب» می‌نویسد: «در طول تاریخ در شکل‌های مختلف، ولی در حقیقت واحد، دو تا مذهب بوده که با هم در جدال و کشمکش بوده‌اند. دو مذهب نه تنها با هم اختلاف دارند بلکه با هم می‌جنگند.»^۱

وی مظهر یکی از این دو مذهب را در روحانی نمایان ریاکار، در بلعم با عورهای زمان موسی و در فریسیان «که معتقدان و ادامه‌دهندگان و متولیان دین شرک در برابر عیسی و پیروانش بودند»^۲ و در شریح قاضی‌ها و صحنه‌گذاران بر حکومت بنی‌امیه می‌جوید و تأکید می‌کند که «در برابر علی و نهضتی که روح اسلام را ادامه می‌داد و می‌خواست ادامه بدهد» کفر و بی‌خدائی و عدم اعتقاد بمذهب نبود که قد علم کرد، بلکه «اعتقاد به یکتو مذهب در برابر این مذهب بود که جنگ بنی‌امیه و علی، جنگ بنی‌عباس و خاندان پیغمبر را بوجود آورد.»^۳ و بنا بر تصریح خود وی این دو گونگی یک مذهب واحد از آنجا ناشی می‌شود که «جامعه‌های بشری تقسیم می‌شوند بشریف و غیر شریف، آقا و برده، محروم و بهره‌کش، حاکم و محکوم، اسیر و آزاد.»^۴ و مذهب شرک، مذهبی است در خدمت اشراف و طبقات جابر و صاحب امتیاز که «رسالت حفظ این وضع را بعهد گرفته، کارش این بوده که مردم را تسلیم و قانع کند که آنچه پیش آمده خواست خدا بوده است.»^۵ و یا بنا به تعبیر مهندس بازرگان در کتاب «مرزبین دین و سیاست»، آن اسلامی که در آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم، اولی الامر را علیرغم هر گونه فسق و فجور و کفر و ظلم، به شخص خلیفه و عمال خلیفه تعبیر و تطبیق نماید و اطاعت کورکورانه کند.»^۶

بطور عمده همین روی سکه از مذهب است که مروجین جهل و تباهی و پاسداران وضع موجود در جوامع طبقاتی، وضعی که پایه آن بر حفظ امتیازات طبقات ستمگر حاکمه بزیان اکثریت عظیم زحمتکش و مستضعفین استوار شده و سلطه جهانخواران بر کشورهای رشد یافته را علیرغم تمام فجایع و مصائب ناشی از آن صحنه می گذارد، می کوشند تا در نقطه‌ی مقابل مارکسیسم قرار دهند و درگیری بین آنها را بعنوان درگیری بین «دین و مارکسیسم» سبب شوند. از آغاز پیدایش مارکسیسم، کوشیده‌اند تا پیروان آنرا با عناوین «لامذهب»، «فاسدکننده‌ی جامعه و دین»، «خطر بزرگ برای آنچه اخلاقی و معنوی است» از میدان بدرکنند: و از چند سال بازافتراات دیگری، افترای «بی وطنی»، «اجنبی پرستی»، «وابسته» و امثال اینها به قاموس دشنامهای کهنه اضافه شده است.

باید توجه داشت که نه تنها از زمان مارکس، بلکه از قرن‌ها و قرن‌ها پیش از آن مذاهب رسمی بمشابه مدافعان نظامهای رسمی، هر قدر این نظامها ضد بشری و تبهکارانه و جبارانه بوده‌اند در تاریخ جلوه گر شده‌اند: از زمانهای بسیار قدیم بین خدایان زور و زر و طبقات فرمانروا و جباران تاریخ و مذهبی که به تعبیر دکتر شریعتی باید از آنها بعنوان «مذهب شرک» یاد کرد یکنوع عقد اتحاد تدوین و نوشته نشده اما مفهومی برای دفاع مشترک و متقابل وجود داشته که بموجب آن این طبقات از طرف منادیان شرک و یا مذهب رسمی حمایت شده‌اند و متقابلاً از تمام امتیازات متولیان دین حمایت می کرده‌اند. فجایع قرون وسطی و جنایتهای لرزاننده‌ی محاکم تفتیش عقاید و صدور احکام زنده سوزاندن دانشمندان راستین از طرف جانشینان مسیح، همه از این اتحاد نامیمون سرچشمه گرفته است.

این وضع از طرف عده‌ای از دانشمندان وابسته به مردم و باصطلاح کنونی «متعهد» که نمی‌توانستند تماشاگر بیطرف اسارت اکثریت در دست اقلیت امیرکننده باشند بدون واکنش نمانده است. عناصر بشردوست، حامیان حق و عدالت، دشمنان امتیازات بی حساب اقلیت حاکم، و پیروان سوسیالیسم تخیلی در قیافه‌ی مذهبی که بطور رسمی با آن روبرو بوده‌اند پایه و مایه‌ای یافته‌اند برای عقب‌نگه داشتن جوامع بشری و ابدی کردن اسارت اکثریت و آقائی و فرمانروایی اقلیت. و باینجهت بامذهب صلابی نبرد در داده و در تاریخ بعنوان «ضد مذهب» شناخته شده‌اند. نبرد آنها علیه مذاهب قشری رسمی بالملازمه با لفافه‌ای از قشریت که در بسیاری از موارد خالی تعصب نبوده، پوشیده شده، و در حقیقت تلاش اکثر آنها این بوده است تا با انتقاد شدید از مذهب، به حملات پاسداران محافظه کار جامعه که در جامعه‌ی مذهب عمل می کرده‌اند، پاسخ گویند.

چنین بوده است راهی که این بشردوستان و منادیان عدل و آزادی برای رهائی ستمکشان از قید ستم طبقاتی برگزیده‌اند.

دکتر شریعتی در اثر خود «مذهب علیه مذهب» بارها باین مطلب توجه کامل نشان

می‌دهد، و بجای محکوم ساختن متعصبانه و یک جانبه‌ی این گروه ضد مذهب، و تکفیر آنها، باروشن بینی خاص خویش میکوشد تا توجیه مخالفت آنها را با مذهب در متن تاریخ بجوید. وی می‌نویسد:

«روشنفکران قرن ۱۷ و ۱۸ عصر جدید که با دین مبارزه کردند، مخالفت کردند، و با این دینی که عامل پریشانی و بدبختی مردم و تثبیت اسارت و ذلت و ضعف و بی‌مسئولیتی مردم و حافظ تبعیض نژادی و طبقاتی و گروهی در جامعه‌ی بشر بوده، مبارزه کردند حق داشتند، و قضاوتشان که دین با پیشرفت و ترقی و آزادی بشری و برابری مخالف است راست بود، و تجربه هم بعدها نشان داد که قضاوت آنها وقتی دین را کنار زدند درست بوده است.»^۷

وباز در جای دیگر:

«این حرف که در قرن نوزدهم گفته شد که دین تریاک توده‌ها است تا توده‌ها بنام امید، امید بعد از مرگ، محرومیت و بدبختیشان را در این دنیا تحمل کنند، تریاک توده‌ها است تا مردم اعتقاد باین داشته باشند که آنچه پیش می‌آید در دست خدا است، و هر گونه کوشش برای تغییر وضع، برای بهبود وضع مردم، مخالف با اراده‌ی پروردگار میباشد راست است. راست است که علمای قرآن هیچ‌دهم و نوزدهم گفتند دین زائیده‌ی جهل مردم از علل علمی است؛ راست است اینکه گفتند دین زاینده‌ی ترس موهوم مردم است، و اینکه گفتند دین زائیده‌ی تبعیض و مالکیت و محرومیت دوره‌ی فئودالی است.»^۸

ولی بلافاصله این پرسش برای او مطرح میشود: کدام دین؟ زیرا وی چنانکه دیدیم بدو گونگی دین معتقد است که در آخرین تحلیل واقعیت طبقاتی بودن دین از آن مستفاد می‌شود و خود شادروان شریعتی بدان بی‌توجه نمانده است. وی بدو دین که بگفته خود او در طول تاریخ در برابر هم قرار داشته و با هم در جنگ و ستیز بوده‌اند، یا بعبارت دقیق‌تر بدو جنبه یا دو صورت از دین اعتقاد دارد و دین توحید را بمثابة دین راستین، دین متعلق به مردم و مدافع طبقات مستضعف، در برابر دین شرك که از آن طبقات ممتاز بوده است قرار می‌دهد و پاسخ وی به پرسش «کدام دین» اینست: «دین شرك»، و تصریح می‌کند:

«ریشه‌ی این دین، دین شرك، اقتصاد است؛ ریشه‌اش مالکیت اقلیتی و محرومیت اکثریتی می‌باشد. همین عامل اقتصادی و برتری طلبی است که بر نگهداری و توجیه خودش و ابدی شدن سیستم زندگی خودش به دین احتیاج دارد. چه عاملی محکم‌تر از اینکه فرد خود بخود به مدل خود قانع شود؟ برای همین اجراء و تحقق این امر بعهدگی دین شرك گذاشته شده و این دین بوده که همواره توجیه‌کننده‌ی وضع موجود بوده... عوامل دین شرك همانطور که ضد مذهبی‌ها می‌گویند عبارت بوده است از جهل و تبعیض و مالکیت و ترجیح طبقه‌ای بر طبقه‌ی دیگر. اینها، یعنی قول ضد مذهبی راست است، و راست است که این دین تریاک توده‌های مردم بوده است تا مردم را بدلت و بدبختی و بیچارگی و جهل و به

توقفی که دچارش هستند، و به سرنوشت شومی که خودشان، اجدادشان، اخلاقشان، دچار بوده هستند و خواهند بود، تسلیم درونی و اعتقادی.»^۹

*

مارکس نخستین متفکری بود که به نواقص سوسیالیسم آخیلی که همه جا در زمینه تجزیهات ماوراء طبقاتی دور می‌زد، پی‌برد و با روشن کردن پایه‌های طبقاتی مبارزات اجتماعی، سوسیالیسم را بمثابة راه روشن آینده تمامی بشریت بر اساس موازین علمی قرار داد. برای مارکس نیز مانند هر متفکر زمان مسالهی مذهب در رابطه‌اش با آزادی طبقات ستم‌کش و پایان دادن بمظالم اقتصادی و اجتماعی مطرح بوده است. اما مارکس، برخلاف منتقدان دین که فقط جنبه ارتجاعی «مذهب طبقات ممتاز» (و باصطلاح دکتر شریعتی «مذهب شرک») مورد توجه آنها بود، مطلب را بطور جامد و یکطرفه در نظر نگرفته است.

شادروان شریعتی آنجا که از افراد ضد مذهب صحبت میکند، به اشتباه آنها در قضاوت یکجانبه کردن راجع بمذهب با توجه به جنبه ارتجاعی آن، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این روشنفکران آزادیخواه که برای نجات و آزادی مردم از این خرافات و از این عوامل ذلت و از این سم تخدیرکننده که بنام دین ساخته بودند و همیشه می‌ساختند... مبارزه می‌کردند، اشتباهشان اشتباهی بود که ما متدینین هم توی ذهنمان است و آن اینکه: آنچه را که در تاریخ به نام دین و پرستش و بنام معبد و بنام جهاد، بنام جنگ مقدس، جهاد صلیبی، جهاد اسلامی می‌دیدند، اینها را مذهب می‌دانستند. ما هم همین خیال را می‌کردیم. در حالی که همانطور که گفتم اسلام يك نظر انقلابی دارد... و معتقد است که آن دین حق، و آن «ولی دین» در آینده تحقق پیدا خواهد کرد و هیچکدام از اینها را که بصورت توحید بر مردم در شرق و غرب در تاریخ حکومت کردند قبول ندارد، که همه اینها همان مذهب شرک بوده است. اما مذهبی که پیامبران ما برای کوبیدن و نابودی اینها بعثتشان را آغاز کردند و پیروزی با آنها بود، و مسئولیت ما از اینجا شروع می‌شود، مذهبی است که در آن مسئولیت انسان روشنفکر و آزادیخواه مانند مسئولیت همین پیامبران دین است.»^{۱۰}

این درست است که بسیاری از روشنفکران و روشنگران دوران ماقبل مارکس دین را تنها در محدوده‌ای در نظر گرفته‌اند که از آن بعنوان «دین شرک» یاد شده است. و این نیز درست است که مارکس درست با توجه به همین جنبه از دین آنرا تریاک توده‌ها خوانده است. ولی خطا است اگر تصور کنیم که او و دیگر کلاسیکهای مارکسیسم در آن محدوده متوقف مانده‌اند. آنها هیچگاه در این زمینه بطور جامد نیندیشیده و موضوع را یکجانبه در نظر نگرفته‌اند. مارکس در محدوده‌ی ضد مذهبی قشریون ضد مذهب درجا نمی‌زند و موضوع را اولاً نه در مجرای ضد مذهبی، بلکه در مجرای غیر مذهبی در نظر می‌گیرد و دوم آنکه او و دیگر کلاسیکهای مارکسیسم به جنبه‌ی مترقی مذهب بی‌توجه نمانده‌اند و بخصوص

بر روی این واقعیت انگشت می‌گذارد که اگر از يك سمت مذهب توجه‌کننده‌ی امتیازات طبقات ستمگر بوده است، اما در عین حال همین مذهب در زمینه جهات مثبت خود به پرچم مبارزه‌ی ستمکشان در نبرد علیه ستمگران و غاصبین حقوق مردم مبدل شده است.

انگلس به این نکته توجه کافی نشان می‌دهد که اتحاد مذهبیون مرتجع با صاحبان قدرت و ثروت، و این واقعیت که در یکی مذهبیون مدافع امتیازات طبقاتی ستمگران و و تخدیرکننده فکر ستمکشان بوده‌اند، نباید ما را از توجه بجانب دیگر موضوع باز دارد. وی تصریح می‌کند که انقلابها و قیامها در قرون وسطی غالباً در زیر پرچم اندیشه‌های مذهبی انجام گرفته است. از آن جمله می‌توان گفت که نبرد بین مسلمانان صدر اسلام با حکومت‌های اشرافی (و از آن جمله حکومت اشرافی ساسانی در ایران) مبین این نقش مترقی است که مذهب بطور عینی ایفا می‌کند.

جامعه‌ی بسته‌ی دوران ساسانی مقبره تنک طبقات کثیر مردم ستمکش بود که در درون این گور تاریک میبایست با فلاکتهای بی‌پایان خود درهم پیچند و مفری برای خود بجویند. جامعه به چهار طبقه‌ی عمده تقسیم میشد. هیچ عضوی از اعضای يك طبقه مادون ماذون نبود سد طبقاتی را بشکند و در بین طبقه‌ی بالاتر از خود ظاهر شود.

هیولای پرمخافت اشرافیت برگرده‌ی توده‌های ستمکش و بی‌پناه فشاری سهمگین و کشنده وارد میساخت: درحالی که يك اقلیت کوچک مرکب از درباریان و روحانیون غرق در ناز و نعمت و عیش و عشرت بودند. این توده‌ها از گرسنگی رنج میبردند. تازیانہ عدل نوشیروانی بر پشت هر معترضی فرود می‌آمد و در يك شب هزاران تن از مخالفین نظام فاسد سلطنتی و حکومت بلامنازع مؤبدان اشرافی را بنام «بددین» زنده‌بگور می‌کردند. و آنگاه که مضمون رسالت پیامبر اسلام بر این توده‌های محروم و بدون حق و اسیر، آشکار گردید و پیام برادری مؤمنان به دین اسلام از هر قوم و از هر طبقه اجتماعی بر آنها ابلاغ شد و در محیط مختنق کشور منعکس گردید، آنگاه که این اندیشه در بین آنها رسوخ یافت که در عربستان آنچنان نظامی حاکم شده است که بین مؤمنین از سیدقربشی گرفته تا بنده حبشی امتیازی قائل نیست و ضابطه و ملاک در نظر آن جوهر والای انسانی است و نه انتسابات خانوادگی، قومی، و ملی، آنگاه بود که این جامعه سخت‌بتکان آمد: ستمکشان یا مستقیماً علیه حکومت اشرافی ساسانی قیام کردند و یا هیچگونه تمایلی به مقابله با اعراب که خود را حامل پیام پیامبر معرفی می‌کردند از خود نشان ندادند و نخواستند در برابر آئینی که آنرا مبشر عدل و داد می‌دانستند از حکومت جبار و سفاک و مستبد دفاع کنند. درحقیقت آنچه پیروزی برق‌آسای مثنی عرب بادیه نشین را که جزشتران و اسبان زیر پای خود و شمشیر کمر خود و ایمانی استوار در قلب خود مالک هیچ چیز دیگری نبودند، بر یکی از مقتدرترین و ثروتمندترین امپراطوریهای بزرگ جهان تأمین کرد، سرخوردگی و عصیان توده‌های ستمکش این امپراطوری از مظالم بی‌حد و حصر نظام حاکم بود که ستمکشان را وادار

کرد تا آزادی و اعاده‌ی حقوق بشری خود را در پناه آئین نوین شبه جزیره عربستان بچویند. در عرف حکام و ستمگران و برده‌کنندگان توده‌های وسیع مردم این کاری بود خائنانه، و این توده‌ها نیز به وطن‌فروشی و اجنبی‌پرستی متهم شدند. اما چگونه میتوان به حقانیت این اندیشه‌ی سر تا پای شویتیستی معتقد بود و عصیان‌برندگان را علیه برده‌داران و پناه‌جستن آنها را در آغوش آئینی که به آنها وعده عدل و داد و برابری و اعاده حیثیت انسانی آنها را میداد، به‌خیانت و وطن‌فروشی تعبیر کرد و آنها را بسبب تلاش برای پاره کردن زنجیرهای اسارت خود مستحق نکوهش دانست؟ بلکه این پدیده را بمثابه یکی از اشکال ابتدایی بهم پیوستگی سرنوشت طبقات ستمکش در سرزمینهای مختلف تلقی می‌کنیم که در آن زمان تنها در زیر پرچم دین - جنبه‌های انسانی و مثرقی دین - می‌توانست صورت‌پذیر گردد. و اگر این بهم‌پیوستگی نتوانست دیری بپاید و باردیگر جای خود را به تبعیض و برتری-جوئی و حاکمیت اقلیت بر اکثریت داد بدان سبب بود که عامل این بهم‌پیوستگی خود با سرعت در معرض تحول قرار گرفت و بعلت شرایط حاکم بر محیط آن روزگاران که هنوز پایه‌های عینی برای از میان برداشتن اساس ستمگری و بهره‌گیری از ستمکشان و پایان دادن به تبعید و اسارت توده‌های محروم وجود نداشت، این دست‌آوردها نتوانست پایدار بماند و استحکام یابد.

چنانکه گفتیم نقش سازنده‌ی مذهب - گو اینکه به‌علل تاریخی و اجتماعی و شرایط مشخص زمان نتوانسته است پیروزی خود را تثبیت کند و «جامعه بشری» در طول تاریخ تحت تسلط کافران-تعدی‌کنندگان به‌حقوق خلق و اسارت‌گران توده‌های زحمتکش-بوده است، هیچگاه از نظر کلامیکهای مارکسیسم دور نمانده است. بهمین جهت مارکسیست‌ها در هیچ‌زمان همکاری و همراهی معتقدان به دین را برای پایان دادن به جامعه‌های طبقاتی رد نکرده و در موضع ضد دینی قرار نگرفته‌اند.

لنین در اثر خود «در رابطه‌ی حزب طبقه کارگر با مذهب» مینویسد:

«ما نه تنها باید تمام کارگرانی را که به‌خدا باور دارند به حزب بپذیریم، بلکه باید آنها را به حزب جلب‌نمائیم. تردیدی نیست که ما مخالف کمترین توهینی نسبت به معتقدات مذهبی هستیم. ولی ما کارگران را برای این به حزب جلب می‌کنیم که آنها را یا روح‌برنامه خویش تربیت کنیم... حتی اگر کشیشی بخواهد عضو حزب شود میتواند او را پذیرفت بشرطی که برنامه‌ی حزب را بپذیرد و در راه آن مبارزه کند... اگر معتقدات مذهبی او با برنامه حزب ما تناقضی دارد بگذار این امر وجدانی خود او باشد.»

در جای دیگر لنین تأکید می‌کند:

«پلیس تزاری در تشدید محیط‌ترور و اختناق و خفقان کار را بجائی رسانیده که بخشی از روحانیون را تحت فشار قراردادده است. ما، یعنی کمونیست‌ها اعلام می‌کنیم که از روحانیون در مقابل پلیس حمایت می‌کنیم. بگذار روحانیت هر گونه رابطه‌ی خود را با رژیم خفقان پلیسی قطع کند.»

و نیز:

«ما وظیفه‌ی خود میدانیم بطور مستقیم و صریح اعلام کنیم که سوسیال دموکراسی برای آزادی کامل وجدان مبارزه میکند و بهمه باورهای مذهبی که صادقانه بوده ناشی از زور و فریب نباشد با احترام کامل مینگرد.»

هیچیک از اینها گفته‌ها بدون محتوی و میان تهی نیست. مانور و فریب نیست - و در عین حال چنانکه گروههای چپ رو میخواهند وانمود کنند سازشکاری و دنباله روی نیست. در برنامه‌ی هیچیک از احزاب کمونیست جهان که هدف آن در هم شکستن زنجیر استثمار و بردگی مزدوری و یا مبارزه علیه امپریالیستهای جهانخوار است، به مذهب اعلام جنگ داده نشده است. برعکس در تمام کشورهای سوسیالیستی پیروان مذاهب مختلف، معابد و مساجد و پرستشگاههای خاص خود را دارند. روحانیون که خود را معتقدات دینی خود را در خدمت خلق قرار داده‌اند از آزادی کامل و عطف و خطابه برای نشر اعتقادات دینی برخوردارند.

*

مذهب تشیع از بطن اسلام منبث گردید. جوانه‌های تشیع بمشابه‌ی يك اپوزیسیون مترقی در اسلام از همان آغاز شروع به شکوفه دادن کرد.

چون نوبت خلافت به علی رسید وی در صدد برآمد که سنت پیامبر را از نو برقرار سازد. امام خمینی در اثر خود «ولایت فقیه» تأکید می‌کند که «مقدم بر همه چیز باید به انسان پرداخت. با انحطاط او، زیبایی تمدنها و حتی عظمت ستارگان از میان می‌رود.»^{۱۲}

این انسان که در مرکز هستی قرار دارد در دوران خلافت عثمان ارزش و شرافت انسانی خود را بسود فرمانروایان و صاحبان امتیاز از دست داده بود و علی که بر سریر خلافت قرار گرفت، خواست شرافت انسان را بدو بازگردد.

دوران خلافت علی که این مقام را تنها برای آزاد کردن مسلمانان از قید اسارت پذیرفته بود دوران حاکمیت عدل اسلامی است. علی بر روی همه‌ی امتیازاتی که عثمان به حساب بیت المال برای بستگان خود مقرر داشته بود، خط بطلان کشید. و چون معاویه را برای ولایت شام ناصالح میدید فرمان عزل او را صادر کرد. آنگاه که خیر اندیشان او را از مخالفت با معاویه که در سراسر شامات دارای اقتدار و نفوذی کامل بود بر حذر داشتند وی قاطعانه پاسخ داد: علی کسی نیست که حتی يك لحظه هم ستم و فساد را تحمل کند. وانگاه که سران و سرداران که از خوان یغمای بیت‌المال متنعم بودند دست خود را از تجاوز به حقوق مسلمانان کوتاه دیدند و بر آنها مسلم شد که نمیتوانند علی را با خود دمساز کنند، براهنمائی عمرو عاص و بدست ابن ملجم او را به شهادت رسانیدند و معاویه را که هم خود مسلمانان را می‌چاپید و هم سران و سرداران و طبقات ممتاز را بر مردم چیره می‌ساخت، برمسند خلافت نشانند.

امام خمینی در «ولایت فقیه» مینویسد که معاندین و بنی امیه نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی مستقر شود «در نتیجه اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه‌ی حکومتشان بیشترش با برنامه‌ی اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست بنی امیه و بنی عباس ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد و بصورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و قراغندی مصر درآمد، و در ادوار بعد غالباً به همان شکل غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می‌بینیم...»^{۱۳}

با اینهمه دنباله مبارزه قطع نشد بلکه شدت یافت. بنی امیه به تقلید از سلاطین ساسانی همان بساط مردود سلطنتی را که مجاهدین عرب در ایران برچیده بودند تا بارگاه رفیع عدل و برادری و برابری را برافرازند در مرکز خلافت اسلامی برقرار کردند. بجای معاویه پسرش یزید نه برمسند خلافت، بلکه بر تخت سلطنت جلوس کرد. در دوران این عنصر عیاش و فاسد و مظهر ستمگری و تباهی، دامنه تبعیض و ستم و امتیازات طبقاتی تا بعد تبعیضات نژادی توسعه یافت. مسلمانان عرب خود را عنصری والا تر و برتر از مسلمانان غیر عرب گرفتند و مسلمانان غیر عرب را زیر دست و فرمانبردار خود خواستند. واکنش سخت و شدید بود؛ در داخل، دستگاه حکومتی مواجه با قیام حسینی گردید. حماسه شهادت حسین پر آوازه تر از آنست که بتوان بتوصیف آن کوشید. دکتر شریعتی مینویسد که حسین «با ناتمام گذاشتن مراسم حج که بزرگترین شعائر اسلام است و بزرگترین عبادتی است که با آن میخواند، با ناتمام گذاشتن این سنت میخواهد اعلام کند که: روح از بین رفته، بکالبد معطل نباشید، هدف و جهت نابود شده بیخود نچرخ.»

همان خیر اندیشان که علی، پدر حسین را از درافتادن با معاویه بر حذر داشتند، با و اندرز دادند که علیه پسر معاویه خروج نکنند و الا سر خود را خواهد باخت. و حسین پاسخ معروف خود را میدهد: «لاری الموت الاسعاده و لالاحیاء مع الظالمین الابرما.» و میرود تا برای سرنگون ساختن بساط جور و فساد جهاد کند و در این جهاد خود و یارانش را فدا میکند و اهل بیتش را بدست اسارت میسپارد. و چه نیکو و پرشور مینویسد دکتر شریعتی از قول حسین:

«من آنچه‌ان میمیرم و آنچه‌ان خودم و خانواده‌ام و بچه‌هایم و همه پیوندها و نیازها و خویشاوندان و وابستگی‌هایی که بزندگی دارم در شورانگیزترین حادثه نابود کنم تا اگر نمیتوانم حکومت شرك و دین شرك را در لباس توحید، درهم بشکنم، محکوم کنم.»^{۱۴} و محکوم کرد.

از لحاظ ارتباطات با خارج از جهان عرب، تبعیضات نژادی بخصوص در مورد ایرانیان بشدت بیشتری اعمال میشد. طبقات ستمکش که با میدرهائی از ستم جباران داخلی، و رسیدن بحقوق انسانی به آغوش اسلام پناه برده بودند در اسلام بنی امیه خود را ذلیل و عبید و تحقیر شده می‌یافتند، و متقابلاً برای خود در خاندان علی یارو یاور می‌جستند. تشیع در ایران مبدل شد به پرچم مبارزه علیه ستمگران عرب و خاندان بنی امیه و بعدها

خاندان بنی‌عباس. نهضتها و قیامها علیه سلطهٔ اعراب در زیر پرچم تشیع و بعضاً در زیر رهبری مستقیم علویان صورت پذیر میشد.

صفویه در آغاز سلطنت خود از تشیع برای مقابله با خوند گاران عثمانی استفاده کردند و در زیر این پرچم از توسعه‌ی نفوذ و سلطه‌ی عثمانیها در ایران جلوگیری کردند، گو اینکه خود بعدها احوال آنرا دگرگون ساختند و روحانیت شیعه را مبدل به ثنا خوانان و صحنه‌گذاران به تمام مفاسد سلطنتی خود کردند و در حقیقت بدست جباران طبقه‌ی حاکمه، دوران انحطاطی برای تشیع پیش آمد که دنباله آن تا زمان ما کشیده شد.

*

مکتبی که بیشش توحیدی نام گرفته و امام خمینی رهبر انقلاب ایران یکی از بنیادگذاران فکری آن است، مکتبی است که میکوشد تا خود را با سنتهای اصیل اسلامی، سنتهایی که جبر و فشار و اختناق و تبعیض نژادی و ملی را محکوم میکند، و چون از خدا سخن میگوید تجلی او را در وجود انسان می‌جوید و «فی سبیل‌الله» را با «سبیل الناس» همسنگ میگیرد و مجهز می‌سازد. این مکتب مذهب را در خود مذهب خلاصه نمیداند، همانطور که دعا و عبادت را در خود دعا و عبادت، هنر را در خود هنر، دانش و فلسفه را در خود دانش و فلسفه تمام شده نمی‌شناسد. بلکه همه اینها را در ارتباطشان با انسان، زندگی انسان، و آزادی انسان معتبر میداند. این مکتب به بیان شادروان علی شریعتی خود را دشمن آشتی‌ناپذیر مذهب شرك، یعنی مذهب رسمی قدرتمندان زمان و طبقات حاکمه و صاحب امتیاز، و مبشر مذهب توحید، طرفدار زحمتکشان محروم جهان یا بگفته‌ی طرفداران این مکتب «مستضعفین» معرفی کرده است. باین داوری عادلانه با لحن شاعرانه‌ی دکتر شریعتی در کتاب «حج» در باره طبقات محروم و مستضعف توجه کنید:

«استضعاف! آنچه انسانرا مسخ میکنند و میشکنند، همهٔ امکانات انسانی و همه‌ی قدرت‌های مادی و معنوی آدمی را نابود میکنند، میرباید. استضعاف! کلمه‌ای که همه نظامهای ضد انسانی را و همه عوامل فلج‌کننده‌ی بشری را در خود دارد: استبداد، استعمار، استعباد، استثمار، استثمار... و هر چه از این پس دشمنان مردم اختراع کنند.»^{۱۵}

وی در اسلام هیچگونه توجیهی برای فقر توده‌هایی که اکثریت بزرگ را تشکیل میدهند نمی‌یابد بلکه تأکید میکند «اسلام نه تنها توجیه‌کننده‌ی فقر نیست، بلکه توجیه‌کننده‌ی عدالت و مبارزه با گرسنگی است.»^{۱۶} باینجهت مبارزه با تمام عواملی که برای اکثریت مردم فقر و محرومیت بهار می‌آورد در دستور روز بنیان‌گذاران مکتب توحید قرار گرفت، و در رأس همه مبارزه علیه امپریالیزم امریکا و بهمراه آن مبارزه علیه اساس سلطنت که حتی در شرایط استقلال هم‌مایه بردگی مادی و معنوی توده‌های محروم بوده است تا چه رسد بروزگار ما که مبدل به مخلوق يك سازمان جاسوسی امریکایی شده است.

امام خمینی در اثر مشهور خود «ولایت فقیه» می‌نویسد:

«استعمارگران بدست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند، و بر اثر آن مردم بدو دسته شده‌اند، ظالم و مظلوم... مردم گرسنه و محروم کوشش میکنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد، لیکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائز مانع آنها است.»^{۱۷}

امام در حد موعظه و اندرز و افشاء گری توقف نمی‌کند؛ بلکه مردم را به حرکت و فعالیت و مبارزه‌ی مثبت میخواند و شرکت در این فعالیت را از عمده‌ترین وظایف روحانیت می‌شمارد.

«ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالم باشیم... علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرام‌خوار درناز و نعمت بسر برند.»^{۱۸} طبیعی است که مقصد امام حصر این مطلب فقط در مورد ملل مسلمان نیست بلکه با تعمیم آن در مورد آنچه که خود وی «اقلیتهائی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش، هرزه گرد و فاسدند» مینامد، شامل خلق‌های محروم جهان می‌شود.

و نیز:

«امروز چطور میتوانیم ساکت و بی‌کار بنشینیم و بی‌تیم عده‌ای خائن و حرام‌خوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و ترور سر نیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده‌اند و نمی‌گذارند از حداقل نعمتها استفاده کنند. وظیفه‌ی علمای اسلام و همه‌ی مسلمانان است که باین وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.»^{۱۹} امام در مبحث تحت عنوان «عاشورائی بوجود آورید» به نقطه اوج دعوت خویش برای مبارزه فعال میرسد.

«... من تجربه کرده‌ام. وقتی کلمه‌ای القاء میشد موجی در مردم ایجاد میگردد؛ برای اینکه مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سر نیزه و خفقان نمیتوانند حرفی بزنند، کسی را میخواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید. حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید و آنها را بشور و حرکت در آورید. از مردم کوچه و بازار و از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار، مجاهد بسازید. همه‌ی مردم مجاهد خواهند شد، و همه‌ی اصناف جامعه آماده‌اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند.»^{۲۰}

این دعوت امام بنحو بارزی مؤید نظر حزب ما میتواند باشد که بارها و بارها از دهه‌سال پیش صلا در داد که حماسه کربلا را باید به پرچم مبارزه علیه‌یزید زمان و طاغوت

عصر مبدل کرد و نه بیک وسیله ندمه و زاری!
این دعوت امام در آن شرایط مشخص به ثمر محتوم خود رسید. مذهب که طی قرون متوالی به «مذهب شرك» تبدیل شده بود، نه تنها برای اسیر کردن توده‌ها، بلکه برای توجیه این اسارت، و فرا خواندن اسیران به تسلیم در برابر اسارت خود بمشابه یک سرنوشت آسمانی، اینک به اهرم نیرومندی مبدل شد برای مبارزه قاطع علیه رژیم «طاغوتی»، و با کمک جانبازانهای تمام توده‌های مردم و استفاده از وجود شرایط عینی انقلاب، عاشورائی حماسه آفرین بوجود آورد، و در نتیجه‌ی قیام یکپارچه‌ی این توده‌ها یکی از اهریمنی‌ترین رژیمهای سراسر تاریخ ایران، یکی از مهیب‌ترین نظامهای مسلح سراسر خاورمیانه، قدرتی مجهز به آخرین مخترعات شکنجه و کشتار، و متکی به سراسر اردوگاه امپریالیستی، بزانو درآمد و از هم فرو پاشید و بدین سان به عمر نامیمون نظام سلطنتی چند هزار ساله نقطه پایان گذاشته شد.

*

حزب توده ایران بدون اینکه یک سازمان ضد مذهب، و منکر جنبه‌های مثبت آن، و یا مخالف با استفاده از این جنبه‌ها برای نجات مردم ایران از زنجیر ستم و استبداد و استعمار و استثمار و استحمار باشد، یک جریان مذهبی هم نبوده و نیست. حزب توده ایران حزب توده‌های زحمتکش ایران، و سازمان سیاسی آنها و مجهز به ایده‌ئولوژی مارکس، انگلس و لنین است. زندگی پرماجرا و مشقت بار حزب ما طی چهل و هشت سالی که از عمر آن میگذرد گواه صادق پیگیری حزب ما و وفاداری آن نسبت به آرمان والا و انسانی خود میباشد. حزب ما در تمام مراحل مبارزه خود و در هر حالتی که بسر میبرده است، چه در دوران کوتاه فعالیت علنی خود، چه پس از «غیرقانونی» شدن حزب و تاراج کلوبها و توقیف فعالین آن در سراسر ایران، چه در روزهای تیره و دشوار پس از کودتای ۲۸ مرداد و چه در دوران مهاجرت عده‌ای از رهبران و کادرها، حتی لحظه‌ای از هدف اساسی خود مبتنی بر لزوم دگرگون ساختن بنیادسیاسی و اقتصادی جامعه ایران انصراف حاصل نکرده است. بدون هیچ خودستائی میتوان گفت که هیچ حزب سیاسی دیگری را در ایران نمیتوانید نشان بدهید که علیرغم تمام ضربت‌های هلاکت‌باری که بر آن وارد آمده، با وجود همه تلفاتی که در هر دوره تحمل کرده است، بدینگونه نسبت به اساس آرمان خود وفادار مانده باشد. حزب ما در پیچیده‌ترین کوره راهها، در سهمگین‌ترین شبه‌های ظلمانی جور و بیداد و آدم‌کشی رژیم تبهکار ساقط‌شده، آثار روشنائی آینده‌ی پیروزمند را از کرانه افق ابرآلود و طوفانی تشخیص میداد و در پرتو این چراغ راهنما بدون انحراف از خط‌مشی اصولی خود بسوی صبح روشنائی رهسپار بود.

حزب توده ایران در برنامه خود که در سال ۱۳۵۴ تصویب گردید لزوم قطعی بر انداختن رژیم سلطنتی و دگرگون ساختن جامعه ایران و ایجاد یک جامعه نوین آزاد

از فقر و جهل و اسارت استعماری و بهره‌کشی را بمثابه هدف استراتژیک خود در این مرحله از انقلاب مطرح ساخته و این مرحله را «مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک»، ارزیابی کرده و چنین مینویسد:

«این انقلاب در مرحله کنونی تاریخی رشد جامعه ما یک انقلاب ملی و دموکراتیک است که محتوی آن عبارتست از کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصادی کشور و تأمین استقلال کامل اقتصادی ایران؛ برچیدن بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری و دموکراتیک کردن حیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور.» و بلافاصله توجه میدهد:

«شرط ضرور تحول انقلابی ایران در مرحله کنونی واژگون کردن رژیم فرتوت سلطنتی، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن بحاکمیت سرمایه‌داران بزرگ و زمینداران بزرگ، و انتقال قدرت حاکمه از دست این طبقات بدست طبقات و قشرهای ملی و دموکراتیک، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، پیشه‌وران و کسبه، روشنفکران میهن‌پرست و مترقی و قشرهای ملی و بورژوازی، یعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک است.»

چنانکه میدانیم بعدها حزب توده ایران در مورد عنوان «جمهوری اسلامی» بنظر امام خمینی پیوست و بطور یکپارچه به جمهوری اسلامی رأی داد. البته کسانی میکوشند با حمله از سمت چپ حزب ما را بعلت موافقت با این شعار به «فرصت‌طلبی» و یا «دنباله روی» متهم کنند. چنین نیروهائی آماده‌اند تا بهرحال و بهر تقدیر بهانه‌ای برای بی‌اعتبار ساختن حزب توده ایران بدست آورند، امروز از سمت چپ، و فردا اگر وضع ایجاب کند، همین چپ‌روها حمله را از سمت راست شروع خواهند کرد. درحالی که پذیرش شعار «جمهوری اسلامی» ناشی از توجه واقع‌بینانه حزب ما بچگونگی تکامل عینی انقلاب بزرگ ایران است؛ و در عین حال بدانجهت است که آنچه از نظر ما در درجه اول اهمیت قرار دارد عبارتست از محتوی و نه عنوان. محتوای «جمهوری اسلامی» از جهات کلی با برخی از عمده‌ترین خواستهای حزب ما در این مرحله از انقلاب تطابق دارد و ما دلیلی برای مقابله و مخالفت با آن نمی‌یابیم، و این خود یک امر خلق‌الساعه نیست. پایه این پیوستگی در سالهای اولیه چهل استوار گردید - در سالی که آیت‌اله خمینی علیه تحمیل یکی از ننگین‌ترین قراردادهای قرن اخیر، قرارداد اسارت‌آوری که بموجب آن اصل کاپیتولاسیون در مورد مامورین رنگارنگ امریکائی از طرف رژیم محمد رضائی پذیرفته شد، از داخل ایران صدا یا اعتراض علیه آن بلند کرد.

«رادیوی پیک ایران» که در آن زمان تنها رسانه گروهی اپوزیسیون بود، به‌همراه مطبوعات حزبی علیه این قرارداد دست به تبلیغات افشاء گرانه وسیعی زد. گفتار آیت‌اله خمینی در این زمینه بارها از طرف فرستنده‌ی رادیو پیک ایران پخش شد و در دور افتادترین نقاط بگوش مردم ایران رسید. از همان زمان حزب توده ایران شخصیت یک رهبر روحانی

انقلابی و ضد امپریالیست را در سیمای امام خمینی باز شناخت. هیئت اجرائیه حزب توده ایران در گزارش خود به پلنوم ۱۶ که در اواخر سال ۱۳۵۷ منعقد گردید، در این زمینه چنین گفت:

«مذهب تشیع از لحاظ تاریخی در ایران دارای سنن خلقی و ضد سبطیه خارجی بوده است و در دوره‌های گوناگون مبدل به پرچم معنوی مبارزه برای دفع استیلای نیروهای اشغالگر بیگانه شده است. بسیاری از احکام اجتماعی اسلام بطور عینی بویژه در جریان تکامل فکری اخیر آن، دارای گرایشهای مترقی است و از جهت سمت مطالبات خود با خواست قشرهای وسیع خلق برای آزادی و استقلال ملی و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی مطابقت پیدا میکند. طی ۲۵ سال گذشته روحانیون تنها گروهی بودند که بمراتب بیش از همه گروههای دیگر اجتماعی امکان آنرا داشتند که از راه مساجد و جلسات مذهبی که رژیم جرأت حمله وسیع بآنها را نداشت با مردم تماس برقرار کنند و افکار خود را در میان مردم تبلیغ نمایند. در حالی که حزب توده ایران و سایر سازمانهای سیاسی در موضع شدیدترین اشکال فشار و اختناق قرار داشتند. بدین ترتیب برخی از روحانیون مترقی در تماس با مردم توانستند بسیاری از افکار اجتماعی خود را در جامعه‌ی مذهب عرضه کنند و آنها را در اذهان عمومی رخنه بدهند. گروهی از روحانیون مترقی برهبری آیت‌اله خمینی طی یک دوران طولانی در مواضع ضد رژیم استبدادی شاه و ضد سبطیه‌ی امپریالیزم (که کشور را هر روز بیشتر بجولانگاه غارتگری پایگاه تجاوز نظامی خود مبدل میساخت) قرار گرفتند و در این راه شعارهای خود را که باز تاب خواستهای اکثریت مردم کشور بود مطرح ساختند.»

چنانکه اشاره شد اتخاذ این موضع مترقی و ضد امپریالیستی از همان آغاز مورد استقبال حزب ما قرار گرفت. در روزنامه «مردم» - مورخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «حزب توده‌ی ایران و مذهب» چنین میخوانیم:

«حزب توده‌ی ایران در اثر بینش علمی خود نیک میداند که عقاید مذهبی میتواند نقش‌های مختلفی در ادوار مختلف تاریخ در جامعه ایفا کند. مثلاً میداند که این عقاید در دست عمال رژیم‌های ستمگر میتواند به ابزار تخدیر و برده‌سازی مردم بدل شود. یا بکمک نیروهای دوستانه‌ی خلق میتواند با مردم محرك در جهت ترقی جامعه تبدیل گردد. چنان که مکتب اسلامی موسوم به «بینش توحیدی» یا «تشیع سرخ علوی» در مبارزه با رژیم طاغوتی محمدرضا شاه مخلوع در واقع نیز بچنین اهرمی بدل گردید و موفق شد با ترکیب عاطفه‌ی مذهبی مردم با عاطفه‌ی سیاسی آنان، علیه استبداد و استعمار حرکت پرتوانی بسود جامعه ما ایجاد کند. «حزب توده‌ی ایران نه فقط نفعی ندارد که این روند را نبیند و نشناسد، بلکه برعکس ذینفع است که آنرا بدرستی و تمام کمال ادراک کند. ما بارها در گذشته نوشتیم که به پیدایش بیشترین در اسلام و تشیع که در جهت منافع مردم است تهنیت میگوییم. ما این مطالب را زمانی نوشتیم که این بینش حتی تمام اثرات اجتماعی خود را ظاهر نکرده بود، و این خود

نشانه‌ی دقت و صداقت و بی‌نظری ما در تحلیل مسائل اجتماعی است.»
 ضمن مقاله دیگری در شماره‌ی ۱۲ خرداد ۱۳۵۸ تحت عنوان «سوسیالیسم علمی و بینش توحیدی» چنین می‌خوانیم:

«یکی از ویژگی‌های انقلاب بزرگ ایران نقش برجسته‌ای است که در آن «بینش توحیدی اسلامی» بعنوان یکی از پرچم‌های مهم معنوی جنبش بازی کرده است. تلاش عده‌ای از مسلمانان مترقی و انقلابی، اعم از روحانی و غیر روحانی در پیدایش این بینش و اصول و احکام و استدلالات و هدف آن مؤثر بوده است...»

... بینش توحیدی یک ایده‌ولوژی سیاسی - اجتماعی مبتنی بر اسلام، مبتنی بر قرآن است یا بدیگر سخن از جهت ماهیت خود یک بینش مذهبی است...»

مسلماً ریا کاری خواهد بود اگر با همه استقبال گرمی که ما، از «بینش توحیدی» بمثابة یک جریان مترقی در اسلام بعمل آورده‌ایم چنین وانمود کنیم که گویا بین ما در هیچیک از زمینه‌ها اختلاف نظر وجود ندارد. وقتی ما تصریح می‌کنیم که حزب توده‌ی ایران یک جریان مذهبی نیست، متقابلاً توجه داریم که «بینش توحیدی»، «بینشی است بر پایه مذهب و این واقعیت نمیتواند اختلاف نظرهایی را (اگر نه در زمینه‌ی عملی موضوع، بلکه در زمینه ایده‌ولوژیک) بوجود نیاورد. چنانکه کاملاً پیدا است مقاله حاضر به هیچ روی برای انگشت گذاشتن بر زمینه‌های افتراق فلسفی یا ایده‌ولوژیک نوشته نشده بلکه قصد اساسی و اصلی یافتن زمینه‌های اتحاد و وفاق است که بما امکان وحدت عمل بمنظور حفظ دست‌آوردهای انقلاب و تثبیت و تحکیم آنها را میدهد. با اینهمه برای اینکه تنها نمونه‌ای از این اختلاف برخوردها بدست بدهیم فقط بذكر یک مورد اکتفا می‌ورزیم. زنده یاد دکتر شریعتی که از احترام عمیق ما برخوردار است و نمونه‌های زیادی از نحوه تفکر او را از نظر خوانندگان گذرانیده‌ایم در رساله‌ی «انسان، مارکسیسم، اسلام» ضمن تصویری که از وضع انسان در جوامع سرمایه‌داری ترسیم میکند، مینویسد:

«انسان در میان این سرسام جبری سرعت (ماشینیسم) هر روز محکوم‌تر، غرق‌تر، و از خود بیگانه‌تر میشود، و نه تنها دیگر مجالی برای رشد ارزشهای معنوی و کرامات اخلاقی و طلوع استعدادات قدسی او نیست، بلکه سرانجام غرق شدن در تلاش برای مصرف مادی و مصرف برای تلاش مادی و فرورفتن در یک مسابقه‌ی دیوانه‌وار در تجمل و تقنن، ارزشهای سنتی و اخلاقی ویرا نیز دستخوش تعطیل و زوال کرده است.»

و بلافاصله جامعه سوسیالیستی را نیز مشمول همین حکم شناخته و مینویسد:
 «در جامعه کمونیستی نیز متحنی حرکت اخلاقی انسان اینچنین است. بسیاری از روشنفکران بعلت تضاد سیاسی و اختلاف سیستم اقتصادی میان جامعه‌های کمونیستی و کاپیتالیستی، از نظر انسان‌شناسی و فلسفه‌ی حیات و اومانیسم، حساب جامعه‌های کمونیستی را از جامعه‌های سرمایه‌داری غربی جدا می‌پندارند. در حالی که بروشنی می‌بینیم که جامعه‌های کمونیستی که به میزانی که به مرحله‌ی نسبتاً پیشرفته‌ای از رشد اقتصادی

نائل میشوند، از نظر رفتار اجتماعی، روانشناسی جمعی، جهان‌بینی اندیویدوالیستی، و فلسفه‌ی زندگی و خلق و خوی انسانی شباهت قریبی با انسان بورژوازی غرب می‌یابند، و آنچه امروز بنام فورالیسم، آمبوژوازمان، و حتی لیبرالیسم در جامعه‌های کمونیستی مطرح است جز گرایش بسوی انسان غربی امروز نیست و توجه شدید به مد و لوکس پرستی و تجمل که نه تنها در زندگی‌های فردی، بلکه در سیستم تولید دولتی نیز شیوع یافته است، ناشی از این اصل است که جامعه مارکسیستی و جامعه کاپیتالیستی، عملاً، در آخر امر، یکنوع انسان را ب بازار تاریخ بشری عرضه میکنند.^{۲۱}

خوانندگان مسلماً در طی این مقاله با نظر حزب مادر باره‌ی فقید شهید دکتر شریعتی آشنا شده‌اند. در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد جمع بستنی از این نظریه‌ها به نقل از مقاله‌ی مندرج در روزنامه مردم مورخ ۲۹ اردیبهشت تحت عنوان «یادی از دانشمند شهید دکتر شریعتی» بدست بدهیم:

«در بجهوحه‌ی قدرت پهلوی این دانشمند جوان در حسینیه ارشاد با دادن تعبیری انسان‌گرایانه و مردم‌گرایانه از قرآن و اسلام آنرا بحر به‌ای برای مبارزه بر ضد قدرت سیطره‌مند زمان مبدل کرد و در این راه دچار عذابهای مهیب تا بحد شهادت شد.»

با اینهمه نحوه‌ی برخورد فقید نامبرده نسبت بمارکسیسم، و آنچه در باره‌ی جامعه‌های سوسیالیستی مینویسد جای تأمل بسیار باقی میگذارد. بسیاری از مفاهیمی که وی از مارکسیسم بدست میدهد در اساس خود با مارکسیسم ناسازگار است؛ مطابقتی که وی بین دو سیستم ذاتاً و ماهیتاً متضاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم مشاهده میکند، بطور کلی مبتنی است بر یک برخورد ذهنی که هیچگونه دلیل و حتی قرینه‌ی عینی برای تأیید آن ذکر نشده است. تحلیل مسأله‌ی که در این جا بمثابة‌ی مقوله‌های برابر ذکر شده‌اند محتاج بررسی جداگانه‌ای است که در حوصله مقاله حاضر نمینگند.

همانطور که گفته شده مقاله حاضر نه بمنظور انگشت گذاشتن بر روی نقطه‌های افتراق، بلکه بمنظور یافتن هر چه وسیعتر زمینه‌های اتفاق و وجوه «خویشاوندی» بین اندیشه‌ها و برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حزب توده‌ی ایران و اندیشه‌های مترقی پیروان «مکتب توحید» تدوین شده است. بنا بر این بعنوان نتیجه‌گیری بینیم این نقطه‌های اتفاق و وجوه خویشاوندی را در کجا میتوان یافت و چگونه از آنها برای حفظ و تثبیت دستاوردهای انقلاب بزرگ ایران میتوان و باید استفاده کرد.

امام خمینی در «ولایت فقیه» مینویسند:

«مقدم بر هر چیز باید به انسان پرداخت. با انحطاط اوزیباتی تمدن و عظمت جهان ستارگان از بین میرود.»

زنده یاد شریعتی نیز در همین زمینه میگوید:

«با همه‌ی ابهام علمی‌بی که در باره مفهوم وجودی انسان است و با اینکه هر مکتبی انسان‌را بگونه‌ای تفسیر میکند، در عین حال میتوانیم درباره‌ی انسان بر روی اساسی

ترین مبانی مشترك و مورد اتفاق مكاتب‌های بزرگ علمی، مذهبی و اجتماعی توافق كنیم. مجموعه‌ی این نهادهای انسانی مورد اتفاق را در يك معنی وسعتی میتوان «اومانيسم» نامید، باین معنی كه «مكتبی است كه هدف اساسی خود را نجات و كمال انسان در جهان اعلام ميكند و انسان را موجودی شریف ميشمارد و اصولی كه پیشنهاد ميكند بر پایه پاسخگوئی به نیازهای اصلی است كه نوعیت انسان را تشكيل میدهد.»^{۲۲}

چنین اعتقاد استواری بارزش و كرامت و مقام والای انسان كه معرف روح انسان دوستی ژرف امام خمینی و دكتر شریعتی و دیگر رهبران مكاتب توحیدمیباشد، همانطور كه در روزنامه «مردم» ارگان حزب ما هم آمده است، میتواند پایه فکری و معنوی جالبی برای تنظیم برنامه مشترك اصلاحات اجتماعی، مبارزه برای تعمیق و تحكیم انقلاب، سرکوب ضدانقلاب، «ایجاد جامعه‌ی نوین مبتنی بر قسط و عدل، دفاع از منافع مستضعفین در قبال مستكبرین، رفع تمایزات ناشی از بی عدالتی» قرار گیرد. طرح چنین برنامه مشترك و تأمین وحدت عمل برای انجام و اجرای آن در عین حال هم وظیفه‌ی نیروهای راستین انقلاب، و هم شرط و وسیله‌ی پیروزی بر تمام نیروها و عوامل ضد انقلاب است كه میکوشند خود را جمع آوری و آماده‌ی حمله كنند.

۱. دكتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۷
۲. دكتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۱۴
۳. دكتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۱۵
۴. دكتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۱۹
۵. دكتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۱۹
۶. مهندس بازرگان، مرز بین دین و سیاست، ص ۲۶
۷. دكتر علی شریعتی، مذهب، ضد مذهب، ص ۴۶
۸. دكتر علی شریعتی، مذهب ضد مذهب، ص ۲۳
۹. مذهب علیه مذهب، ص ۲۰ و ۲۱
۱۰. مذهب علیه مذهب، ص ۴۶ و ۴۷
۱۱. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۸۶
۱۲. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۸۹
۱۳. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۴
۱۴. بینش تاریخی شیعه: دكتر شریعتی، ص ۱۳
۱۵. حج، دكتر شریعتی، ص ۱۳۶ - ۴۷
۱۶. تکیه بر مذهب، دكتر شریعتی، ص ۷
۱۷. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۵۸
۱۸. ولایت فقیه امام خمینی ص ۴۷
۱۹. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۴۸
۲۰. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۵۸ - ۱۵۹
۲۱. انسان - مارکسیسم - اسلام دكتر شریعتی ص ۱۳
۲۲. انسان - مارکسیسم - اسلام دكتر شریعتی ص ۳



پرسشها و پاسخها

دنیا به پرسشهای شما پاسخ می گوید.

اگر

در باره مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران؛

در باره رویدادهای مهم جهان؛

در باره ایدئولوژی، استراتژی، تاکتیک، خط مشی سیاسی و اجتماعی حزب

توده ایران؛

پرسشی دارید،

پرسشهای خود را با دنیا در میان بگذارید!

دنیا به پرسشهای شما پاسخ می گوید.

دنیا

با تحلیل های علمی شما را با مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

ایران و جهان آشنا میکند؛

با طرح مسائل **تئوریک** شما را با جهان بینی ها و مسایل ایدئولوژیک آشنایی سازد

و با دانش انقلابی مارکسیسم لنینیسم مجهز می کند؛

با ارائه رهنمودهای حزب **توده ایران**، شمارا برای مبارزه متحد علیه دشمنان داخلی

و خارجی، برای مبارزه پیگیر در راه سازندگی جامعه نوین انقلابی میهنمان یاری

میکند.

دنیا را بخوانید و همه را به خواندن آن فرا خوانید!

پروازی در هوای مرغ آمین

سیاوش کسرائی

نیما برای صعود از پلکان‌های سبزپوش تا ایوان برفپوش دماوند از گذرگاههای هولناکی عبور کرده و به پیری رسیده، به کمال اندیشه و اینک دلتنگ دره‌ها که باخویشتن خلوت می‌گزید و به گفتگو می‌نشست این بار زیرکی در کار می‌کند و چهره‌ی رنگ‌باخته‌ی مردم را از قاب‌کهنه‌ی شب بلند بدر می‌آورد تا رنگی آتشین بر آن بنشانند و خلق خاموش از هم بیگانه مانده را گرد آورده بسخن‌گفتن و امیدارد و درگفت و واگویه‌ای حیرت‌انگیز با او، ما را در برابر ما نهاده و خود آرام آرام دور میشود.

آنچه پیش از تنفس در هوای مرغ آمین می‌بایدم گفت اینکه در این شرح توجه مطلقا بر محتوا و راستای آن بوده و بنابراین هرگونه بحث فنی در مورد شعر، برای فرصتی دیگر میماند:

بگذار ابتدا خبرحریق را بگیریم تا از کدام سوی است و از مهلکه بگیریم. آنگاه بی‌شک باعنایت بیشتری به‌درستی‌های کلام و غرائب سخن هشداردهنده خواهیم پرداخت. بیان خاص نیما با ترکیباتی که بویژه در این قطعه اندک نیستند یا وزن شعر او و تقطیعاتی که با طرح گفتگوها شکل میگیرند و مصرع‌های بلند و کشیده و تناسب آن با آرزوها با بالهای پهن مرغ آمین و با یلداهای مردم و بهمین ترتیب قافیه‌ها که از قفا می‌آیند و «زنک پایان هر مطلب را می‌نوازند»^۱ همه می‌ماند تا در جای خود گفته آید. همچنین است بحث شب، که بحق باید نام شب نیمائی بخود گیرد، چه پیش از او، شب، تنها شب هجر یا وصال عاشق بود و صبح، صبح دیدار معشوق که چون این شب، بر سر بیشتر آثار نیما سایه می‌اندازد، پس بفصلی مستقل نیازمند است که می‌گذریم. نیز، چون بهنگام صعود مرغ آمین، هیچ جنبش قابل ملاحظه‌ای - قابل مقایسه نمی‌گوییم، از آنکه تا به امروز نیز نیست - در شعر فارسی بچشم نمی‌خورد، لذا از گفتگو در مورد فضای بی‌نفس شعر در آن تاریخ بخصوص خودداری کردم، و حتی از پرداختن به اشاراتی که مرغ آمین به درگیریهای بیرون از مرزهای کشور می‌تواند داشت پرهیز داشتم تا فعالیت هنر نیما و بخش بومی آن بیشتر رخ بنماید.

از این پیش، مردکوهستان، در بازگشت از شکارهای گاهگاهی اش مرغان بسیار پارمغان آورده که کم و بیش با آنها آشنائیم:

خروس سحرخیز هشاردهنده، قوی پاک و بی اعتنای جزیره‌های نهان، تیز پرواز، بیدار بزکنار و سر در بال کشیده، مرغ مجسمه، سرزنده‌ی مرده انگار، قمنوس، جانسپار آینده پرور، توکا، سمج جستجوگر، یا لاشخوار دشمن خوی و در طلب مردار آدمی، و عقاب مرگ اندیش، که نیمی مرغان طبیعت و نیمی مرغان نیمایند، طرحهائی اولیه‌اند: سیاه مشقی برای نگاشتن آن حرف بزرگ، و ورزش‌های نخستین انگشتان پیکرتراشی که اندیشه درخمیر نرم می‌ورزد تا فردا پیکر دلخواه را از صخره سخت بدر آورد.

باری، گذشت روزگاران می‌بایست و معرفت بسیار بر احوال آدمی تا از کارگاه نیما، مرغ عظیمی بدرآید با بالهائی بوسعت آغوش حسرت و با بانگی چون غریو ستمکشان. آری، در بازگشت از قله‌های تفکر است که نیما چون به سراشیب درد بشری می‌رسد در برداشتن گام، بیخود می‌شود، پرواز می‌کند، یا چون بعزلت کشیده می‌شود، اندیشه‌اش را پرواز می‌دهد: مرغ آمین، آذرخش خشمی در شب دیار ما.

تا آنجا که من هسته‌ام لغت «آمین»^۱ که در اصل عبریست بمعنای بپذیر، چنین باد، مستجاب کن و به اجابت مقرون باد است و همچنین نام ستاره‌ایست^۲ که گویند بهنگام طلوع آن، دعا مستجاب می‌شود و از اسماء باری‌تعالی نیز هست^۳.

و مرغ آمین^۴ فرشته‌ای است که در هوا پرواز کند و همیشه آمین گوید و هردعائی که به آمینش رسد مستجاب شود:

دعای ما به اجابت، نمی‌شود نزدیک کشیده زلف تو در دام، مرغ آمین را

مولانا بهشتی

از این بیشتر، ردپائی از پرواز این مرغ در ادبیات مکتوب ما نیست یا اگر هست، من نیافته‌ام. ولی از کودکی و از زبان سالخورده‌گان می‌شنیدم که در بیان غم‌ها و آرزوها بهم هشدار می‌دهند که: «مرغ آمین گوی در راهست» تا گوینده تقال بد نزند و سخن سرانجامی نویدبخش بیابد.

و اما هرچه گویندگان گذشته در شناساندن این مرغ خست کرده‌اند نیما با گشاده‌دستی تمام او را معرفی می‌کند:

استاد چیره دستت آن ناخداى ترس

عقا ندیده صورت عنقا کند همی!

و با قدرتی شگرف، میماید روزگار رفته‌ی این طرح گرامی خلق ما را رنگ و وضوح می‌زند که این فرمان نیماست در هنر، که می‌گوید:

«ابهام خود را واضح‌تر بیان کنید»^۵

مرغ آمین درد آلودیست کاوآره بمانده

رفته تا آنسوی این بیداد خانه
 بازگشته، رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه
 نوبت روزگشایش را
 در پی چاره بمانده.
 می‌شناسد آن نهان بین نهانان (گوش پنهان جهان دردمند ما)
 جور دیده مردمان را
 با صدای هر دم آمین گفتنش، آن آشنا پرورد
 میدهد پیوند شان با هم
 می‌کند از یأس خسران بار آنان کم
 می‌نهد نزدیک با هم، آرزوهای نهان را
 بسته در راه‌گلویش او
 داستان مردمش را
 رشته در رشته کشیده (فارغ از هر عیب‌کاو را بر زبان گیرند).
 بر سر منقار دارد رشته‌ی سردرگمش را.

آواره‌ای که تا آنسوی این بیدادخانه که من و شمای آشنا در آن ویلانیم رفته و باز
 گشته، مرغ آمین، شبگذر درد آلوده‌ایست که رغبتی به شادی‌های خاص تن خویش ندارد.
 آب و دانه نمی‌جوید و آشنایی جز بام مردم نمی‌خواهد، بازگشت او برای آغازی دیگر
 با جماعت است. او بی‌گذشت و تعهد پذیر آمده تا سر رشته‌ی کارها بدست دهد و بانگش
 را که ندای پیروزی حق است در تأیید مردمش برآورد، چه باکش اگر بر زبان عیب گیرند
 که او فارغ از این احوال در کار پیوند دل‌های جدا مانده و آرزوهای گسسته است تا آرزوی
 بزرگ را بشکوفه بنشانند. او پرورده‌ی آشنائی است و هرچه آشنایان بیشتر و بهم نزدیکتر،
 جان او زنده‌تر، سیمای او پررنگ‌تر، بال او گشاده‌تر و نقش او کاری‌تر است که دانائی و
 توانائی بزرگ در همگانست. او نهان بین است و گوش پنهان جهان دردمند ما است، محرم
 هشیار است، داستان پرداز درد مردمانست، گوینده‌ایست که آوازه‌ایش را در آوار گیها
 اندوخته و در گلو بسته است و با این نشانیها است که او را دستیافتنی و ملموس می‌بینیم
 خواه خدایش گویند و خواه فرشته، نام ستاره داشته باشد یا مرغ، هم میتواند شبی با ما
 هم حجره باشد یا بپرس و جوئی ما را از بن بست‌ی بشاه‌راعی بکشاند و یا از ورطه‌ای به
 ساحلیمان برساند و اگر شباهتی بخضر بیابان گرد یا ادریس دریانورد ندارد به آخرین تصویر
 نیمای مردم گرا، سخت مانده است و به هر آنکس که در پیوندی هزار رشته با خلق، غم
 مردمان را، بغمگساری نشسته باشد.

او نشان از روز بیدار ظفر مندیت
 با نهان تنگنای زندگانی دست دارد
 از عروق این غبار آلوده ره تصویر بگرفته

از درون استغانه‌های رنجوران
 در شب‌نگاهی چنین دل‌تنگ می‌آید نمایان
 و نذر آشوب نگاهش خیره بر این زندگانی
 که ندارد لحظه‌ای از آن رهائی
 می‌دهد پوشیده خود را بر فراز بام مردم آشنائی
 رنگ می‌بندد
 شکل می‌گیرد
 گرم می‌خندد
 بال‌های پهن خود را بر سر دیوارشان می‌گسترانند.

سیمرغ، گره‌گشای و یاری دهنده‌ی پهلوانان است و مرغ آمین حامی رنجوران، پهلوانان اندکند و دیرنیاز، و رنجوران بسیار و بسیار خواه، سیمرغ را آشیانه‌ی رفیعی بر قاف است که رسیدن بدان، کار همه‌ی مردمان نیست، اما آواره آمین گوی، خود بمیان گروه می‌رود و با خلاق می‌نشیند. سیمرغ بر کنار نشسته‌ایست ایمن از گزند که چون بخواهندش، چون پرش بسوزانند می‌آید. مرغ آمین، غم سوخته‌ی کنار گذاشته‌ایست که کنار جوئی نمی‌کند. و همای گرچه استخوان می‌خورد و سعادت می‌آورد ولی چتر سایه گسترش بر سر همگان نیست و خواص را انتخاب می‌کند ولی بال‌گشاده مرغ آمین همه‌ی بامها را می‌پوشاند و بانگ حق گزارش از آن رهگذاران بیخاندان است.
 و ققنوس (عنقا) اگر خویشتن با آتش می‌کشد که بگفته خاقانی:

منم آن مرغ، کآتش افروزد
 خویشتن را در آذر اندازد

تا زندگی را دوباره از بستر خاکستر برویاند نامش بلندباد ولی همگان را در تن یارای همه‌ی این آتش شدن نیست، اینست که مرغ آمین طرحی دیگر دارد و نقشی دیگر گرفته است: او براه طی شده‌ی انسانیت می‌ماند که قطرات خون و عرق آدمی بر غبار آن نگیب دوزی کرده:

مرغ آمین فرزند استغائه است، استغائه، عمیق‌ترین نیاز انسان دردمند، پس دیدار او را دلی غم بسته و لبی گشاده بلبخند کنایت می‌کند.

و چه نشانه‌ای گویاتر از مرغ آمین بر حتمیت روز بزرگ پیروزی و شکست پذیری دشمن که با وجود تحمل همه‌ی مصائب مرغ آمین زنده و در کار است. زندگی را دم‌بدم می‌باید و زیر چشم دارد و از آن بیشتر بنیاد جاودانه‌ی زندگی را می‌شناسد:

بشب می‌آید و بشبگیر می‌رود که این هنگام، هنگامه‌ی پرواز نیازها و دعاها و آرزو-های دردمندان شب زنده‌دار است و همچنین شیروی کارآزمودگان را هست، و نام شبی که کلید آشنائی است گرمی لبخند مرغ آمین است:
 چون نشان از آتشی در دود و خاکستر

واو رمز آشنائی را می‌نماید: پوشیده، پوشیده آشنائی می‌دهد و مردم ترس خورده
زبان در کام کشیده می‌شناسندش:

داستان از درد می‌گویند مردم

در خیال استجابت های روزانی

مرغ آمین را بدان نامی که او را هست می‌خوانند مردم:

و هرچه مردم را سرغمگستری است مرغ را اندیشه‌ی نوید و همبستگی. خلق از

رنج می‌گوید و مرغ به رنج سلاح امید می‌بخشد، محرومان نفرین می‌کنند و مرغ آنهمه را
به کینه تصحیح می‌کند:

در شبی اینگونه با بیدادش آئین

رستگاری بخش ای مرغ شباهنگام ما را

و به ما بنمای راه ما بسوی عاقبت‌گاهی

هر که را - ای آشنا پرور - ببخشا بهره از روزی که می‌جوید

و در شبی که همه‌ی آذین خود را از بیداد بمردم گرفته است و روشنی را چه در پیه

سوز من و چه در چراغدان اندیشه شما غارت می‌کند گرچه افسون‌کنندگان خلق بنام

فریبنده‌ی رستگاری، دامهای دیگری بر راه مردم می‌گسترانند و جهانیان را سرگرمی‌های

تازه پیم می‌آورند، اما مرغ هشیار که طلایه‌های برآمدن آن ستاره‌ی خونین صبحگاهی را

از جای بلندش، براق، می‌بیند، صدا سر می‌دهد و در زیر باران نواهایی که براو می‌بارد

زبان می‌گشاید:

- رستگاری روی خواهد کرد

و شب تیره بدل با صبح روشن گشت خواهد

و خلایق چون فرا هم می‌آیند از مرغ که خود زاده‌ی تفاهم و یگانگی است، از آن

آشنا پرورد اینک آشنا پروری می‌خواهند، شب‌زدگان سهم روز روشنشان را از مرغ

شباهنگام می‌طلبند.

و چون بدان جهانخواره زندگی خور و همکیشان جنگ طلبش که هر دم در پی مقاصد

پلیدشان بر طبل می‌کوبند اشاره می‌رود:

اما آن جهانخواره

زندگی را دشمن دیرین

جهان را خورد یکسر

مرغ می‌گوید:

«در دل او آرزوی او محالش باد»

و یا:

«زوالش باد»

«باد با مرگش پسین درمان ناخوشی آدمی خواری»

اما خلاق چشمشان ترسیده، دست نادرستی را در بزنگاهها دیده‌اند، شکست از پی شکست نه تنها باورشان که جرأتشان را نیز شکسته است، شک می‌کنند و بزودی دل نمی‌سپرنند پائی در راه و پائی ایستاده دارند: مبادا در برابر امنیتی که حاصل می‌شود بهای گزاف تری پرداخت کنیم، مبادا، و اریز دیوارستمگران نیز بر ما فرود آید و زندان ماشود، مبادا از این راه نیز راهی به رهایی نباشد. مبادا اسارت، مبادا بی‌سامانی... و بنگریم که در، مباداهای مردم چه مایه از واقعیت دهشتناک سایه می‌اندازد.

اما مرغ جهان‌بین، داننده‌ی عافیت‌گاه که رقص لغزان شکستن را در هیأت مشاطگان شب می‌بیند خبر از گسستن زنجیرهای دهد. خبر از پاشیدگی کانونهای نادرستی می‌آورد، سقوط دستگاههای قدرت و گریز گمراهان و بغریبی مردن پای تا سر شکمان و ویرانی زندانهای میخوفشان و در شکستگی باغها و برسکوی تحیرنشستن یکایکشان را بر می‌شمارد و حتی بیهودگی آخرین تلاش آنان را نیز که بخاموشی مرگ می‌گراید اعلام می‌دارد و شب زنده‌داران با زیبایی تمام باو پاسخ می‌دهند:

باغشان را در شکسته‌تر

هر تنی زانان، جدا از خانمانش برسکوی در نشسته‌تر

وز سرود مرگ آنان، باد

بیشتر بر طاق ایوانهایشان قندیل‌ها، خاموش.

در کلام مردم نفرین به گستاخی کشیده است، باور بیشتری بچشم می‌خورد و آواها

تک افتاده به کلاف انبوه خروش مردم‌گره می‌خورد.

باد

يك صدا از دور می‌گوید

و صدائی از ره نزدیک

اندر انبوه صدا های بسوی ده دویده.

آرزو و نفرین سلاح مهر و کین مردم کوتاه دستت، آنان که هنوز یارای برخاستن و ایستادن رو در روی ندارند آرزو می‌پرورند و نفرین می‌کنند و نفرین و آرزو دوبال بلند و دور پرواز مرغ آمین است که چون خلق انبوه شوند جان نیز دراو دمیده می‌شود و به جادوی همین بالهای استوار است که می‌توان در شبان دیر پا از بیابانهای هول عبور کرد.

خلق، دشمنی‌رامی‌شناسد ولی مرغ آمین گوشت که روش دشمن را بدیشان مینماید: کور کردن چشمه‌های روشنائی و امید و ترویج اندیشه‌های مردم‌گی‌آموز و خلق را بکج راهی و گمراهی و سپس بهلاکت راندن و بر اجساد آنان زندگی نو آغازیدن، دور کردن

زیرکان و پیش‌بینان از هر کجا که گمان پیوندی با خلق می‌رود و به ریشخند گرفتنتان تا از چشم مردمان بیفتند.
 باکجی آورده‌ها شان شوم
 که از آن با مرگ ما شان زندگی آغاز می‌گردید.
 و یا:

کز بر ره، زیرکان و پیش‌بینان را به لبخند تمسخر دور می‌گردند.
 و در برابر:

«زبان آنکه با درد گمان پیوند دارد باد گویا»

که ستایشی است از آنان که تیغ زبان را در راه تلاش و تکاپوی محرومان صیقل می‌دهند و این بدان معناست که دوستانان خلق زبان گفتن دارند اما گویا نیست که گویائی از گفتن و بازگفتن حاصل می‌شود نه از خاموشی.

دیگر آن صحنه‌ی نخستین تعزیه مانند به پهنه‌ی دادگاه خلق بدل گردیده، این‌جا دیگر ناله‌ای در کار نیست. دادخواهانند و دادستانی که با فراست محکوم می‌کند و بدرستی هشدار می‌دهد: زنه‌ار از جان‌پداری اندیشه‌هایی که خلق آزرده خاطر، خواهان آن نیست، زنه‌ار از ترحم‌بدان کسان که بحساب لب بستن از حق گویان و در تعب نگهداشتن نکویان به بند می‌نشینند و برای جلب ترحم درد و زخم خود را می‌نمایند و تاسف بر آن کسان که از بیم حبس و شکنجه بطرف‌داری از کج‌اندیشان برمی‌خیزند، مرگ سزاوارشان باد آنان را که چراغ خلق را خاموش می‌کنند و نورچشمانمان را می‌برند، مرگ سزاوارشان که رحم ندارند و ناپرهیزگارند و آبادیشان از راه بیداد است، و هرچه کیفرخواست رو پایان می‌رود غریو خلاق تداوم بیشتری می‌گیرد:

باکجی آورده‌های آن بد اندیشان

که نه جز خواب جهانگیری از آن میزاد

این به کیفر باد

آمین

این به کیفر باد

باکجی آورده‌ها شان ننگ

که از آن ایمان بحق، سوداگران را بود راهی نو، گشاده در پی سودا

و زان چون بر سریر سینه‌ی مرداب از ما نقش برجا

آمین، آمین

نگونساری باد، کیفر سوداگران اندیشه که کسب و کارشان داد و ستد ایمانهای لرزانست و بازارگریشان نقش آرزه‌های ما را بر آب می‌زنند.
 اینک سرودخاق، در اوج خویش، به رودی از جاکنده میماند نه باران لاغر نواهایی

که در ابتدا، اینجا و آنجا از پراکنندگان بر سر شب میریخت، رود است از آنکه رود راستا دارد و یکپارچه و جاریست و جریان آن نخست خانه‌ی شب را خراب میکند و تاریکی را میگریزند و آنگاه در دیوار سحرگاهی شکاف میاندازد.
با بر آمدن روز، همینکه پیکر و پیکره‌ها رنگ میگیرند، مرغ آمین گوی در میانه نیست، خلق است و خلق خود را باز میشناسد.

آذرماه ۱۳۵۰

۱. از حرفهای همسایه.

۲. فرهنگ دهخدا.

۳. آریانا (چاپ افغانستان) و فرهنگ آندراج.

۴. فرهنگ نظام و رشیدی.

۵. بهار عجم:

گلشن عاشق دعا گو را
سخن بلندکنم تا بر آسمان گویند

بلبلی به ز سرخ آمین، نیست
دعای دولت او را، فرشتگان آمین
سعدی

گر در ناز، شعرش بر خوانی

روح الامین کند ز پست، آمین
ناصر خسرد

۶. از حرفهای همسایه.

دنیا به پرسشهای شما پاسخ می گوید.

اگر

در باره مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران؛

در باره رویدادهای مهم جهان؛

در باره ایدئولوژی، استراتژی، تاکتیک، خط مشی سیاسی و اجتماعی حزب

توده ایران؛

پرسشی دارید،

پرسشهای خود را با دنیا در میان بگذارید!

دنیا به پرسشهای شما پاسخ می گوید.

دوترانه خوابگونه

احسان طبری

از میان ریگها و الماسها

شریان رودها
عضلات زمین را
بارور میکنند،
و در سکوت کرکسها و صخره‌ها
باد، به زبان امواج سخن می‌گوید.
بیشه‌ها آنجا از خاموشی سرشارند
و در صلح بیابانها
چکه شقایق وحشی می‌درخشد.
بید بن
عروس آسا
سیل رام نشدنی گیسوان را
بر گلکفهای موج
می‌پاشد.
و از ستیز موج و سنگ
بر رشته‌گلها و نیزه‌های ارغوانی گیاهان
مشتی کبوتر بلورین می‌پرند.
و عطری که از آن برمی‌خیزد
در ریشه‌های هستی‌ام رخنه می‌کند.
زمان زاینده
زمان دگرساز
زمان طوفان‌زا
هردم با پویه ابرها همراه است
و تارهای سیمین باران
بر سرو نازهای همیشه جوان
و بر طرقة‌های جنوبی که بر درخت انجیر نشسته‌اند،

و بر فریبای رؤیا رنگ بوته‌ها
 فرو می‌نشینند.
 شفق چشم افروز،
 آمیخته با جیرجیر صبحگاهی
 از میان گله ستارگان
 برمی‌خیزد
 همراه با باد خودسر و مستی آور
 که گیاهان را
 با پای‌بند ریشه‌ها
 به رقص درمی‌آورد.
 آنکه که روزی نو نطفه می‌بندد،
 و در چوب‌های خوشاهنگ
 زایش جوانه‌هاست،
 و ریشه در تاریکی زمین
 استخوانهای سنگ را از هم می‌گسلد،
 (به غرور و صلابت آن تسخر زنان)
 و رنگین‌کمان لرزان در اوج رنگ پریده آسمان
 گام نغمه ناک خود را
 بر موران راهب پیشه
 و پرواز بنفشه‌گون پروانه‌ها
 و نگاه گوگردی روباهان
 و دیدگان شراب‌آلود غزالان
 و بال مهربان پرستو
 میگذارد
 و تا فوج عقابان در لاژورد
 و طلسم سپید برف بر قلعه‌ها
 و دریاچه‌ای که برپیشانی زمین می‌درخشد
 عکس می‌افتد.
 در شب زمین
 آنکه که در لجن مرموز مارها میخوابند،
 و کرکس، شاه آدمخواران، در لانه می‌خزد،
 و سراسر هستی در آب تیره تعمید می‌یابد،
 و خاکستر فراموش را
 برسر خاک لاله و تب گلهای زرد می‌باشند،
 به تنهایی غرورآمیز قلعه‌ها می‌اندیشم
 و به راز بارآوری ابدی عناصر
 و غبار بذره‌های سبز.
 آه، روز فرا می‌رسد

و ستون‌های طلائی خورشید
 برسیم مه‌آلود آب
 ترانه‌های شگرفی را بیدار می‌کند
 که از آن تاریخی نو شکفته می‌شود.
 و غوغای شهبازها به آسمان برمی‌خیزد
 و فیروزه‌ها از ظلمت معدن می‌گریزند.
 و کاعنان با چهره‌هائی برنگ سبز
 ورد خوانان
 خواستار نفوذ شبها در گنبدهای عمیق‌اند.
 ولی اینجا
 برق شور دامنه‌هاست
 و شتاب موران بیابانی در غبار داغ
 و خفتن مرجان غروب برطلای غلات
 و انسان
 چون پودی از تافته زمین
 شمشیر پولادین خود را
 بر راهبان می‌کوبد.
 نور با اشیاء درمی‌آمیزد و ریشه‌ها را بلورین می‌کند
 و بهنگام بیدار شدن تذروان
 پرتوی جهان بر نقش و نگار ترمه‌ها می‌افتد
 و مانند توازن‌کننده‌ها
 شهرها می‌رویند
 و از خم‌های بزرگ، شراب شادمانی می‌آشامند.
 چون دودی که از افق غروب برخیزد
 یا چو آب صافی در شب زلال
 یا چون آشیانه‌ای تهی هستم
 از این مرز آسمان تا آن مرز
 با سینه‌گشاده
 به سوی بادها که از دریا می‌آیند،
 ایستاده‌ام.
 خزانی ناگزیر از راه فرا می‌رسد
 و شب دیوارهای سیاه خود را
 بر من فرو می‌ریزد.
 ولی ناقوس روشن آب
 و غوغای شهرها
 از زیستن سخن می‌گویند، از انقلاب.
 آری، رگهای ابدی سرنوشت
 از میان ریگها و الماسها می‌گذرد.

شعر و رؤیا

سخن گو از دشواری پرش نخستین
 بر این شیارهای زرد و تشنه لب
 بر این دشت سیمرننگ موجها
 هنگامی که دریا فرا می خواند به کرانه های اسرار
 و ستاره گم
 و بر فراز سر، ابرهاست
 و در زیر پا، گردابی است پیچان.

تمام عمر
 گذارش و سوزش و تقطیر دردناک
 در انبیاق تاریخ
 و لالبازی شورها
 و کشف حیرت خیز سرزمین ها
 و سفر ماجرائی در اشیاء و پدیده ها
 در این آزمون ها
 شکیب و نیروی گوارش خرد خود را
 سنجیدیم: دشوار است.

فریادمان
 در چکاچک دشنه های کین و خودخواهی
 گم میشد
 ولی

چوینده را حق است که بانگ کند
 بگذار آن را دیوارهای گنگ
 و بت های چوبینه
 نشنوند

عصبها و قلبها میشوند.
 مدام بر درهای بسته کوفتیم:
 - بگشائید

نوازنده چیره دستی در آنسوی می نوازد.
 از نغمه اش لحظه های ستاره گون
 و اندیشه های شفاف
 فرو می پاشد.

مانند رقص آبنوسی دختران سیاه پوست
 که زینت های طلا دارند.
 انسانها و موجها و شعله ها

با آن برمی‌جهند.

بگشائید

می‌خواهیم همهٔ مرواریدهای روان را

در پایش نثار کنیم.

اینهمه دیدگان تابناک و لبان پر سنده

که مانند نوارهای خونین

در لرزش‌اند

چه هستی شگفتی است آدمیزاد!

چرا بسوی معبد بزرگ خورشید

نمی‌پوئیم

اگر برای خود نیستیم؟

از این دالان ذرات

تاکورهٔ الماس

چستن کنیم

زیرا

عذاب طلب

ما را می‌پالاید

و پایان تن

آغاز روان است.

اینجا

شهری است پر از برزن‌های سخنگو

جنگلی است انباشته از سایه‌های کبود

مرغزاری است آراسته به گل‌های محجوب:

ارمغان پنجره‌های گشوده

ارمغان پلک‌های لرزنده

در کویر مردهٔ فضا

این

واحهٔ سرسبزی است

با نخلستان

کلبه‌های گالی‌پوش

قبیله‌های طربناک.

ولی

بی‌ادی بی‌رحم

مانند رودخانهٔ گل‌آلود

جاری است.

و بچ‌پچهٔ تاریک تفتین و تفرقه را

از خانه‌ای به خانه‌ای میبرد.
 در بیشه‌های صنوبر
 در دبستان‌های نوساخته
 شعله غضب آلود
 چون نیش افمی
 همه‌جا را می‌لیسد.
 تندیس‌ها و مرمرها
 در دود تلخ
 گم می‌شوند.
 کبوترها
 نغمه خود را در گلو میدزدند.
 آه!

انسان را دریابید!
 ای دست‌هایی که خانه آزادی را آراستید
 به‌رغم ساطورهای خون چکان
 به‌رغم گل‌های سربین
 این خانه را به‌خانه آرزو و دوستی بدل کنید.
 اعجاز، فرزند باور است
 و مغناطیس خود را
 از رگه تلاش‌ها برمی‌مکد.

صخره با گلسنگ‌های ملون
 گذرنده با گیسوان شبه‌رنگ
 چشمه با چیناب جیوه‌فام
 افق

سوزنده بردرخشان مجعد و موج بی‌پایان تپه‌ها
 همه سخت دل‌انگیز
 و سراپا تسلی و امید است
 ولی در ژرفای شب
 پرش خفته شب‌کورهاست
 و جادویان،
 شیشه زهر در آستین،
 دشمن دگرگونی و نغمه‌اند.
 برماست که در این کشتی بادبانی
 برسکان استوار بایستیم
 تا با گام خود فرسنگی چند از راه آرزو را
 درنوردیم.
 با کاکائی‌ها به آسمان برخیزیم

تا افق‌های شنگرفی را سیر کنیم.
 زمان را دریابیم
 که چاودان نیستیم.
 زمان را دریابیم
 که در برابر آن پاسخگوئیم.

*

پس ازطنین ناقوس
 کودکان همسرا
 سرود خود را آغاز کردند:
 شاهپرك‌ها به‌شنا درآمدند.
 سمندهای سپید
 در گلهای آبی
 تك وتازی موزون را آغاز کردند.
 نوار رنگین کمان
 در آسمانی با ابرهای گسسته
 ظهور کرد
 گوئی
 برقوس اثیری آن
 رسن بازهای نور برمی‌جهند.
 اینك افق دور
 مانند آئینه شفاف است.
 و شقایق سرخ را
 مروارید ژاله‌ها
 ستاره نشان کرده‌اند.

زندگی
 سایه‌ای سرگردان
 سخنان لغویك دلقك (۱)
 پنجه تدریجاً خفه‌کننده يك سرنوشت دژخیم
 پرپر احتضار يك پروانه در تابش فرار آفتاب (۲)
 نیست.
 جوئی جوینده است
 غلطان بر ریگ‌های زرین
 رزمنده با خزه‌ها و جلبک‌ها

۱. شکسپیر: مکبث، پرده ۵، سن ۵

۲. تورگنوف: در قطعه ادبی «بس است»، بند ۱۴

که همواره بسوی دریای فراخ نیل فام می رود
تا به بخشی از تاریخ بدل شود.

در آن

رزم و رنج

توآمانند

تا قلب طپنده را

به سنگواره‌ای از لعل بدل کنند

به گنجور زمانه بسپرند.

آن را زنگک و کپک و موربانه نمی جود

و از آن آجری برای کاخ سرنوشت

در سیاره لاژوردی ما می سازند

خوشبختی

نه در متین زبور است

نه آنسوی مرگ

نه در شعله‌های شراب است

نه در برق سکه‌ها.

خوشبختی!

نه خرافه عاجزان است

نه عصاره خواری و بردگی د

آن را

این سوی مرگ

با سه سلاح اعجاز‌گر کار و پینه و وهم‌بستگی

میسازند.

ماه غبارآلود

با چهره گچین

از لای ابرها

نور خود را چون شبح

بر علف‌ها و آب‌های را کد می کشاند.

خاطرها

گاه نامطبوع

مانند لمس زالوهای چرب

چندش آور است.

چون ورزهایی بودیم

که در گل‌های چسپناک

بزحمت می رفتیم.

سه‌چهره داشتیم:

دیروز، امروز، فردا.

یعنی جهان را
در لحظات چرخش بزرگ
در لحظات تنش بزرگ
در لحظات سرنوشتی اش
دیدیم.
غبار کسالت را از پیکر فرو رویم
و با امید به شعله‌های سحر گاهان
در دل سکوت دلربای سپیده دم
محو شویم.

پائیز ۱۳۵۲

قانون اساسی ایران باید بازتاب انقلاب ضد

امپریالیستی و دموکراتیک مردم

ایران باشد

پایان حیات ننگین يك رژيم ديكتاتوری دست نشانده ديگر

ح. قائم پناه

هيچدهم ژوئيه رژيم ديكتاتوری ساموزا زیر ضربات انقلاب خلق نيکاراگوئه برهبری جبهه آزادی ملی بنام «ساندینو» سرنگون گردید. پیکار دشوارسالیان دراز میهن پرستان این کشور استعمارزده با پیروزی به انجام رسید.

کشوری کوچک بنام نيکاراگوئه

نيکاراگوئه واقع در آمریکای مرکزی، ۱۴۸ هزار کیلومتر مربع مساحت و دو میلیون ونیم جمعیت دارد، هفتاد درصد اهالی این کشور در روستاها زندگی می کنند. نيکاراگوئه از کشورهای کشاورزی عقب مانده ایست که مناسبات فئودالی در روستاهای آن همچنان باقی است. محصولات کشاورزی عمده این کشور پنبه، قهوه و موز است که اقلام اصلی صادرات آنرا تشکیل می دهند. رشد صنعتی کشور در سطح بسیار نازلی است. بخش اعظم صنایع چوب و جنگلی و صنایع استخراج معادنی و تصفیه مواد معدنی این کشور در حیطه عمل کرد سرمایه های انحصارات ایالات متحده آمریکا است. این انحصارات همچنین بازرگانی داخلی و خارجی کشور را در دست خود قبضه کرده اند. يك سوم کل ثروت ملی این کشور تا قبل از واژگونی رژيم ديكتاتوری به خاندان ساموزا تعلق داشت. سلطه سرمایه انحصارات امپریالیسم آمریکا و دزدی و غارتگری خاندان ساموزا کشور را به افلاس کامل دچار ساخت تا حدیکه میزان درآمد ملی سرانه در این کشور نازل ترین رقم در جهان بود. در سال ۱۹۷۸ شمار ارتش بيکاران در این کشور به ششصد هزار نفر رسید. سیصد هزار نفر از اهالی در زاغه ها و ویرانه های اطراف شهرها زندگی می کنند و متجاوز از ۶۵ نفر از هر صد نفر اهالی این کشور بیسوادند. مرگ و میر کودکان متجاوز از ۴۲ درصد تمام نوزادان را تشکیل می دهد.

رژيم ديكتاتوری ساموزا زائیده سیاست سلطه جویانه امپریالیسم آمریکا بود. این رژيم با مداخله نظامی مستقیم آمریکا که این کشور را از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۳ یعنی متجاوز از بیست و یکسال به عرصه جنگ تجاوزگرانه و آدمکشی تبدیل ساخته بود، روی کار آمد. رژيم ضد خلقی دست نشانده آمریکا از نمونه های کلاسیک ديكتاتوری نظامی - پلیسی ساخت امپریالیسم آمریکا بود که فرمانروائی مطلق خاندان ساموزا را با مأموریت اجرای منویات امپریالیسم بر مردم این کشور حاکم ساخته بود.

سرسلسله خاندان ديكتاتور سرنگون شده «آناستاسیو ساموزا گارسیا» نخستین خدمتگذار این خاندان خیانت پیشه به اشغالگران امریکائی در نيکاراگوئه بود. اشغالگران امپریالیسم

امريکا آناستاسيو ساموزا را به فرماندهی گارد ملی که در سال ۱۹۳۲ بوسیله خود آنها بمنظور سرکوب مبارزات میهن پرستان این کشور علیه استعمار و مداخله نظامی امریکا تشکیل شد، گماردند. این گارد ملی جانشین نیروهای اشغالگر امریکا در کشور بود و ماموریت حفظ و حراست مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی امریکا را در نیکاراگوئه بعهده داشت.

در سال ۱۹۳۴ ژنرال «سه سارا وگوستو ساندينو» قهرمان ملی مردم نیکاراگوئه بدستور امپریالیسم امریکایی بوسیله ساموزا گارسيا ناجوان مردانه به قتل رسید. ژنرال ساندينو سمبل مبارزه میهن پرستانه مردم این کشور علیه ارتش اشغالگر امپریالیسم امریکایی بود و بیاس خدمات برجسته خود در این مبارزه، قهرمان ملی نیکاراگوئه شناخته شد. ژنرال ساندينو تمام نیروهای میهن پرست را پیرامون خود متشکل کرد و از توده های خلق يك ارتش ملی سازمان داد که ضربات سنگینی بر اشغالگران امریکایی وارد میساخت. در سال ۱۹۶۱ که جبهه ملی آزادیبخش از جانب نیروهای میهن پرست و ضد دیکتاتوری در نیکاراگوئه تشکیل گردید، بخاطر بزرگداشت ژنرال ساندينو قهرمان ملی خلق نیکاراگوئه این جبهه بنام «جبهه ملی آزادیبخش ساندينو» یا «ساندینیستها» نامیده شد.

در سال ۱۹۳۶ ساموزا بدستیاری ایالات متحده امریکا دست به کودتای نظامی زد و عموی خود «خوان ساموزا» رئیس جمهوری نیکاراگوئه را از حاکمیت برکنار ساخت و خود مقام ریاست جمهوری را اشغال نمود و از آن سال تا سرنگونی رژیم دیکتاتوری، ریاست جمهوری این کشور بطور موروثی در دست خاندان ساموزا بود. ساموزا مانند اسلاف خود دیکتاتوری خونخوار و ضد مردمی خود را بر این کشور تحمیل نمود و از پشتیبانی همه جانبه و کامل امپریالیسم امریکا برخوردار بود.

بطوریکه در آغاز سخن اشاره شد، نیکاراگوئه هم از لحاظ جمعیت و هم از لحاظ وسعت سرزمین، کشور کوچکی است. اما این کشور کوچک از لحاظ جغرافیایی موقعیت مهمی دارد. نیکاراگوئه در محل تلاقی امریکای شمالی با امریکای جنوبی در دماغه میان اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام قرار گرفته است. این جمهوری در همان آغاز سده بیست برای احداث احتمالی کانالی میان این دو اقیانوس در نظر گرفته شده بود که بتواند جانشین کانال پاناما شود. در نقشه های نظامی سلطه جویانه امپریالیسم امریکا علیه کشورهای امریکای لاتین نیکاراگوئه همواره مقام مهمی داشته است. سرزمین این کشور بارها از جانب امپریالیسم امریکا بعنوان پایگاه نظامی جهت تجاوز علیه دیگر کشورهای امریکای لاتین مورد استفاده قرار گرفته است (در سال ۱۹۵۴ علیه گواتمالا، در سال ۱۹۶۱ علیه کوبا). نیروهای مسلح رژیم دیکتاتوری ساموزا در مداخله نظامی امپریالیسم امریکا برای سرکوب جنبش انقلابی مردم جمهوری دمیسیکن در سال ۱۹۶۵ شرکت داشتند. خاندان ساموزا عملاً تمامی منابع زیرزمینی و ثروتهای طبیعی این کشور را در اختیار انحصارات امپریالیسم امریکا قرار داده بود. و در ازاء این خیانت به منافع ملی از حمایت و پشتیبانی همه جانبه دولت امریکا برخوردار بود.

قیام توده ها و سرنگونی رژیم ساموزا

اما چنانکه نمرنه آن در کشور ما ایران نیز مشاهده شد، نه «گارد جاویدان» در ایران و نه «گارد ملی» در نیکاراگوئه و نیز کمکهای نظامی و حمایت امپریالیسم امریکا، نتوانستند این رژیمهای ضد ملی خود فروخته را حفظ نمایند. میل جنبش انقلابی خلقهای بپاخاسته، این رژیمهای دیکتاتوری منفور را به فاصله چند ماه یکی پس از دیگری به زیباله دان تاریخ سپرد.

قتل خائنه «پدرو چامورد»، لیدر نیروهای اپوزیسیون نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۸ بدست رژیم دیکتاتوری ساموزا نقطه عطفی در اوج گیری جنبش ضد دیکتاتوری در این کشور بود. پس از این رویداد، اقبال و سیع مردم کشور زیرشمار مبارزه در راه سرنگونی رژیم دیکتاتوری متشکل و متحد شدند. در سپتامبر سال ۱۹۷۸ قیام گسترده خلق نیکاراگوئه علیه دیکتاتوری، بوسیله رژیم دست نشانده ساموزا و بیاری امپریالیسم امریکا بخاک و خون کشیده شد و در سراسر کشور توده های قیام کننده به زندان و شکنجه گاه و میدانهای اعدام سپرده شدند.

پس از برهانه انداختن حمام خون در این کشور، امپریالیسم امریکا موفق شد از راه توطئه ها و نیرنگهای سیاسی برای مدتی از سرنگونی رژیم دیکتاتوری ساموزا جلو گیری نماید.

دیری نگذشت که جنبش توده ای میهن پرستان علیه رژیم دیکتاتوری ساموزا و علیه سلطه اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا از نو اوج گرفت و در ژوئن سال جاری بشکل جنگ داخلی وارد مرحله مبارزه مسلحانه گردید. در این جنگ دونیرو در برابر هم صف آرائی کردند: رژیم دیکتاتوری متکی به «گارد ملی» و بورژوازی وابسته متحد در حزب «لیبرال ملی» که در رأس آن ساموزا قرار داشت و مورد حمایت امپریالیسم امریکا بود؛ و نیروی متحد میهن پرستان قیام کننده: سازمان سیاسی - نظامی جبهه آزادیبخش ملی سان دینیسته ها که رهبری جنبش را بدست گرفته بود، در پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم دیکتاتوری ساموزا نقش عمده را ایفاء نمود. جبهه آزادیبخش ملی سان دینیسته ها مورد پشتیبانی تمام نیروها و طبقات میهن پرست نیکاراگوئه است. این جبهه در اسناد برنامه ای خود تأکید کرده است که پس از تحقق نخستین هدف انقلاب یعنی سرنگونی رژیم دیکتاتوری ساموزا، ایجاد نظام انقلابی دمکراتیک خلقی که شالوده پیشرفت و تعمیق انقلاب در نیکاراگوئه را پی ریزی کند، ضروری است. حزب سوسیالیست نیکاراگوئه یعنی حزب کمونیستهای این کشور در پیروزی انقلاب سهم چشمگیری دارد. این حزب با مبارزات سیاسی و سازماندهی خود در گسترش و استحکام جبهه آزادیبخش ملی نقش فوق العاده موثری داشت و در جریان جنگ داخلی دوش بدوش دیگر نیروهای میهن پرست با از جان گذشتگی بی نظیر علیه رژیم دیکتاتوری ساموزا و اربابان امپریالیستی آن مسلحانه پیکار نمود و در میان اقبال و سیع مردم کشور احترام و منزلت بسزائی کسب کرده است. در جریان انقلاب، در سرزمین های آزاد شده نیکاراگوئه، ارگانهای انقلابی خلقی تشکیل گردید که اداره امور را در محل بدست گرفتند.

دولت موقت انقلابی که قبل از سرنگونی رژیم دیکتاتوری تشکیل شده بود، نمایندگان همه سازمانها و نیروهای ترقیخواه شرکت کننده در انقلاب را در خود متحد ساخت. این دولت در نخستین اعلامیه خود هدف انقلاب را پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری چنین توصیف نمود: تحقق حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت خلق، تأمین استقلال کشور و ایجاد نظام دمکراتیک خلقی. دولت انقلابی فرمان مصادره تمام اموال دیکتاتور ساموزا و خانواده وی را صادر نمود: مجلس رژیم دیکتاتوری و گارد ملی رژیم را منحل اعلام نمود و به تشکیل نیروهای مسلح خلقی بنام «ارتش سان دینیسته ها» اقدام کرد و طومار این رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم امریکا در آنسوی اقیانوسها نیز در هم پیچید و به سلطه جابرانه و خون آشام این ساتراپ امپریالیسم امریکا در امریکای لاتین پایان داده شد.

ساموزا و خاندان خیانت پیشه اش به خانه اربابان خود پناه آوردند تا شاید از خشم و نفرت مردم این کشور غارت شده و انتقام خلق در امان باشند. خلق ستم دیده و استعمارزده نیکاراگوئه به میمنت پیروزی انقلاب پایکوبی می کنند. اما نیروهای ارتجاع و امپریالیسم

امریکا برای حفظ و بازگرداندن مواضع از دست رفته، به تلاشهای خود ادامه می‌دهند. مبارزه میهن پرستان این کشور وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. مرحله استحکام و تثبیت دستاوردهای انقلاب و تامین راه پیشرفت و به ثمر رساندن روند انقلابی.

پیروزی انقلاب در نیکاراگوئه همانند انقلاب مردم میهن‌ما به بهای سالیان‌دراز مبارزات دشوار، فداکاریها، تحمل رنج و مشقات فراوان و دادن دهها هزار قربانی بدست آمد. طبق آمار رسمی که از جانب دولت موقت دمکراتیک انتشار یافته در نتیجه بمباران شهرها و روستاها، شاید توپخانه و تیربارها بروی مردم، سی هزار نفر کشته، ۲۳ هزار واحد مسکونی ویران گشته و نود درصد تمامی مؤسسات صنعتی و بازرگانی کشور فلج شده‌اند. اینست پاسخ امپریالیسم امریکا و رژیمهای دست نشانده او به مردمی که از قتل و غارت و چپاول و دزدی و فساد به ستوه آمد و برای حقوق و ثروتهای سرقت شده خود در برابر امپریالیسم جهانخوار بپا می‌خیزند. دیکتاتور مخلوع ساموزا پس از فرار از کشور يك ميليارد و ۲۵۰ ميليون دلار تنها وام برای مردم این کشور از خود به ارث گذارد. گوئی تاریخ سی و شش ساله رژیم دیکتاتوری شاه مخلوع ایران در آنسوی اقیانوسها در کشور استعمارزده نیکاراگوئه یا مکزیک یا مکزیک یا مکزیک ساخت امپریالیسم امریکا بود، در حرکت بوده است، آری خلقهای این دو کشور هم که مانند همه خلقهای دیگر جهان سازندگان واقعی تاریخند، این مکانیسم امریکائی تحمیل و حمایت از رژیمهای دیکتاتوری و ضد خلقی را برای همیشه در کشور خود متوقف ساختند.

توطئه‌های امپریالیسم امریکا ادامه دارد

هنگامیکه در جریان نبرد مسلحانه انقلابی خلق نیکاراگوئه امید امپریالیسم امریکا به حفظ رژیم دیکتاتوری ساموزا قطع می‌شد، به اجرای همان مانورهای واپسین روزهای شاه مخلوع متوسل شد، و برای یافتن يك بختیار نیکاراگوئه‌ای به تلاش افتاد. اما این بار هم امید امپریالیسم امریکا دریافتن راه‌پاره‌ای که بتواند با فریب و توطئه علیه خلق بپاخاسته نیکاراگوئه مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی خود را حفظ کند به یاس و حرمان گرائید. آخر امپریالیسم امریکا در نقطه‌های تجاوز و غارتگری خود که محرك و انگیزه آنها حفظ منافع آزمندانه انحصارات سرمایه‌دار است آن چیزی را که به حساب نمی‌آورد، خواست خلقها و نیروی پایان ناپذیر وحدت انقلابی آنها در برابر تجاوز و ستم بود.

کیسینجر وزیر امور خارجه پیشین ایالات متحده امریکا چندی پیش طی مصاحبه‌ای با «واشنگتن پست» ضمن گفتگو درباره حوادث نیکاراگوئه و انقلاب ایران و اوضاع رودزیا هدف کلی سیاست امریکا را در روبرو شدن با چنین حوادثی بدینگونه خلاصه نمود: «کوشش، برای یافتن راه حل معتدلی، در برابر دولت‌های رادیکال، که احتمال می‌رود در این کشورها بر سر کار آیند» بدیگر سخن در مواردیکه امپریالیسم امریکا دیگر قادر نیست رژیمهای متفوری از قبیل رژیم شاه مخلوع، ساموزا و اسمیت را حفظ نماید، می‌کوشد دولت‌هایی با وجهه بظاهر ملی و قابل قبولی برای مردم که در عمل همان نقش را ایفاء کنند، روی کار بیاورد. کیسینجر اضافه نمود: تعویض دولت‌های نامطلوب جزو وظایف ما نیست. اما اگر بخواهیم چنین تعویضی را انجام دهیم باید مسئولیت آنرا پذیرا باشیم و بکوشیم که چنین تعویضی با ایده‌آلهای ما (منافع امپریالیسم امریکا) مطابقت داشته باشد.

این اعتراف گستاخانه یکی از کارگزاران سرشناس امپریالیسم امریکا، بیانگر این واقعیت است که امپریالیسم امریکا بر حسب سرشت تجاوزکارانه و آزمندانه خود، در سراسر

مناطق جهان، پشتیبان رژیم‌های ضد دیکتاتوری و ضد خلقی و دشمن سوگند خورده خلق‌هائیکست که از دست خیانتها و تبهکاریهای این رژیم‌ها به جان آمده و برای سرنگونی آنها به پیکار برخاسته‌اند. زندگینامه شوم و جنایت‌آمیز این امپریالیسم جهانخوار را چپاول و غارت ثروتهای ملی خلقها، کشتار و شکنجه، اشاعه فساد، تجاوز و توطئه و کودتای نظامی ضد خلقی و تحمیل رژیم‌های دیکتاتوری ضد مردمی بر خلقها تشکیل می‌دهد.

*

پیروزی انقلاب مردم نیکاراگوئه پس از پیروزی انقلاب درمیهن ما حربه مؤثری است که بر مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا وارد آمده است. پس از احراز این پیروزی، از وظایف مقدس نیروهای راستین انقلابی است که این دشمن واقعی آزادی و دموکراسی و استقلال خلقها را بدرستی بشناسند و بخاطر حفظ و مصون داشتن دستاوردهای انقلاب و ادامه روند انقلابی صفوف خود را پیوسته‌تر ساخته بایستگی و قاطعیت در برابر تحریکات و اقدامات مخرب و توطئه‌گرانه آن مبارزه کنند.

۱۵ مرداد ۱۳۵۸

قرارداد دو جانبه نظامی ایران و

آمریکا باید لغو گردد

اتحاد همه نیروها در جبهه متحد خلق

تنها ضامن پیروزی ما است

وصیت خزانی

پابلو نرودا

شعر زیرین، بنام «وصیت خزانی» را (Testamento de Otono) بزرگترین شاعر عصر ما پابلو نرودا (Pablo Neruda) سروده و لوئی آراگون شاعر و نویسنده بزرگ معاصر فرانسوی، دوستش، پس از مرگ غم‌انگیز نرودا، چند ماه بعد از فاجعه کودتای شیلی، درباره آن «سوگنامه نرودا» را تحت عنوان «محبت شعر» ساخته است که هر دو از شهرت فراوانی برخوردارند. زندگی نرودا، زندگی شاعری در دوران درد و نبرد بود. به گفته خود او:

بعد پهناوری نیست جز رنج، جهانی نیست جز خون

هر اندازه هم که دورتر بروی، چیزی تغییر نمی‌کند.

ترجمه شعری که نرودا تحت عنوان «وصیت خزانی» سروده، در زیر به خوانندگان گرامی دنیا عرضه میشود.

ترجمه و مقدمه از ا.ط.

بین مردن و نمردن

من برگزیده‌ام ساز را

و در این چرخه پرکار

دل‌م را درنگی نیست

زیرا، آنجا که کمتر چشم‌براه منند

من با گروه خویش فرا میرسم

برای درو نخستین شراب

در کلاه‌های سب‌دین پائیز

بدرون می‌روم، حتی اگر در را به بندند

ولی اگر نپذیرندم، دور می‌شوم

من از آن دریا پیمایان نیستم
 که در بیابان یخین گم می‌شوند
 مانند باد، مازگارم
 بازردترین برگها
 با فصل‌های منسوخ
 چشمان تندیس‌ها
 و اگر هم گوشه‌ای بیارمم
 در درون گردوی آتش است
 در آنچه متشنج و منفجر است
 و سپس بی‌سر نوشت سفر می‌کنم

در درازنای این سطور
 تو باید که نام خویش را بیایی
 تأسف اندکی دارم
 مطلب دیگری در میان نبود
 اگر نه از بسیاری چیزها
 از آنجا که «هستی» و از آنجا که «نیستی»
 و این برای همه روی میدهد
 احدی نیست که از همه چیز سر در آورد
 و زمانیکه اعداد را جمع می‌بندند
 همه ما دولت‌مندان دروغین بودیم
 و اینک مستمندان نوین هستیم

اموال زمینی خویش را بخشوده‌ام
 به میهن خود و مردم خویش
 اکنون مطالب دیگری در میان است
 چنان تیره و چنان روشن
 که با این همه یکی هستند
 آنسان که کار انگور هاست
 و دو فرزند توانایش
 شراب سفید و شراب سرخ

وصیت خزانی

پابلو نرودا

شعر زیرین، بنام «وصیت خزانی» را (Testamento de Otono) بزرگترین شاعر عصر ما پابلو نرودا (Pablo Neruda) سروده و لوئی آراگون شاعر و نویسنده بزرگ معاصر فرانسوی، دوستش، پس از مرگ غم‌انگیز نرودا، چند ماه بعد از فاجعه کودتای شیلی، درباره آن «سوگنامه نرودا» را تحت عنوان «محبت شعر» ساخته است که هر دو از شهرت فراوانی برخوردارند. زندگی نرودا، زندگی شاعری در دوران درد و نبرد بود. به گفته خود او:

بعد پهناوری نیست جز رنج، جهانی نیست جز خون

هر اندازه هم که دورتر بروی، چیزی تغییر نمی‌کند.

ترجمه شعری که نرودا تحت عنوان «وصیت خزانی» سروده، در زیر به خوانندگان گرامی دنیا عرضه میشود.

ترجمه و مقدمه از ا.ط.

بین مردن و نمردن

من برگزیده‌ام ساز را

و در این چرخه پرکار

دل‌م را درنگی نیست

زیرا، آنجا که کمتر چشم‌براه منند

من با گروه خویش فرا میرسم

برای درو نخستین شراب

در کلاه‌های سب‌دین پائیز

بدرون می‌روم، حتی اگر در را به بندند

ولی اگر نپذیرندم، دور می‌شوم

من از آن دریا پیمایان نیستم
 که در بیابان یخین گم می‌شوند
 مانند باد، مازگارم
 بازردترین برگها
 با فصل‌های منسوخ
 چشمان تندیس‌ها
 و اگر هم گوشه‌ای بیارمم
 در درون گردوی آتش است
 در آنچه متشنج و منفجر است
 و سپس بی‌سر نوشت سفر می‌کنم

در درازنای این سطور
 تو باید که نام خویش را بیایی
 تأسف اندکی دارم
 مطلب دیگری در میان نبود
 اگر نه از بسیاری چیزها
 از آنجا که «هستی» و از آنجا که «نیستی»
 و این برای همه روی میدهد
 احدی نیست که از همه چیز سر در آورد
 و زمانیکه اعداد را جمع می‌بندند
 همه ما دولت‌مندان دروغین بودیم
 و اینک مستمندان نوین هستیم

اموال زمینی خویش را بخشوده‌ام
 به میهن خود و مردم خویش
 اکنون مطالب دیگری در میان است
 چنان تیره و چنان روشن
 که با این همه یکی هستند
 آنسان که کار انگورهاست
 و دو فرزند توانایش
 شراب سفید و شراب سرخ

هر روشنی تیره است
 وهمه چیز خاک و آجر نیست
 درمرده ریگ من سایه‌ها و رؤیاهاست

به‌کینه وا گذاشته‌ام
 نعل‌های خود را
 جامه‌کشتیبانی خود را
 کفش‌های سفر خود را
 قلب درودگری خود را
 آنچه که میتوانستم بکنم
 و آنچه بمن یاری رساند که رنج ببرم
 و آنچه که سرسخت و ناب داشته‌ام
 حل ناشدنی و هجرت‌پذیر
 تا درجهان بیاموزند
 که آنچه می‌نوشتند، آب روان،
 میتواند ببرد و سیر و سفر کند
 میتواند برود و باز گردد
 میتواند رنج ببرد و دوست بدارد
 میتواند باشد و یا دوام یابد
 میتواند فرو شکند یا بمیرد
 میتواند بسیط و تاریک باشد
 میتواند بدون گوش باشد
 میتواند شوربختی را تحمل کند
 میتواند چشم براه یاری باشد
 گرچه گروهی از قلتبانان
 زندگی ما را نپسندند.
 سرانجام، ما می‌توانیم وجود داشته باشیم

ای چه بسیار بارکه‌زاده شدم
 تا همچون آفریده‌ای دربی
 آزمونی نمکسود گردآورم

بسوی رجعت‌های لاهوتی
 بسوی منازل ناسوتی
 و بدینسان منتقل میشوم بی آنکه بمانم
 بکدام جهان باز میگردم
 و اگر به زیستن ادامه میدهم
 درحالیکه امور حل میشوند
 من گواهی خود را اینجا باقی گذاشتم
 سرگشتگی سرگردان خویش را
 تا با بسیار خواندن
 کس نتواند چیز دیگر بیاموزد
 مگر جنبش جاودانه را
 از کسی که روشن است و گمراه
 و بارانی است و شادان
 و کوشاست و خزان زده
 و اکنون در پس این برگ
 میروم و ناپدید میشوم
 جهشی در شفافیت
 مانند شناوری آسمانی
 و سپس باردیگر به بزرگ شدن می‌آغازم
 تا آنکه روزی چنان کوچک شوم
 که باد مرا بربود
 و دیگر آنکس نخواهم بود که نام دارم
 و آنکس نیستم که هر بامداد بیدار میشوم
 و آن زمان نغمه را در خموشی میتوانم

درون تالار رودکی، درحاشیه تماژر

امیر نیک آئین

درسالن رودکی نمایشنامه «مونترسرا» کار امانوئل روبلس را بنمایش گذاشته بودند. جمفری، هنرپیشه سرشناس و قدیمی در دونقش - کارگردان و شخصیت اول نمایشنامه - با مردم روبرو می‌شد. کشاورز و فرید و دیگران بازی داشتند. قصد آن نیست که نقدی هنری نوشته شود. درباره چگونگی برخورد کارگردان به نمایشنامه و حق اوبه حذف صحنه‌ها و بخشهایی از دیالوگها، که نمایش را بدون افتراکت درفاصله يك ساعت و سربع به پایان می‌رساند، می‌توان به بحث نشست و نمونه‌های گوناگون موفق و ناموفق از اینگونه برخوردهای کارگردانها بامتن نمایشنامه‌ها را ذکر کرد که در آنها روح و جوهر اثر ادبی بازتاب یافته یا نیافته، قابل درک‌تر، مدرن‌تر و «فعلی» تر شده و یا برعکس کار را به مسخ و تحریف کشانده است. درباره حرکات هنرپیشه‌ها در صحنه، نقش نور در برجسته کردن شخصیت‌ها و لحظات، انتخاب درست و پرمعنای موسیقی که بر معنا تکیه داشته باشد، صداهای خارج صحنه که القاءکننده محیط و جوی مورد نظر باشد می‌توان عقیده موافق و مخالف بیان داشت. باین پرسش که آیا کوشش کارگردان در این قصد آشکار موفق بوده است یا نه، که تماشاگر را به تفکر بنشانند و به لحظاتی را که صحنه‌ها عمداً متوقف می‌شود و شخصیتها از سخن و گاه از حرکت باز می‌ایستند، به لحظات تعمق فکری و کاوش درونی، به لحظات مشارکت شدید و خلاق تماشاگر در خلق اثر هنری بدل نماید، می‌توان پاسخهای گوناگون داد. اینها همه و همچنین، بازی بازیگران، صدای آنان، حرکات پیکر و صورت آنان، تطبیق شخصیتها با بازیگر و حسن‌گزینش از جانب کارگردان، قدرت انتقال تمام اندیشه و قصد نمایشنامه‌نویس و کارگردان به تماشاگر نیز کار يك منقد و ارد هنری است. تخصص، دقت و صلاحیت بسیار لازمست تا سره را از ناسره در این هنر بفرج همه‌جانبه و جمعی که هنر تئاتر است جدا کرد.

اما آن شب در تالار رودکی، ما تنها مونترسرای روبلس - جمفری را نمی‌دیدیم و تنها بانگ هنرپیشه‌ها و اکه فریاد می‌زدند «زننده باد جمهوری! زننده باد آزادی!» نمی‌شنیدیم. در تمام مدت نمایش این اندیشه حاکم بود که این داستان خود ماست که حکایت می‌شود. و در کجا حکایت می‌شود، در تالار رودکی. «رودکی» - تالاری که با آنهمه مخارج سرسام‌آور و ریخت و پاش بی حساب ساخته شد و در طراحی و تزئینش دست و پال «هنرگردانان» زمان طاغوت و حسابداران و حسابسازان مربوطه را باز گذاشتند. قصد آن بود که محلی پرشکوه و مجلل برای نمایشها فرچنگ آید، آنچنان که درخور ادعاهای بزرگ تمدن پوچشان و جوابگوی بلندپروازیهای فرعون منشانه شاهنشاه! باشد. محلی چنان محیره کشته که بتواند یاد زاغه‌های جاده قرچک و گودهای جنوب شهر را از خاطره‌ها پاک کند. بی‌شک مهندسان و طراحان، کارگران و معماران، نقاشان و تزئین‌گران ما

زحمت‌ها کشیدند و تمام زیبایی و لطف تالار و سالنهای جنبی اش بهمراه کارآیی تکنیکی و کامیابی فنی ساختمان مرهون کار و استعداد آنهاست. در این سخنی نیست ولی همه می‌دانند که در آنچه ساخته شد مردم را - در آن زمان - راهی نبود.

درست در مقابل صحنه، لژ ویژه سلطنتی با ابعاد خردکننده خود که تمام عرض سالن و ارتفاع دو لژ را در برمی‌گیرد با سماجت و قیامانه‌ای چون بختک بر سالن سنگینی می‌کند. گویی وظیفه دارد با «عظمت» خویش هر کسی و هر شخصیتی را که بآن می‌نگرد درهم کوبد و حقارت روحی خانواده لژنشین را با جبروتی درهم شکننده، جبران کند. دهان باز لژسلطنتی سابقاً از آزولاف و اکنون ازبخت و هراس به سوی سالن گشوده است، ولی امشب، جمعیت اکثر جوانی را که آمده‌اند تا «مونترا» را ببینند، از آن باکی نیست. حتی متوجه آن نیستند. اینها آمده‌اند تا یک پیس انقلابی را تماشا کنند و درستیز درونی روح پرخروش انسانی شریک باشند که در نهایت امر نخواست از انسان دوستی اش حربه‌ای علیه آزادیخواهی و استقلال‌طلبی ساخته شود. اینها آمده‌اند تب و تاب وجدان پرالتهاب مردی را حس کنند که گذاشت نامردان از عشق او بفرد فرد انسانها، اسلحه‌ای علیه انسانیت و انسان دوستی بزرگ او بسا تمام ابعاد اجتماعی و دمکراتیکش بسازند. لژ سلطنتی خالی و دهان گشادش منجمد بود. سالن، اما، پر بود از مردمی که آمده بودند ببینند شکنجه‌روانی یعنی چه و یک مبارز راه آزادی و استقلال و سعادت مردم از وادی چه حرمانها و زجرهای روحی باید بگذرد و تاب بیاورد و چه جهنمی را، که تحمل ناپذیر می‌نماید، باید تحمل کند. همه‌ما که آنشب چشم به صحنه دوخته بودیم، می‌توانستیم با یک گردش سر، در ته سالن، مشرف بر همه، جایگاه سلطنتی را ببینیم که صاحبان سابقش از متخصصین برجسته چنین شکنجه‌هایی بودند. خود شاه مخلوع روزی در مصاحبه‌ای با روزنامه فرانسوی «لوموند» بخود بالیده بود که شکنجه‌های ساواکش «روانی و بغایت بفرنج» (سوفستیکه!) است. در آنروزها در سالن و لژها، پایین و بالا، چپ و راست، درباریان، اشراف، ثروتمندان و ساواکیها با البسه فاخر و جواهرآلات خیره‌کننده می‌نشستند، هنگ الماس و گردان تازیانه از مقابل طاغوت رژه می‌رفتند و هر کنسرت و نمایشی را با تمام پلیدی وجود خود به نمایشگاه مد و زینت آلات، به عرصه چشم و هم‌چشمی و زد و بند ساخت و پاخت و همچنین به مرکزی از فساد اخلاقی بدل می‌کردند. حضور اعلیحضرتین! و یا شهبانوی هنر دوست! از همه جهات و در همه ابعاد، این بازار رسوا را گرمتر می‌ساخت. اما آنشب خرداد ۵۸ کسان دیگری در سالن، پائین و بالا، چپ و راست نشسته بودند و با چشم دیگری بخاطره شومی که جایگاه سلطنتی مظهر آن بود می‌نگریستند. مردمی ساده و بدون پیرایه، با جزوه‌ای یا کتابی؛ بدون جواهر بسا روحی غنی، خواستار هنر و دانستن، خواستار نور و بینش. عیان بود که با چه ولعی جملات هنرپیشگان با گوش هوش تماشاگران بلعیده می‌شد و با چه شوری جمعیت بپا می‌خاست و دست می‌افشاند. رفته‌اند آن طاغوتیان و آن بارگاه بت اعظم و بت بانو، تهی است. و آمده‌اند این مردم

عادی، این جوانان پرشور و این هنر دوستان صمیمی.

در روی صحنه انقلابی برپاست، بخاطر نجات «بولیوار» و پیروزی قیامش شهیدها داده می‌شود. سالن نیز خود شاهدی و مظهری از انقلاب عظیمی است که طی آن مردم بخاطر آزادی و استقلال و نجات از چنگال طاغوت کشته‌ها دادند، شکنجه‌ها کشیدند، زندانها رفتند و مهاجرتها دیدند. روبلس قیام خلق الجزایر را در برابر استعمار فرانسه مد نظر داشت و از نبرد مردم و نژودلا علیه استعمار اسپانیا الهام گرفت. و حالا داستان ایران ماست که نبرد مردمش علیه امپریالیسم و سلطنت وابسته بآن در همان آئینه انعکاس می‌یابد. سرنوشت‌ها علیرغم تمام

تنوعشان چه مشابهند! و راه خلق‌ها همه جا پراز اشك و خون، شکنجه و شهادت. اما در آخر، این فریاد «زنده باد جمهوری! زنده باد آزادی!» است که در همه جا، در ونزوئلا، آمریکای لاتین، در الجزایر آفریقا و در ایران آسیا، پیروز می‌شود. در نبردی دشوار و پرفراز و نشیب علیه امپریالیسم و عمال همه رنگ محلی‌اش سرنوشت مشابه همه آنها پیروزی است. و منجمله در شیلی که با سرود معروف مردمش «خلق متحد پیروز خواهد شد»، هنگامیکه هنوز چهلچراغ تالار رودکی خاموش نشده، نمایش آغاز می‌شود و پیوند می‌زند دیروز و نروئلا و امروز ما را با فردای شیلی و همه شیلی‌ها. ترانه شیلیائی تنها تماشاگر را به فعلیت موضوع یا به اتمسفر آمریکای لاتینی‌پیس، رهنمون نمی‌شود بلکه محتوی نبردی را که در همه جای جهان جریان دارد، فاش می‌سازد و از راز پیروزی - اتحاد خلق - سخن می‌گوید.

تالار رودکی را با آن سالن مجهز با آن سرسراها و چهلچراغها و تابلوها و موزائیک‌ها و لژهای مخصوص درجه‌بندی شده برای آن ساختند که فستیوالهای «چشمگیر» هفت‌من یک صنار در آن برپا کنند. صدها هزار دلار به‌فلان هنرپیشه صاحب نام آمریکایی می‌دادند تا فقط برای یک شب «جشنواره شهبانو» را به قدوم خود مزین کند و از دو هفته قبل از هر تشریف‌فرمایی تمام زوایای سالنها و سرسراها را می‌کاویدند و همه درهای ورودی را ممنوع اعلام می‌کردند و کلیه کارکنان و هنرمندان را مرتباً بازرسی بدنی می‌کردند تا مبادا... علیرغم همه اینها اکنون چهلچراغ بزرگ در میان سقف خوش تراش تالار برای مردم عادی نور می‌پاشد. سائز از جوانان ساده شهر مملو است. موزائیک‌ها و نقاشیها دیگر هدف نگاه خیره و سرد طاغوتیان نیست و بر روی صحنه «انقلاب» می‌غرد.

آنها که مثل اسکوردو در نمایشنامه می‌پندارند دار زدن و تیرباران کردن یعنی که «کار تمام می‌شود» و بزرگترین گناه مردم را همان بی‌گناهی‌شان می‌دانستند، در همه جا محکوم به فنا هستند. این را نه فقط صحنه‌تئاتر، بلکه خود تالار رودکی با سرنوشتی که بر آن رفته ثابت می‌کند. این سؤال روبلس که «غارت ثروت و گرفتن هویت ملی شما، شما را به عصیان و آدار نمی‌کند؟» تنها در صحنه‌تئاتر و در ونزوئلا مطرح نمی‌شود. همه جا، در الجزایر و ویتنام و ایران، در صحنه زندگی این سؤال با سنگینی مهبیبی مطرح شد و پاسخی خونین و افتخارآفرین شنید. در آنشب خرداد ۵۸ خود تالار رودکی صرفنظر از آن سقف استادانه و چهلچراغ زیبایش، با آن موزائیکها و نقاشی‌های هنرمندانه و آن معماری جالب و کارآیش، با آن لژسلطنتی خالی که دهان‌گشادش می‌خواهد همه چیز را ببلعد ولی بپرکت انقلاب، فسیل‌وار سنگ شده و با آن مردمی که در سالن نشسته بودند و با کف زدن پرشور از پیام جمهوری، استقلال و آزادی، انسان دوستی و مقاومت و ایشار استقبال می‌کردند، خود پاسخی بود باین پرسش.



رویدادهای هنری

زمانی که تصویبها از انقلاب سخن می گویند

(دو نمایشگاه از سه هنرمند)

ماه گذشته، دانشگاه تهران شاهد برپایی ۲ نمایشگاه بود: نمایشگاه انفرادی فرح نوتاش در کتابخانه مرکزی و نمایشگاه مشترک ثمیلا امیر ابراهیمی و شهاب موسوی زاده در دانشکده هنرهای زیبا. ما بر حسب تاریخ گشایش این نمایشگاهها به بررسی هر یک می پردازیم:

نوتاش با سه دوره از کارهای متفاوتش مجموعه «آغازی با خورشید»، «درختها» و جدیدترین آثارش، نقاشی معرفی می شود که از گذشته ها گسسته و به دنیای پرپیچ و خم و گسترده توده ها پرداخته است.

دنیای پرجوش و خروشی که خطوط برجسته اش را غمها و شادی ها، رنجها و راحتیها و افت و خیزهای مردم مشخص می کند و نوتاش می کوشد تا با خطها و نیم خطها، رنگها و بی رنگیها آن را به من و تو بشناساند و به دورنمای آینده ای بی-تردید هم اشاره ای داشته باشد: گیرم که با دستمایه ای از «خورشید» گاه «درخت» اینک «شالیزار» و آنک همیته سپر کرده در برابر غرش بی امان مسلسل.

نوتاش در جستجوی «قالبی» برمی آید تا در سیاهترین دوران اختناق، بی واکنش در برابر واقعیات دور و برش و بی تأثیر از آن، از کنار تمام شرایطی که ابعاد زندگی وابسته و مختنق ما را تشکیل می داد، عبور نکند و به بهانه همان شرایط حربی هنرش را در صندوقخانه «احتیاط» به زنگ سپرد.

به این خاطر نوتاش ابایی ندارد که به اواخر قرن ۱۹ و سالهای بعد برگردد و از «سمبولیسم» به عنوان یک واکنش هنرمندانه در برابر سانسور حاکم، بهره گیرد و از «شیئی» نه بمثابه یک «شیئی» بلکه به نشانه نوعی «ایده» - که از سوژه درک می شود - استفاده کند و بدون جدا کردن آن از واقعیت، واقعیت پوشانده شده در شکلی نمادین را به تماشاگر شناساند. سری کارهای «آغازی با خورشید» و «درختها» بهترین گواه این ادعاست. به «درختها» نگاهی بیندازیم:

.. «درختها» به مفهومی ملموس تر نسبت به نماد «آغازی..» توجه دارد: با وجود هشدار هوشیاران خشم جوان

اینجا رگه‌های باریک نور، متن پر سیاهی را می‌شکافد، غلظت تیرگی چادر کم کم رنگ می‌بازد و هجوم هوایی پاک، جوانه های نوری در ختان را روحی تازه می‌بخشد و در تابلویی دیگر تناوری ریشه‌هایی پر، انگار در تن واحدی خلاصه می‌شود که در پیچاپیچی شاخه‌ها، بازی نور خورشید را طلب می‌کنند.

آب و نور و هوا - این ضرورتی که رویش را اقتضاست - شقایقهای گلگونی را در دامن تیره اختناق می‌رویانده که خون رزمندگان فراهم آور آبی بیشتر، نوری گسترده‌تر و هوایی پاک‌تر است. شقایق‌هایی که در سپیده پر لطف معجز می‌خندند، پرده های تیره را می‌درند و به زیر می‌کشند. با چنین زمینه‌ای است که جنگل تناور سبزی و نور و تازگی پدید می‌شود.

به این ترتیب فرح نوتاش با بهره‌گیری از پوشش «نمادین» - که خود زاده شرایط اختناق است - به حادثه‌ترین مسئله مبارزاتی آن روزها می‌پردازد.

سری کارهای جدید نوتاش، چه آنها که انسان را در متن اجتماع به مطالعه و بررسی می‌نشیند، چون «شب بی کاران» و «چهره یک رفتگر» و چه دیگر آثاری که از دوران به ثمر رسیدن انقلاب، مایه گرفته، ردپایی از واقعیت را در دو پرش زمانی دنبال می‌کند.

واقعیتی که در نهایت، در اشکال گوناگون مبارزه مردم علیه امپریالیسم و استبداد خلاصه می‌شود، خواه زمانی که «شرایط انقلاب» فراهم نبود و مبارزات بی‌حیانت توده بصورت پراکنده انجام می‌گرفت و

را - بجای نبرد مؤثر بارژیم - به چاروب کردن نیروهایی پر شور و مشتاق مبارزه، و توش و توان آنان کشاند، بی آنکه توده را حتی به حرکتی وادارد. نوتاش به «جان بر کف نهادگانی» که پیش از هر چیز مفتون «از خود گذشتگی و روشنفکرانه» خود هستند، «شرایط عینی» را گوشزد می‌کند و دگرگون ساختن جامعه را، بی فراهم بودن آن شرایط کمتر ممکن می‌شمارد. نوتاش برای معرفی این شرایط درسری کارهای «درختها» نماد آب، هوا و نور را وام می‌گیرد.

«درختها، بانک درختی اینجا و آنجا زیر پوشش چادری سیاه شروع می‌شود. تک درختانی که بهر حال جوانه زده و رشد کرده‌اند، گردهم می‌آیند و در سیاهترین و دشوارترین شرایط به عصیان برمی‌خیزند. آنگاه واقعیت تلخ و گلگون، سمج‌تر و کوبنده‌تر از هر ذهنیتی پیش رو قد علم می‌کند: تنه‌تنه‌های قطع شده، ریشه در خاک تمام خونین تابی انتها صاف می‌کشند تا آنجا که افقی تیره و سیاه واژه «یس» را ارائه می‌کند و تومی اندیشی «آیادروای آن چه؟» و «آیا این نبرد نابرابر تا کی؟» آنوقت به تابلویی دیگر می‌رسی و در انبوه درختها (انسانها) قتل‌عام آن مبارزین را در سوگ می‌نشینی.

شرایط چگونه است؟ نه نور، نه هوا و نه آب. در برهوت بودن، ماندن. عطش زمین را در ترک ترک آن به تماشا نشستن میراث زخم خورده گذشته را بر دوش داشتن و «روبرو؟».

آنجا باریکه آبی از فراز و نشیب کوهساران به زمین برهوت می‌رسد، و

گر برش زمانی اول و «شبهای شعر»، «جمعه سیاه»، «۱۷ شهریور»، «آتش سوزی سینما رکس»، «نیایش شبانه»... بازتاب دهنده مختصات برش زمانی دوم است.
«اعتصاب»، تابلوئیست که با تأثیر از

خواه هنگامی که نارضایتی تمامی مردم به اوج رسید و طنین بنیان برکنش، بساط «طاغوت» را برچید.
«اعتصاب» - کار سال ۵۴-، «تدریس انقلاب سفید»، «محکومیت ۱۰ ساله» تصویر



«کازرانی در اعدام» کار فرح نو تاش

فرح نوتاش میدانند که برای جاودان کردن پلاستیکی انقلاب شکوهمندمان، بسیار وقایع تعیین کننده هست که دستمایه قرار نگرفته، تنها يك نمود «شبهای شعر» از مرحله «پرخاشی» و چند اجرا از مرحله «اعتراضی» مسلماً تصویر تمامی مختصات این انقلاب نیست. حوادث تاریخی مرحله «اعتصابی» و «قیام مسلحانه» تقریباً دست نخورده باقی مانده است.

*

ثمیلا امیر ابراهیمی با آثاری متأثر از رویدادهای انقلاب و هم چنین کارهایی دورتر از آن، در نمایشگاه مشترکی با موسوی زاده شرکت داشت.

کارهای دورتر امیر ابراهیمی در چارچوب «واقع گرایی انتقادی» می گنجد که در سیر تکاملی خود، پایبای روند انقلاب در راه واقع گرایی انقلابی گام برمیدارد.

واقع گرایی انتقادی پدیده ای است که ضرورت هنری دوره گذار به انقلاب را جوابگوست. با توجه به تاریخ آثاری که امیر ابراهیمی ارائه داده، می توان گفت او بحق سبک هنری بسیار مناسبی برای تبیین پلاستیکی نقطه نظرهایش انتخاب کرده است. سبکی که «جوهر انتقاد» بمثابة «سلاح مبارزه اجتماعی» جزء جدایی ناپذیر آنست.

امیر ابراهیمی با بکارگیری این شیوه، نظام غارتگر پیشین را مورد حمله قرار می دهد و باینشی انساندوستانه تنفر عمیق خود را از استثمار، فقر، نابسامانیهای اجتماعی به تصویر می کشاند؛ دستهای

کته کلویتس بانوی نقاش آلمانی کشیده شده؛ صف صف مرد و زن ابزار بر دوش، مشتم در جیب، دهان بسته و گه هم فریادکن، در فکر چندوچونی زندگی خود، با استواری بر گستره سفید زمین برف پوش قدم بر می دارند، هیکل مهیب کارخانه ای خاکستری رنگ، گوشه چپ پس زمینه را پر می کند و در دوردست خورشیدی خونین با پاره های نوری گره خورده با دود کارخانه می رود تا افق را ترک گوید.

«اعتصاب» هر چند فضایی دهقانی را القا می کند، ولی بی تردید از واقعیت انکار ناپذیر حرکت های انقلابی ای خبر دارد که اینجا و آنجا بوقوع می پیوست.

«برابری در اعدام» از شکوه خونین قهرمانی قهرمانانی نشان دارد که در سپیده های صبح به گلوله های گرم سپرده می شدند. سپیده دمانی که ستبری ابرهای سهمگین دل می ترکاند و جدا از القای وحدت انسان با طبیعت ما نویدی است که آنک باران، آنک صبح سفید و روشن...

این سری از کارهای نوتاش، با وجود ریتم پویا، ترکیب های تازه ای از رنگ و بکارگیری درونمایه ای تعیین کننده در پرداخت احساس، کارهایی هستند بکلی متفاوت که با این واکن ضعیف و آن واکن کاستی. ضعفهایی چون پرداخت بیشتر احساسی در «آتش سوزی سینما کس»، ضعف تکنیکی «مأمورین پدر را بردند» و «دفتر دانش»، برخوردار ساده در «محکومیت ۱۰ ساله»، «تدریس انقلاب سفید»، عدم تأکید بر طبقات و قشرهای مشخص شرکت کننده در تظاهرات...

جرأت کرده و از زیر چشم هیکل وزین ارباب را می‌نگرد، تنها خشم و نفرت موج می‌خورد و بس. رنگهای متضاد که در عین حال از سلیقه «شمالیها» هم نشان گرفته، القاگر هرچه بیشتر این حس است.

از میان سری کارهای جدید امیر ابراهیمی که متأثر از انقلاب نقاشی شده - و از روزهایی که سیل خروشان مردم تظاهرات برپا می‌کردند، کفن می‌پوشیدند، مقابل

بیکار شده، ابزارهای مانده در این کنار، نگاههای یأس آلود دوخته شده به دوردست، شیارهای پیشانی عمیق شده از رنج، اینجا گرد آمده دور آتش، آنجا ایستاده به تماشای نانی سنگ، این سو اطراق کرده در حیاط مسجدی و آن سو مشغول بهم زدن سطهای آشغال همراه چند سنگ و... هر یک دستمایه ای است آمیخته با جوهر انتقادی که هدف از بنیان کندن جامعه‌ای چنین نابسامان را



«پروزی» کار شمیلا امیر ابراهیمی

گلوله‌های سربازان سینه عریان می‌کردند و دسته‌دسته شهید تحویل می‌گرفتند، نشان دارد - بهترین اثر تابلو نیست که صبح روز ۲۱ بهمن را جاودان کرده است: کامیون ارتشی به غنیمت گرفته شده‌ای که گویی چند لحظه پیش از فتح این پادگان بدست آمده و به سرعت در راه کمک رساندن

دنبال می‌کند.

جلوه آبدیده این معنا را در تابلویی که «استثمار» را به نقد می‌کشد و در چهارچوبی مقایسه‌ای بینیم: ارباب شکم برآمده و غمگین در آمده‌ای به نظارت بر کار رعیت‌هایش - خمیده مشغول کار، به نشانه تا شده زیر بار استثمار - ایستاده است، در نگاه دختری که

تصویری» به وقایع دوره خاصی نظر دارد که تأثیری محسوس در تاریخ معاصر کشور ما و پیوندی نزدیک با انقلاب کنونی مردم داشته است. نمایشگاه مشترک امیر ابراهیمی و موسوی زاده، شاید تأکیدی بر این تأثیر و این پیوند باشد. انقلاب ناتمام مشروطیت بقولی، با تمام کاستی‌هایش عمده‌ترین تحولی است که از صدر اسلام، تا قبل از انقلاب شکوهمند اخیر، در جامعه ما پدید شده. موسوی زاده، حوادث برجسته این دوران را دستمایه قرار داده است. او در ظواهر یا جزئیات و حاشیه‌ها حقایق تاریخی را به محک نمی‌نشیند، بلکه با نگاهی کنجکاو، می‌کوشد حلقه‌های گسسته این زنجیر تاریخی را بیابد تا با بهم پیوستن آنها، روابط علت و معلولی حوادث را مشخص کند، عوامل تشدید یا تسریع‌کننده و از سوی دیگر ترمزکننده را، از میان انبوهی از وقایع و جریانات بیرون بکشد و بازتاب این تغییرات را در این و آن شخصیت بنمایاند.

ویژگی آثار «دوره مشروطیت» موسوی زاده - که پیش از این در نگارخانه تخت-جمشید هم نمایش درآمده بود - در اینست که او شخصیت‌های نمونه‌وار Typical مردم را در برابر یک حادثه واحد قرار نمی‌دهد تا به نسبت تأثیر هر یک را به قضاوت بنشیند، بطور معمول در یک تابلو، چند عامل عمده را به کار می‌گیرد، که هر چند در رابطه منطقی بایکدیگر قرار دارند، ولی هر کدام به تنهایی به عنوان «دستمایه» مستقلی بیشترین ارزش را داراست. به این ترتیب این ارتباط عاطفی «شخصیت‌های نمونه‌وار» با حوادث رخ داده است که این و آن اتفاق

به آن پادگان در حال عبور است. مبارزینی که شاهد قروریختن «دژهای تسخیرناپذیر» ارتش بودند، یا خود در فتح آن شرکت داشتند، مبهوت، خوشحال، نا باور و حتی ذوق‌زده، در اندیشه آنچه که اتفاق خواهد افتاد، از جانب مردم کنار خیابان استقبال و تشویق می‌شوند، هر کس با اسلحه سرد و گرم خود؛ چوب، کارد، کلت، تفنگ، قطار فشنگ و... که چون گنجی در مشتش محکم گرفته، به بدنه و سیله‌ها و رکاب و سقف کابین چسبیده یا آویزان شده است.

دستمال سفیدی که علامت پیروزی است که از غرور و قهرمانی‌نشان دارد و در هوا موج می‌خورد، آخرین کلام این تابلوست. امیر ابراهیمی از جهت تکنیک، کاملاً مسلط است. خطوط محکم، قاطع که گاه آنجا که باید وظیفه خود را به «رنگ» می‌پزند؛ بسیار بجا در تمامی آثار بکار گرفته شده‌اند. با این حال گاه سهل‌گیری در دید روان‌شناسانه، امیر ابراهیمی را از پرداخت کامل درون شخصیت‌ها غافل می‌سازد. این امر به نوبه خود در پویایی اثر و روح بخشیدن به آن تأثیر می‌گذارد. رنگ‌های روشن بعضی از تابلوهای امیر ابراهیمی، نقش تازه‌ای در ارائه رنگ عرضه می‌کنند، هر چند که رنگ‌های تیره در آثارش هنوز نقش اساسی دارند.

*

در این نمایشگاه نیز شهاب موسوی زاده آثار «دوره مشروطیت» خود را نمایش گذاشته بود.

موسوی زاده با تثبیت «تاریخ نگاری

کرده، خطوط شکسته زاویه دارد، نیم دایره‌هایی که این و آن طارمی را ساخته‌اند بمشابه سنگرهای مبارزین مشروطیت - هم چنان که در واقع بوده - عمل می‌کنند. موسوی زاده، تا آنجا که عرصه پرداخت - هایش محدود نشود، از اصول کلاسیک بهره می‌گیرد: عامل نور رانها به‌عنوان روشن کننده فضا بکار می‌گیرد و رنگهای تیره، در ترکیبهای مختلف با یکدیگر مخلوط می‌کند و...

امید است فضای آزاد جامعه انقلابی ما انگیزه تازه‌ای برای شکفتن قریچه‌ها و خلق بیشتر آثار مردمی باشد و این سه هنرمند را جای شایسته در میان هنرمندان.

فرشته فرهادی

را «عمده» می‌کند، یا بالعکس «اعدام آزادیخواهان» بهترین گواه این مدعی است. در برخی آثار دیگر که بازساز خلاق یک رویداد است، توده مردم دوروبری که ناگزیر می‌بایست واکنشی هرچند متفاوت با دیگری، بروز دهند، گاه کمتر به پرداخت گرفته شده‌اند. چهره‌های محو، صورتهای پنهان شده و گاه هم بکل ناپیدا، این فرصت را از نقاشی می‌گیرند تا بادیدی روان‌شناسانه و در رابطه با این و آن حادثه، شخصیت درخور «تماشاچی» را نقاشی کند.

معماری سالهای دور، زمانی که دوره انقلاب مشروطیت را هم در برمی‌گیرد، یکی از عواملی است که «موسوی زاده» ساخت تابلوهایش را بر آن اساس طرح‌ریزی



«اعدام آزادیخواهان» کار شهاب موسوی زاده



نقد و معرفی کتاب

۲۸ مرداد، که همه راههای دست یابی به واقعیت برویش بسته شده بود و دستگاههای تبلیغاتی، تاریخی سراپا دروغ به او عرضه میکردند، می‌توانست در قالب يك داستان بلند، سهم زیادی از رویدادهای قبل از این کودتا را بیابد. در این اثر که چون دیگر آثار احمد محمود زمینه رویداد ماجراها جنوب تف زده است، خالد شخصیت اصلی اثر در مسیر رویدادهای تاریخی، بویژه ملی شدن نفت قرار میگیرد و همراه او مبارزات مردم، نقش وسیع حزب توده ایران در بسیج کارگران، فقر توده‌ها و روند زندگی آنها به شیوه هنرمندانه احمد محمود، جانمایه يك اثر خواندنی و ماندنی میشود.

انتشار چنین اثری که دریچه‌ای به باغ پر درخت می‌گشود، سبب شد چاپ اول کتاب که در ۱۰ هزار جلد منتشر شده بود در يك هفته نایاب شود و رژیم که از این استقبال سخت به هراس افتاده بود، با وجود مقدمه‌ای که در توجیه اثر توسط ناشر در کتاب آمده بود، دیگر اجازه تجدید چاپ آنرا نداد. بعد هم که زیر فشار افکار عمومی مجبور به عقب نشینی شد از نویسنده خواست که واژه‌هایی چون پاسبان، زندان و صحنه‌هایی که مبارزه توده‌ها را نشان میداد از کتاب حذف کند تا اجازه چاپ بگیرد. احمد محمود زیر بار این زور گوئی دستگاه سانسور شاه نرفت و سرانجام فقط بعد از پیروزی انقلاب ایران،

همسایه‌ها

نوشته: احمد محمود

۵۰۲ صفحه

احمد اعطا (که احمد محمود امضاء میکنند) یکی از شاخص‌ترین چهره‌های قصه نویسی معاصر ایران است. تا به امروز از او ۶ مجموعه قصه به نام‌های «مول»، «دریا هنوز آرام است»، «بیهودگی»، «زائری زیر باران»، «پسرک بومی» «غریبه‌ها» و رمان «همسایه‌ها» منتشر شده است.

انتشار رمان «همسایه‌ها» در سال ۱۳۵۳، در اوج اختناق آریا مهری، از دوسو، حادثه‌ای تلقی شد. از يك سو، قصه نویسی معاصر فارسی، که از حیث خلق رمان فقیر است و غیر از چند اثر چون «بوف کور» از هدایت «شوهر آهو خانم» از علی محمد افغانی، «سو و شون» از سیمین دانشور، «چشم‌هایش» از بزرگ علوی، «نفرین زمین» از جلال آل احمد، «تنگسیر» و «سنگ صبور» از صادق چوبک، «شب چراغ» از جمال میرصادقی، «کلیدر» از محمود دولت‌آبادی و «سگ و زمستان بلند» از شهرنوش پارس‌پور، و شاید دو سه قصه بلند دیگر، جلوه‌های نظر گیر دیگری نداشته است، بارمان دیگری غنی میشد که از بسیاری جهات کار تازه‌ای بود. از سوی دیگر نسل اختناق زده بعد از کودتای امپریالیستی

زندگی نکبت بار توده‌ها نقب میزند. در این نقب شگفت، نبرد نورو ظلمت، راستی و کژی تسلیم و مبارزه، عشق و نفرت، آمیخته و در آمیخته، نمایان میشود.

برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت

نوشته: رحیم نامور

صفحه ۳۶۷

این کتاب را نمیتوان بمفهوم عام کلمه تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دانست. این نکته‌ای است که در سرآغاز کتاب تصریح شده است. بقول خود نویسنده کتاب «تلاشی که در نگارش این صفحات می‌ذول میگردد بطور عمدۀ معطوف بیافتن سرکلاف برخی پدیده‌های مبهم، و گشودن برخی از گره‌ها در جریان حوادث پنجساله‌ی انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵-۱۲۹۰) میباشد که مبهم و ناخوانا ماندن آنها سبب شده است حتی دقیق‌ترین و با حسن نیت‌ترین نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را دچار سردرگمی کند.»

برخی از عمدۀ‌ترین گره‌ها که کوششی برای گشودن آنها شده است چنین خلاصه میشود:

آیا درست است که فراماسونرها بنیان‌گذار و سپس رهبر انقلاب ایران بودند؟ چه مرزی آنها را از انقلابیون اصیل و یا «ناراضی‌های حقیقی» جدا میکند؟

باز گذاشتن در سفارت انگلیس بروی مشروطه خواهان چه هدفی را تعقیب میکرد؟ آیا این کار بمنظور کمک بمشروطه خواهان بود یا زمینه‌ای برای امحاء استقلال و حاکمیت ملی ایران؟

ضدانقلاب چگونه سربلند کرد؟ مسئولیت پیروزی محمد علی میرزا بر مشروطه خواهان ناشی از کدام عوامل مشخص بود؟ دولتین تزاری روسیه و بریتانیای کبیر چه نقشی در این میانه

«همسایه‌ها» توانست تجدید چاپ بشود. این اثر بعد از انقلاب چند بار تجدید چاپ شد و بیش از ۱۰۰ هزار نسخه آن بفروش رفت. «همسایه‌ها» بگفته احمد محمود دارای جلد دومی است که علاقمندان به ادبیات فارسی در اشتیاق انتشار آنند.

قصه‌های پائیزی

مجموعه ۵ قصه

نوشته: اصغر الهی

۸۰ صفحه

اصغر الهی از نسل‌نویین قصه‌نویسان فارسی است. ویژگی آثار او حضور شخصیت‌هایی از میان توده‌های مردم، رسیدن به علت‌ها از مسیر زندگی این شخصیت‌ها بادستمایه شناخت علمی جامعه است.

این ویژگی‌ها سبب شده که رژیم آریا مهری هرگز اجازه انتشار به آثار او، ندهد. کتاب اول نویسنده به نام «بازی» از چاپخانه توسط مامورین ساواک به مقوا سازی برده شد و کتاب‌های دیگرش «قصه‌های بی‌بی جان» و «قصه‌شیرین ملا» تا پیروزی انقلاب در اداره سانسور بحالت توقیف ماند. اما، قصه‌های کوتاه الهی، اینجا و آنجا در جنگ‌ها، چاپ شد و او را بعنوان چهره مشخصی در قصه‌نویسی معاصر معرفی کرد.

اکنون، «قصه‌های پائیزی» مجموعه ۵ قصه کوتاه الهی در دست خواننده است. برخی از این قصه‌ها («یلدا» و «همراهها به‌روم ختم میشود») قبلاً در جنگ‌ها چاپ شده و ۳ قصه دیگر بار اول است که بدست خواننده میرسد. در این آثار کوتاه تمام ویژگی‌های هنری نویسنده به‌وضوح خود را نشان میدهد. شخصیت این قصه‌ها کارگران ساختمانی و معدن‌معلمان و روشنفکران هستند. همراه با آنها نویسنده نور افکن نیرومندی به گوشه‌ای از جامعه ستم زده آریا مهری می‌اندازد و به‌عمق

ماتریالیسم تاریخی

نوشته: امیر نیک آئین

صفحه ۳۷۶

نخستین درسنامه ایست در باره فلسفه مارکسیستی که بدست ایرانی و برای ایرانی نوشته شده و اکنون برای سومین بار و این بار از طرف «انتشارات حزب توده ایران» بدست خواننده سپرده میشود. این کتاب در واقع جلد دوم درسنامه ایست که زیر عنوان مشترک «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» یا «یکصد گفتار برای نخستین آشنائی با شالوده‌های فلسفه مارکسیستی-لنینیستی» بر پایه درس‌های هفتگی رادیوی «پیک ایران» در دوران اختناق رژیم منکوب شاه تدوین شده است. نویسنده با ذکر مثال‌ها و نمونه‌های فراوان از زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران، استناد به اسناد رسمی و تحلیل‌ها و ارزیابی‌های حزب توده ایران و بهره‌گیری از نتایج پژوهش‌های اندیشمندان ایرانی و ایران‌شناسان همراه با ابتکار در فصل بندی و عرضه عنوان‌ها و زیر عنوان‌ها و بخصوص با کوشش در سادگی زبان و بیان این درسنامه را بصورت اثری زنده و جذاب و آسان فهم برای نوآموزی که به خودآموزی پرداخته در میاورد و نه تنها اوربا اندیشه‌های فلسفی مارکسیستی مجهز میسازد، بلکه به مشابه آموزگاری همراه بسوی عمل، عمل انقلابی راهبر میگردد. و این یکی از مزایای این کتاب است. درسنامه چنان تنظیم شده که برای کسانی هم که نوآموز نیستند، میتواند نقش کتاب راهنمای بی ادعائی را برای یادآوری و رفع نیازهای آتی ایفاء کند. طبیعی است، این کتاب، بمشابه اولین کوشش، نمیتواند از کاستی‌ها و نارسائی‌ها در امان باشد. جلد اول این درسنامه نیز که مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بوده و چهل گفتار از مجموعه یکصد گفتار را در بر میگیرد، به زودی نشر خواهد یافت.

و بدست کدام عمال داخلی اجرا کردند و کدام چهره‌های مشخص جزء «عتبه بوسه‌های سفارت انگلیس بودند؟»

قیام تبریز چگونه آغاز شد؟ دولت فتودال میلیتاریستی تزاری و دولت «بریتانیای دموکرات» چه برخوردی با آن داشتند؟ در کدام مسائل بین آنها اتحاد نظر و در چه مسائلی اختلاف نظر بود؟ چرا در يك برهه از زمان بریتانیا بدخالت مستقیم نیروهای تزاری برای سرکوب انقلاب مسلح شدیداً مخالفت میکرد و چرا سپس با اصرار و ابرام تمام خواستار چنین دخالتی شد؟

این دخالت در زیر چه سر پوشی اجرا گردید، چگونه عوامل معینی که در تحریف انقلاب مشروطیت دخالت و شرکت داشتند، اینجا نیز واقعیت‌ها را بسود امپریالیسم بریتانیا تحریف کردند، اهمیت نقش پرورفور ادوارد براون و تقی‌زاده.

ماهیت قیام گیلان چه بوده، اختلاف در داخل جبهه مجاهدان چگونه سرانجام نیروهای فتودالی را در قیام گیلان بقدرت رسانید؟ ماهیت قیام اصفهان در دنیای در بستی جنوب چه بود، چگونه قیامهای اصیل در جنوب سرکوب میشد و بقیام عشیره‌ای میدان داده میشد؟

پیروزی بر محمد علی میرزا با همه اهمیت تاریخی، از لحاظ داخلی پیروزی کدام طبقات و وابستگان کدام سیاست و از لحاظ خارجی پیروزی کدام جناح از امپریالیزم بود؟

اینها و برخی مسائل دیگر از جملهی گره‌هایی است که نویسنده کوشیده است تا آنها را هر چه روشن‌تر سازد. خواننده، در این اثر به نکات جالب و نئی دست می‌یابد که بی‌تردید به درک عمیق‌تر رویدادها و ماهیت این انقلاب کمک خواهد نمود.



رویدادهای ایران

راهپیمایان حمله بردند و چند نفر را مجروح کردند.

● دادستان کل انقلاب درباره خشونت و برادر کشی هشدار داد و اعلام کرد: «نتیجه اعمال خشونت چیزی جز برادر کشی مانند آنچه در ترکیه میگذرد نخواهد بود».

● مردم نجف آباد با تعطیل کامل شهر و تظاهرات در خیابانها به حکم دادگاه انقلاب اسلامی این شهر که عاملان کشتار نجف آباد را به دو و چهار سال زندان محکوم کرده بود، اعتراض کردند و خواستار تجدید محاکمه ابراهیم خواه و شکرالله کلانتری شدند.

۱۶ تیر

● امام طلی سخنانی در باره توطئه درسه شهر اخطار کرد و اعلام داشت: « طرح اختلاف بزرگ بین روحانی و دانشگاهی ریخته شده است ». امام گفت: « میترسم زحمت‌هایی که تاکنون کشیده شده از بین برود ».

● سفیر ایران در اتحاد شوروی گفت: « ایران را خطر نظامی و خارجی تهدید نمیکنند، خطر از جانب وامانده‌های رژیم،

۱۰ تیر

● مردان مسلح با اشغال باند پرواز، به زور اسلحه مردم را از سالن فرودگاه مهرآباد اخراج کردند و محمد منتظری و همراهانش از ایران خارج شدند.

● آیت‌الله طالقانی گفت: « جریان سعادتی اصلاً جاسوسی نیست. نمیدانم چرا در این مملکت همیشه جاسوس روس میگیرند، یک بار نشنیده‌ام که جاسوس آمریکائی بگیرند.

۱۱ تیر

● اعتبارات ارتش از نصف هم کمتر شد.
● متن قرارداد ۱۹۲۱ شوروی و ایران اعلام شد.

۱۲ تیر

● فرمان عفو عمومی نظامیان صادر شد.
● ظرفیت پذیرش دانشجوی ۳۰ درصد اضافه شد.

۱۳ تیر

● راهپیمایی بزرگ برای آزادی محمد رضا سعادت‌تی در تهران انجام شد. در این راهپیمایی که هزاران نفر در آن شرکت داشتند، ضد انقلابیون با چاقو و زنجیر به

حداقل دستمزد کارگران از ۲۱۷ ریال به ۵۶۷ ریال افزایش یافت.

۲۱ تیر

● سخنگوی وزارت کشاورزی اعلام کرد که کلیه اراضی بزرگ کشت و صنعت ملی میشود. این سخنگو افزود: «پس از ملی کردن اراضی مزبور دولت مجاز خواهد بود زمین‌های مصادره شده را تحت شرایط جدیدی مجدداً «اجاره دهد».

● ضمناً وزیر کشاورزی ضمن گفتگویی اعلام کرد که بودجه تعیین شده برای کارهای کشاورزی تکافوی طرح‌های کشاورزی مملکت را نخواهد کرد.

● عوامل ضد انقلاب روز ۲۰ تیر ماه یک پل راه آهن را در خوزستان منفجر کردند. این حادثه صدمه جانی نداشت.

● دادستان انقلاب اسلامی شرایط عفو عمومی را اعلام کرد. آیت‌الله آذری قمی اعلام کرد که عفو عمومی شامل کسانی میشود که در قتل، شکنجه و خسارات مالی شرکت نداشته باشند. امام خمینی روز ۲۰ تیر ماه دستور عفو عمومی را صادر کرده بود.

● یکی دیگر از لوله‌های نفت ویژه حمل نفت خام از اهواز به پالایشگاه آبادان روز ۲۱ تیر ماه به علت نامعلومی منفجر شد. بدنبال این حادثه حسن نزیه مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران از فرمانده دژبان پادگان مرکز خواست تا برای حفاظت تاسیسات و خطوط لوله نفت به وی کمک کند.

صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها است». ● مهندس مهدی بازرگان ملی شدن صنایع بزرگ کشور را اعلام کرد. بدنبال اعلام این خبر کارخانه و تاسیسات ۵۱ سرمایه دار ملی شد.

● بدنبال حمله به دفتر جنبش مجاهدین در قم، سازمان مجاهدین خلق ایران در نامه‌ای به امام خمینی اعلام کرد توطئه منظمی علیه مجاهدین خلق اجرا میشود.

۱۷ تیر

● گروه فرقان، نیمه شب به خانه محمد تقی حاجی طرخانی، بانی مسجد «قبا» حمله کرد و با شلیک ۳ گلوله او را بقتل رساند. ● روزنامه نگاران بطور وسیعی به پیش نویس قانون مطبوعات اعتراض کردند. ● ضد انقلابیون لوله‌های نفت گاز را در آغاچاری منفجر کردند.

۱۸ تیر

● امام طی سخنانی گفت: «خیال میکنند با چراغانی میشود امام زمان را راضی کرد. اینها که به اسم چپی و به اسم فلان عمل میکنند از عمال آمریکا هستند، منتهی خودشان نمی‌دانند».

۲۰ تیر

● دستور عفو عمومی توسط امام خمینی صادر و اعلام شد تنها متهمین به کشتار، صدور دستور کشتار و شکنجه مشمول عفو نمیشوند. ● یک لوله نفت دیگر در خوزستان منفجر شد. ● بر اساس تقسیمات شورای عالی کار،

● امپریالیست‌ها و عناصر مزدور آنان را در امور ایران محکوم کردند. در این راهپیمائی که در نقاط مختلف کشور صورت گرفت صدها حزب و سازمان سیاسی از جمله حزب توده ایران شرکت داشتند. در پایان این مراسم قطعنامه‌ای صادر شد.

● نحوه محاسبه افزایش دستمزد کارگران واحدهای تولیدی و صنعتی سراسر کشور بر اساس حداقل جدید دستمزد روز ۲۸ تیر ماه اعلام شد. بر این اساس حداقل دستمزد کارگران ۵۶۷ ریال اعلام شده و افزایش دستمزد کارگران بر اساس حداقل دستمزد در سال جاری در هر کارگاه با حداقل دستمزد همان کارگاه در اسفند ماه ۵۷ محاسبه میشود. بطوری که اگر حداقل دستمزد در کارگاهی مطابق حداقل قانونی در اسفند ۵۷ یعنی روزانه ۲۱۰ ریال باشد، این مبلغ از حداقل دستمزد جدید که ۵۶۷ ریال تعیین شده است کسر و مابقی آن که ۳۵۷ ریال میشود به مزد روزانه هر یک از کارگران آن کارگاه اضافه خواهد شد. به این ترتیب حداقل حقوق بازنشستگی کارگران نیز به همین نسبت افزایش یافته و از ۶۳۰ تومان در ماه به ۱۷۰۱ تومان خواهد رسید.

● بر اثر انفجار یک بمب در میدان «آزادی» شهر بانه ۹ نفر کشته و ۱۷ نفر مجروح شدند. در این حادثه به چند ساختمان نیز صدماتی وارد آمد.

● امام خمینی ضمن نطقی در روز ۲۷ تیر ماه تاکید کرد که «جدائی ملت از دولت به نفع اجنبی است.» در این نطق تاکید شد که رو در رو قرار گرفتن دولت و ملت

● سازمان مجاهدین خلق ایران در سی و ششمین روز اعتصاب غذای محمدرضا سعادت‌تی ضمن صدور اطلاعیه‌ای تاکید کرد دستگیری این مجاهد با مسئله آزادی ملی و مبارزه ضد امپریالیستی پیوند خورده است. سازمان مجاهدین خلق در اطلاعیه خود خواستار علنی بودن دادگاه سعادت‌تی شد.

۲۳ تیر

● امام‌طی سخنانی به مردم ایران هشدار داد و اعلام کرد دشمنان میخواهند با طرح مسائل فرعی، انقلاب را منحرف کنند.

● قطار تهران-مشهد در نزدیکی گرمسار از خط خارج شد. در این حادثه ۱۰ نفر کشته و ۷۰ نفر مجروح شدند.

۲۵ تیر

● سیاست‌های اساسی بودجه سال ۱۳۵۸ اعلام شد.

● محاکمه محمدرضا سعادت‌تی بعلت اعتراض او و عدم شرکتش به خاطر شرایط ویژه حاکم بردادگاه تشکیل نشد.

● ۵ عامل کشتار مسجد جامع خردمند تیرباران شدند.

۲۷ تیر

● میلیون‌ها ایرانی در روز ۲۷ تیر ماه ضمن شرکت در یک راهپیمائی وحدت بار دیگر ضرورت اتحاد همه نیروها و همبستگی ملت را یاد آور شدند. در این راهپیمائی که به دنبال نطق امام خمینی، رهبر انقلاب صورت گرفت، گروه‌های میلیونی مردم در نقاط مختلف با تائید رهبری امام خمینی، دخالت

باعث تضعیف طرفین میشود. ● تیمسار مدنی استاندار خوزستان اعلام کرد که عوامل درون مرزی و برون مرزی يك مثلث خرابکاری در بندر خمینی (بندر شاهپور)، خرمشهر و اهواز تشکیل داده اند.

۲۸ تیر

● نامزدهای ۵ سازمان سیاسی برای مجلس خبرگان اعلام شد. گروههای سیاسی جنبش، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما)، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان اسلامی شورا «ساش» و سازمان مجاهدین خلق ایران صورت اسامی نامزدهای مشترک خود را برای مجلس بر مبنای قانون اساسی منتشر کردند.

● ملاقاتهای امام خمینی به مناسبت فرارسیدن ماه رمضان به مدت يك ماه لغو شد.

● وزارت امور خارجه ایران اعلام کرد که ایران و لیبی بزودی روابط دیپلماتیک برقرار می کنند. در این اطلاعیه وزارت امور خارجه که بدین مناسبت صادر شده آمده است: بدنبال تماس طرفین مقرر شد که يك هیات ایرانی در آینده نزدیک به لیبی سفر کند. این هیات در مورد استقرار مناسبات دیپلماتیک فیما بین و افتتاح نمایندگی های ایران و لیبی در پایتخت های دو کشور اقدام خواهد کرد.

● قرارداد احداث نیروگاه اتمی اهواز لغو شد. فریدون سجابی رئیس سازمان انرژی اتمی ایران در مورد لغو این قرارداد گفت: «در شرایط فعلی ما نیازی به این نیروگاهها احساس نمیکنیم و به همین

۲۹ تیر

● مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر در این بابویه برگزار شد. در این مراسم هزاران نفر از هواداران حزب توده ایران شرکت داشتند. ضد انقلابیون در لحظات آخر مراسم به توده ایها حمله کردند و ۴ نفر را مجروح نمودند.

● مهندس مهدی بازرگان در يك پیام رادیو و تلویزیونی اعلام کرد که چند تن از اعضای شورای انقلاب وارد کابینه شدند و چند تن از اعضای کابینه در شورای انقلاب شرکت داده شدند.

۳۰ تیر

● مراسم بزرگداشت ۳۰ تیر با شرکت دهها هزار نفر در میدان بهارستان برگزار شد.

● در این مراسم بدنبال دعوت آیت الله طالقانی، حزب توده ایران، سازمان چریک های فدائی خلق، سازمان مجاهدین خلق، جبهه ملی و جبهه دمکراتیک ملی شرکت کردند. آیت الله طالقانی طی سخنانی در این گرد هم آئی عظیم از جمله گفت: «اگر وحدت را حفظ کنیم هر روز در سرحدات ما غائله ای پیش نمی آید» و افزود « هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را به انتقاد بگیرد اسلام را شناخته است و هر جمعیتی که بخواهد استعمار کننده باشد اسلام را نمی شناسد.»

محمدزاده، رفیق آصف‌رزم دیده و رفیق مریم‌فیروز.

از آذربایجان: رفیق انوشیروان- ابراهیمی و رفیق حسین جودت.

از خراسان: رفیق علی‌خاوری

از کرمانشاه: رفیق رضاشلتوکی

از مازندران: رفیق ابوتراب باقرزاده

-رفیق علی لامعی

از خوزستان: رفیق علی‌اکبر مایل‌زاده

از اصفهان: رفیق حسین آذر

● مهندس مهدی بازرگان طی سخنانی در باره آشفته‌گی کشور هشدار داد و گفت:

«اگر کم کاری و تعطیل بشود، تحطی و بهم ریختگی و آشفته‌گی در کشور بوجود خواهد آمد.»

● طبق خبر روزنامه‌ها اردشیر زاهدی در

مرز ایران و عراق مستقر شد و به کانون ضدانقلاب که در کوه‌های سلیمانیه تشکیل شده است پیوست.

● ۵ زن برای مجلس خبرگان انتخاب شدند.

نامزدها: مریم‌فیروز، اعظم طالقانی، طاهره صفارزاده، پروانه فروهر و منیره گرجی

نام دارند.

● امام خمینی در سخنانی اعلام کرد: «از بین رفتن زراعت فقط به نفع امریکا است.»

۶ مرداد

● اولین نماز جمعه، بعد از انقلاب با شرکت

بیش از یک میلیون نفر در دانشگاه تهران برگزار شد. آیت‌اله طالقانی که امامت

نماز را عهده‌دار بود، طی سخنانی از جمله گفت: «اگر لازم باشد، من و امام مسلسل

صدها هزار نفر که در این مراسم شرکت داشتند، شعار میدادند:

-وحدت مستضعفین ضامن انقلاب است -مرگ بر آمریکا دشمن خونخوار خلق

● رئیس ستاد ارتش تغییر کرد و مرتیپ حسین شاکر جانشین مرتیپ ناصر فرید شد.

● دکتر بهیانی واعظ و گوینده برنامه‌های مذهبی توسط یک موتور سیکلت سوار در

مقابل خانه‌اش ترور شد.

۳۱ تیر

● نقشه آمریکا برای ایجاد تشنج در منطقه خلیج فارس فاش شد.

اول مرداد

● سفیر ایران با حضور هزاران مسلمان شوروی در مسجد جامع لنینگراد نماز خواند.

دکتر محمد مکرری که در جریان دیدار خود از اتحاد شوروی به لنینگراد رفته بود، پس

از گذاردن نماز برای مسلمانان سخن گفت.

دوم مرداد

● عاملین انفجار لوله‌های نفت خوزستان تیرباران شدند. آنها که ۳ نفر بودند با

کار گذاشتن بمب ساعتی در زیر لوله‌های نفت جاده آبادان-بندر ماهشهر، لوله‌های

انتقال نفت را منفجر کرده بودند.

سوم مرداد

● حزب توده ایران نامزدهای خود را برای نمایندگی در مجلس خبرگان به

شرح زیر معرفی کرد:

از تهران رفیق نورالدین کیا نوری، رفیق احسان طبری، رفیق محمد علی-

عمومی، رفیق عباس حجری، رفیق صابر

۷ مرداد

● بدنبال کارزار تبلیغاتی مطبوعات آلمان علیه ایران، روابط ایران و آلمان تیره شد.

۱۰ مرداد

● جزئیات برگزاری انتخابات مجلس خبرگان و فراندم قانون اساسی اعلام شد.

بدست میگیریم»، «مخالفان را باید به مجلس خبرگان دعوت کرد».

● سخنگوی دولت گفت: «اسرائیل در ایران توطئه میکند. استعمار بین‌المللی و ایادی رژیم سابق اسرائیل را برای توطئه هایش یاری میدهند.»

● فروهر وزیر کار و امور اجتماعی در دیدار از کشتارگاه تهران گفت «باید به بهره‌کشی فرد از فرد خاتمه داده شود.»

دنیا

با تحلیل‌های علمی شما را با مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران و جهان آشنا میکند؛

با طرح مسائل تئوریک شما را با جهان بینی‌ها و مسایل ایدئولوژیک آشنایی سازد و با دانش انقلابی مارکسیسم لنینیسم مجهز می‌کند؛

با ارائه رهنمودهای حزب توده ایران، شمارا برای مبارزه متحد علیه دشمنان داخلی و خارجی، برای مبارزه پیگیر در راه سازندگی جامعه نوین انقلابی میهنمان یاری میکند.

دنیارا بخوانید و همه رابه خواندن آن فرا خوانید!



رویدادهای دنیا

مورد توجه قرار نگرفته، بلکه رویدادهای مهم هر قاره بدون توجه به زمان وقوع آن به بررسی گرفته شده است.

آسیا

۱- خاور میانه

مهمترین رویداد شش ماه گذشته در ارتباط با خاور میانه، پیمان «کمپ دیوید» است که سادات، کارتر و بگین پای آن صحنه گذاشته، پیمانی که بلافاصله بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ تدارک سرهم بندی کردن آن فراهم شد و دیدار سادات از بیت المقدس و دیدارهای بگین از اسکندریه و سفر کارتر به خاور میانه، چهارچوب آنرا تعیین کرد. انقلاب ایران نیز با نابودی یکی از پایگاههای عمده امپریالیسم در منطقه باعث شد تا زمامداران واشنگتن با تلاش فراوان اختلافهای «فرعی» قاهره و تل آویو را رفع کرده و با شتاب پیمان کمپ دیوید را به امضاء برسانند.

آمریکا از سالها پیش سه هدف عمده را در رابطه با اعراب و اسرائیل تعقیب می کند

سالی که نیمه نخست آنرا پشت سر گذاشته ایم، بیک معنی، ادامه منطقی روند کلی سالهای دهه ۱۹۷۰ است: اوج گیری مبارزات خلق های تحت مسم، انقلاب های پیروزمند علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، توطئه ها و طرح های رنگارنگ امپریالیسم برای حفظ منافع خود، همدستی آشکار و نهان زمامداران پکن با غرب در اجرای این طرح ها، سرانجام تشدید بحران در جهان سرمایه داری و پیشرفت و تکامل در جهان سوسیالیسم. هر واقعه مهم نیمه اول سال جاری نشانی از این روند کلی در خود دارد، از سازش در کمپ دیوید و «درسی» که قرار است چین به جمهوری سوسیالیستی ویتنام بدهد تا بحران در جهان سرمایه داری و تقسیم محرمانه بازار چین بوسیله کشورهای غربی و انقلاب در نیکاراگوئه.

در گزارش کوتاه زیر تلاش میشود وقایع مهم پنج ماه گذشته بطور مختصر مورد بررسی قرار گیرد و این می تواند در شناخت کلی تحولات بعدی که مستقیم و غیرمستقیم با این رویدادها مرتبط هستند، مؤثر باشد. در این بررسی ارتباط زمانی

و امیدوار است با طرح کمپ دیوید بتواند به این هدفها دست یابد؟

۱- جدا کردن مصر از جبهه متحد اعراب و تضعیف جبهه شرقی کشورهای عرب و در نتیجه وادار کردن این کشورها به پیوستن به طرح «صلح آمریکائی» برای منطقه، ۲- اتحاد و همکاری روز افزون میان رژیم سادات و اسرائیل با همکاری مستقیم و غیر مستقیم آمریکای در جهت سرکوب جنبشهای آزادی بخش ملی در منطقه. از جمله نهضت مقاومت فلسطین. و بدین ترتیب حفظ منافع امپریالیسم در خاور میانه (گزارشهای مربوط به اعزام کارشناس و سرباز از سوی مصر به عمان نمونه ای از این سیاست است.) ۳- استفاده از رژیم سادات بعنوان ژاندارم تازه غرب در آفریقا (دخالت نظامیان مصری در سر-کوب قیام مردم شاپا و تهدید لیبی از جمله موارد استفاده از این نقش تازه مصر است). با این همه آمریکا دست کم به هدف عمده خود که همانا کشاندن اعراب به طرح «صلح آمریکائی» است، باشکست جدی روبرو شده است و رژیم سادات نه تنها نتوانسته است دیگر کشورهای عربی را بسوی پیمان کمپ دیوید جلب کند، بلکه خود در جهان عرب در انزوای کامل بسر می برد. کنفرانس سران کشورهای عرب که بلافاصله بعد از امضاء پیمان کمپ دیوید در بغداد برگزار شد، نشان داد جهان عرب حاضر نیست با طرح امپریالیسم هم راه شود و حتی رژیمهای سرسپرده آمریکا در منطقه، بویژه عربستان سعودی، حتی برای حفظ ظاهر هم که شده مخالفت خود

را با پیمان کمپ دیوید ابراز داشتند. مخالفت و خشم فلسطینیها که هدف شماره یک پیمان کمپ دیوید را تشکیل میدهند بویژه بسیار چشم گیر است. طرح به اصطلاح «خود مختاری» سرزمینهای اشغالی که در پیمان کمپ دیوید پیش بینی نشده چیزی جز دائمی کردن اشغال این سرزمینها بود. سیله اسرائیل نیست. امریکا بعد از توافقهای کمپ دیوید سیاست کلی زیر را در برابر فلسطینیها در پیش گرفته است: از یکسو به کمک اسرائیل و ایادی خود در جنوب لبنان، شبانه روز فلسطینیها را از هوا و زمین مورد تهاجم قرار میدهد تا آنها را وادار به عقب نشینی از جنوب لبنان کند و اتحاد میان جنبش مقاومت فلسطین و نیروهای ترقیخواه لبنان را در هم شکند و از سوی دیگر در باغ سبز به اصطلاح «خود مختاری» را به آنها نشان دهد و جنبش مقاومت فلسطینی را بدین ترتیب وادار به تسلیم کرده و بقول خود «مسئله» را حل نماید، امپریالیسم آمریکا در تعقیب این سیاست است که بویژه در ماههای اخیر دست به مانور زده و از امکان «مذاکره» سخن می گوید. جنبش فلسطین ضمن افشاء توطئه امپریالیسم آمریکا، هر نوع راه حلی را که حقوق خلق فلسطین برای ایجاد یک کشور فلسطینی در آن نادیده گرفته شود قویاً رد می کند و در این مبارزه از حمایت ملل صلح دوست جهان بخصوص اتحاد شوروی برخوردار است. بویژه انقلاب ایران می تواند و باید نقطه اتکاء تازه ای برای مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین باشد. امپریالیسم آمریکا در

مقاومت و مخالفت مردم چین نیز در مقابل تجاوز به ویتنام بسیار چشم گیر بود. با این همه تحریکات در مرز ویتنام همچنان ادامه دارد و رسانه‌های گروهی چین همچنان به لزوم «درس دادن به ویتنام» اشاره، می‌کنند.

پس از آنکه تعرض به ویتنام در جبهه نظامی با شکست روبرو شد، نبرد علیه این کشور به جبهه سیاسی کشانده شد و دستگاه‌های تبلیغاتی چین همراه با بلندگوهای غربی‌هیاهو در باره مسئله آوارگان را آغاز کردند. هدف این بود که جمهوری سوسیالیستی ویتنام بی‌اعتبار شود. اما در کنفرانس ژنو که برای رسیدگی به این مسئله تشکیل شد، چین همراه با آمریکا و انگلستان در انزوا قرار گرفت و نظریات ویتنام تأیید شد. ویتنام و دیگر کشورهای سوسیالیستی اعلام کرده‌اند ریشه مسئله «آوارگان» را باید در سیاست تجاوز کارانه آمریکا در هند و چین جستجو کرد. کافی است تنها به این واقعیت اشاره شود که در جریان تجاوز ۳۰ ساله امپریالیسم در هند و چین، ۱۵ میلیون تن از مردم این منطقه به هلاکت رسیده‌اند.

۳- کنفرانس توکیو

رویداد مهم دیگر آسیا در ماه‌های گذشته برگزاری «کنفرانس اقتصادی» رهبران جهان سرمایه‌داری در توکیو بود. در پی بالا گرفتن بحران در جهان سرمایه‌داری و همچنین افزایش رقابت در بطن امپریالیسم جهانی، رهبران غرب از سال ۱۹۷۵ به

راه اجرای طرح‌های خود البته کمک از چین نیز بهره می‌برد. انور سادات چند هفته پیش اعلام کرد زمامداران پکن تصمیم گرفته‌اند سلاح و مهمات به ارتش مصر تحویل دهند.

دیدار حافظ اسد رئیس‌جمهوری سوریه از بغداد و امضاء پیمان اتحاد دو کشور نیز از رویدادهای مهم خاور میانه بود. تحولات اخیر عراق، سرنوشت این پیمان را با ابهام روبرو کرده است.

۲- آسیای جنوب شرقی.

مهمترین رویداد نیمه‌نخست سال جاری در منطقه آسیای جنوب شرقی، تهاجم چین به جمهوری سوسیالیستی ویتنام و غوغای تبلیغاتی مسئله «آوارگان» بود.

محافل حاکمه چین که بر اثر قیام مردم کامپوچیا و سرنگون شدن دارودسته «پول پوت-ینگ‌ساری» تکیه گاه خود را در این کشور از دست داده بودند و همچنین جمهوری سوسیالیستی ویتنام را مانع اصلی اجرای سیاست‌های سلطه طلبانه خود میدانستند، اعلام کردند که تصمیم گرفته‌اند به ویتنام «درس بدهند» و این «درس» همانا تجاوز به خاک ویتنام بود. تجاوز گستاخانه صدها نفر سرباز چینی به ویتنام، آسیای جنوب شرقی را تا مرز انفجار کامل پیش برد. مقاومت دلیرانه ارتش و مردم ویتنام به شکست مفتضحانه متجاوزان چینی منجر شد و زمامداران پکن موفق نشدند به ویتنام «درس دهند» اما البته در «درس گرفتن» از مردم ویتنام موفق بودند.

کردند.

هرچند در کنفرانس توکیو رقابت امریالیسم آمریکا، اروپا سر و ژاپن بر انرژی و تقسیم بازارهای جهان حل نشد، اما در مورد چین توافق کامل بدست آمد. روزنامه‌های ژاپن نوشتند هفت کشور صنعتی غرب توافق کرده‌اند از انحصار بازار چین خودداری کنند و هر کشور «سه‌می» از این خوان نعمت داشته باشد. با این همه «سه‌م‌شیر» به ژاپن و آمریکا می‌رسد.

آفریقا

در آفریقا صرف نظر از کودتای غنا و سقوط رژیم عیدی امین در اوگاندا، مهمترین رویداد شش ماه گذشته همانا اجرای به اصطلاح طرح حل و فصل داخلی مسئله رودزیا (زیمبابوه) است. کشورهای غربی به ویژه آمریکا و انگلستان، با توجه به مبارزه میاهان زیمبابوه (رودزیا) علیه دارو دسته نژادپرست «یان اسمیت» تصمیم گرفتند به نحوی بر آتش مبارزه میاهان آب پاشند، بطوریکه با حفظ تمامی روابط استعماری ظاهر را حفظ کنند. بدین ترتیب که با انجام يك انتخابات فرمایشی که بوسیله جبهه میهن پرستان تحریم شده، حکومت پوشالی استق موزوروا را به قدرت رساندند، درحالیکه اهرم‌های اساسی قدرت میاسی و اقتصادی در دست نژادپرستان است. این «تدبیر» در تضعیف مبارزه میهن پرستان میاه موفق نبوده است. تشدید مبارزه مسلحانه در ماههای اخیر از شکست

اینسو، هر ساله برای تنظیم روابط میان کشورهایشان از یکسو و نحوه رویارویی مشترک با کشورهای زیر سلطه از سوی دیگر گردهم جمع میشوند.

مسئله انرژی مهمترین موضوع مورد بحث کنفرانس توکیو بود. رقابت میان اروپا آمریکا و ژاپن بر سر انرژی و غارت هرچه بیشتر کشورهای تولید کننده نفت لزوم «تنظیم قواعد بازی» ضروری ساخته بود. کنفرانس توکیو در حالی برگزار شد که وزیران اوپک در ژنو با توجه به فشار تورم وارداتی از غرب تصمیم گرفتند بهای عادلانه تری برای نفت تعیین کنند. افزایش بهای نفت که با توجه به سود بادآورده شرکت‌های غارتگر نفت و تورم فزاینده در غرب اجتناب ناپذیر بود، در کنفرانس توکیو مورد حمله قرار گرفت و علت تمام تضادها و دشواریهای درونی جهان سرمایه‌داری به اوپک نسبت داده شد! تذکر این واقعیت ضرورت دارد که غرب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به علت نفت بسیار ارزان و به عبارت دیگر به بهای غارت منابع نفتی کشورهای تولید کننده بخران‌های اقتصادی خود را درمان می‌کردند. تغییر شرایط و اوضاع و احوال جهانی و آگاهی خلق‌ها به حقوق خود غرب را متوجه این واقعیت کرده است که کشورهای تولید کننده نفت بیش از این نمی‌خواهند و اجازه نمی‌دهند ثروتشان غارت شود. البته در داخل اوپک نیز سرمیردگان امریالیسم آمریکا، نظیر عربستان سعودی شدیداً از تعیین بهای عادلانه برای نفت جلوگیری کردند اما دیگر کشورهای اوپک شدیداً در برابر این تلاش‌ها مقاومت

قبول می‌کند.

۲- انتخابات در ایتالیا و انگلستان

انتخابات در انگلستان و ایتالیا از جمله رویدادهای مهم این قاره بود. در ایتالیا حزب کمونیست این کشور بعنوان حزب طبقه کارگر موقعیت خود را بعنوان دومین حزب بزرگ ایتالیا حفظ کرد. امتناع بورژوازی ایتالیا و حزب عمده آن (حزب دموکرات مسیحی) از شرکت دادن کمونیست ها در کابینه و بالنتیجه همکاری همه نیروها در حل و فصل معضلات بزرگ کشور، ایتالیا را همچنان در حالت پلانکلینی قرار داده است. در نتیجه مسائل بغرنجی که ایتالیا با آن رویاروی است: تورم، بیکاری کساد - زحمتکشانش را زیر فشار قرار داده است.

● در انگلستان، حزب محافظه کار که به محافل مالی و صنعتی نزدیک است، با توجه به عدم کامیابی حزب کارگر در زمینه رفع مشکلات حاد کشور، موفق شد با وعده و وعید در انتخابات پیروز شود. اما کارنامه چندماهه حکومت خانم تاچر نشان میدهد که این حکومت نیز مشکلات را بغرنج تر کرد و فشار بر زحمتکشانش افزایش یافته است. اعتصاب‌های اخیر کارگری، از جمله اعتصاب در گمرک فرودگاهها و بنادر، نشان میدهد که طبقه کارگر انگلستان مصمم است برای دفاع از حق خود مبارزه را شدت بخشد.

قریب الوقوع این طرح حکایت می‌کند. سخنان رهبران کشورهای مشترک المنافع در کنفرانس «لوزاک» که سه هفته پیش پایان یافت نشان میدهد دوران تحمیل طرحهای استعماری به آفریقا بسر رسیده است.

اروپا

۱- کنفرانس وین

مهمترین رویداد در اروپا که اهمیت جهانی دارد، دیدار لئونید برژنف و جیمی کارتر بود که به امضای پیمان «سالت ۲» منجر شد. این پیمان گامی بس مهم در راه تخفیف تشنجات جهانی و کاهش مسابقات تسلیحاتی محسوب می‌گردد. امضاء این پیمان که مرحله دیگری در راه تحکیم صلح جهانی است با استقبال کشورها و محافل صلح دوست جهان روبرو شد. با این همه هیأت حاکمه پکن همراه با آن دسته از محافل وابسته به مجتمع‌های نظامی - اقتصادی آمریکا، با پیمان «سالت ۲» مخالفت کردند. این معاهده اکنون در سنای آمریکا مورد بحث قرار گرفته است. آن دسته از سناتورهای آمریکائی که حافظ منافع کمپلکس نظامی - صنعتی هستند اعلام کرده‌اند در صورتی به این پیمان رأی موافق میدهند که مخارج جنگی آمریکا در زمینه‌های دیگر افزایش یابد یا آنکه مفاد معاهده تغییر کند. هدف این محافل آن است آمریکا از مزایای یکجانبه نسبت به شوروی برخوردار شود. شوروی اعلام کرده است هرگونه تغییری در مفاد معاهده، تمام معاهده را از نظر این کشور غیر قابل

آمریکا

در برابر سیل بنیان کن انقلاب دست به تهدید و ارباب زد و از سیاست «کشتی توپدار» سخن گفت و انواع و اقسام حيله‌ها از برقراری حکومت نظامی گرفته تا روی کار آوردن «بختیارها» را تجربه کرد و ناکام ماند. رهبری انقلاب نیکاراگوئه، دردست‌جبهه آزادی‌بخش «ساندینیست» است که با پیوند مستقیم با زحمتکشان، توانست ضربه نهائی را به رژیم سوموزا وارد کند. در پی انقلاب نیکاراگوئه اکنون چند کشور دیگر آمریکای مرکزی، از جمله گواتمالا و السالوادور، نیز با قیام‌های مشابهی روبرو هستند. در ارتباط با این تحولات است که پنتاگون به کاخ سفید توصیه کرده است سیل سلاح و کارشناس را بسوی این دو کشور سرازیر کند. بدین ترتیب می‌خواهند آزموده را بار دیگر بیازمایند، غافل از آنکه اگر سلاحها و کارشناسان نظامی در برابر قیام خلق‌های ایران و نیکاراگوئه کاری صورت دادند، در السالوادور و گواتمالا نیز قادر خواهند بود جریان تاریخ را متوقف سازند.

در قاره آمریکا مهمترین رویداد - در عین حال مهمترین رویداد در جهان انقلاب شکوهمند خلق نیکاراگوئه است. این انقلاب از بسیاری جهات با انقلاب ایران شباهت دارد: ۱- در هر دو کشور سلطه دیکتاتوری یک خانواده فاسد و چپاولگر حکمفرما بود، ۲- در هر دو کشور امپریالیسم جهانی بسر کردگی امپریالیسم آمریکا بیرحمانه به کمک ایادی داخلی خود به چپاول ثروت خلق مشغول بود، ۳- در هر دو کشور یک ارتش سرکوبگر و ضد خلقی که بوسیله آمریکا آموزش دیده و مسلح شده بود، وظیفه پاسداری از منافع امپریالیسم و فقط رژیم وابسته به آن را عهده‌دار بود، ۴- در هر دو کشور اتحاد همه نیروهای دموکراتیک پیروزی در مرحله اول انقلاب را امکان‌پذیر ساخت و بالاخره، ۵- در هر دو کشور امپریالیسم آمریکا برای مقاومت

قرارداد دو جانبه نظامی ایران و

آمریکا باید لغو گردد



انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸

قیمت ۱۰۰ ریال